خاطرات و مبارزات

حجة الاسلام والمسلمين

دری نجف آبادی

تدوین: حیدر نظری

مرکز اسناد انقلاب اسلامی

بسم الله الرحمن الرحيم

نظری، حیدر
خاطرات حجة‌الاسلام والمسلمین دری نجف‌آبادی
تدوین: حیدر نظری
تهران: مرکز اسناد انقلاب اسلامی، ۱۳۸۴.
۳۴۴ ص. ــ (مرکز اسناد انقلاب اسلامی؛ ۳۴۰.
خاطرات: ۵۶)
ISBN 964- 419- 058- 0 ‏۲۱۰۰۰ ریال:
فهرستنویسی براساس اطلاعات فیپا.
کتابنامه [۳۰۱] ـ ۳۰۵؛
۱ـ دری نجف آبادی، قربانعلی، ۱۳۲۴ - خاطرات
الف. مرکز اسناد انقلاب اسلامی. ب. عنوان.
۶ن ۴د/ DSR۱۶۷۰ ‏۹۵۵/۰۸۴۴۰۹۲
کتابخانه ملی ایران ۴۲۲۱ـ۸۴م

خاطرات

حجةالاسلام‌والمسلمین دری نجف‌آبادی



انتشارات مرکز اسناد انقلاب اسلامی

عنوان: خاطرات حجةالاسلام‌والمسلمین دری نجف‌آبادی

تدوین: حیدر نظری

نوبت چاپ: اول، بهار ۱۳۸۴

شمارگان: ۲۵۰۰ **قیمت:** ۲۱۰۰ تومان

حروف‌چینی و لیتوگرافی: انتشارات مرکز اسناد انقلاب اسلامی

چاپ و صحافی: چاپخانه مرکز اسناد انقلاب اسلامی

شابک: ۹۶۴-۴۱۹-۰۵۸-۰

ISBN: 964- 419- 058- 0

نشانی: تهران، خیابان شریعتی، نرسیده به میدان قدس، روبروی پمپ‌بنزین اسدی، پلاک ۲۰۹۴،

مرکز اسناد انقلاب اسلامی. صندوق پستی ۱۹۳۹۵/۳۸۹۶ تلفن: ۲۲۱۱۱۹۴ تلفکس: ۲۲۱۱۱۷۴

www.irdc.org

فهرست مطالب

مقدمه

گردآوری و انتشار خاطرات شخصیت‌های مذهبی که در ابتدای نهضت اسلامی از نزدیک شاهد وقایع سیاسی بوده‌اند، بخصوص آن دسته که دوره‌ی جوانی خود را در آن روزگار سپری می‌کردند، زوایایی از تاریخ مبارزات ملت ایران را روشن خواهد ساخت. این دسته از روحانیون در طی سفرهای تبلیغی و دینی خود، خاطرات فراوانی از مردم شهرهای مختلف و فداکاری آن‌ها دارند و در ضمن روایات زیادی نیز از مبارزات اساتید خود در سینه دارند، که در صورت جمع‌آوری و تدوین آن‌ها، منبع ارزشمندی از داده‌های تاریخی در اختیار پژوهشگران تاریخی قرار می‌گیرد.

مرکز اسناد انقلاب اسلامی در راستای انجام وظیفه‌ی خود ـ که همان پژوهش درباره‌ی علل پیروزی انقلاب اسلامی است ـ خاطرات شخصیت‌هایی را که در جریان نهضت اسلامی نقش داشته‌اند جمع‌آوری و منتشر می‌کند. خاطرات آقای دری نجف‌آبادی که اینک به خوانندگان محترم تقدیم می‌گردد، نیز در رابطه با هدف فوق تنظیم گشته است.

دری نجف‌آبادی در سال ۱۳۲۴ش در خانواده‌ای مذهبی در شهر نجف‌آباد به دنیا آمد. تحصیلات حوزوی را در این شهر و قم گذرانید. از همان دوره‌ی جوانی به صف یاران امام پیوست و در جریان سفرهای تبلیغی به شهرهای مختلف، پیام امام را به گوش مردم می‌رسانید.

مرکز اسناد انقلاب اسلامی ضمن تشکر از تدوین‌گر این اثر، از آقایان

سیدمحمدرضا حسینی معاون وقت تدوین؛ رحیم نیکبخت معاون محترم تدوین؛ دکترکرمی‌پور مدیر گروه خاطرات و تاریخ شفاهی، غلامرضا خسروی مدیر بخش تدوین و آقای محمدرضا سرابندی کارشناس طرح؛ آقای مرتضی میردار، مصاحبه‌گر این اثر؛ هم‌چنین، از همکاران پرتلاش در معاونت محترم انتشارات سپاسگزاری می‌نماید.

مرکز اسناد انقلاب اسلامی

پیش‌گفتار

خاطرات مبارزان و شخصیت‌هایی که در جریان مبارزه علیه رژیم پهلوی در شهرهای دور و نزدیک سهم و نقشی داشته‌اند، در کنار اسناد و مدارک معتبر، برای محققان و پژوهشگرانی که تاریخ انقلاب را مورد بررسی و پژوهش قرار می‌دهند، منبع بسیار با ارزشی به شمار می‌آید. با توجه به این نکته، مرکز اسناد انقلاب اسلامی درصدد است تا خاطرات نیروهای مذهبی و روحانیونی را که به انحاء مختلف در جریان مبارزه نقش داشته‌اند جمع‌آوری نماید. از این رو، پس از چاپ تعدادی از خاطرات علما و روحانیون مبارز، اینک خاطرات حجةالاسلام دری‌نجف‌آبادی را به علاقه‌مندان تحولات تاریخی ایران در دوره‌ی محمدرضا پهلوی تقدیم می‌نماید.

حجةالاسلام دری‌نجف‌آبادی تحصیلات دینی خود را در حوزه‌ی نجف‌آباد آغاز و سپس برای ادامه‌ی تحصیل در سطوح عالی، عازم قم شد. اندکی پس از ورود او به قم، نهضت امام خمینی(ره) با موضع‌گیری ایشان علیه لایحه‌ی انجمن‌های ایالتی و ولایتی آغاز شد. این واقعه در شکل‌گیری شخصیت وی و تنفرش از رژیم پهلوی نقش عمیقی داشت؛ زیرا به همراه بسیاری از طلاب جوان به نهضت اسلامی پیوست. در این خاطرات، جنبه‌هایی از احساس وی نسبت به این رویدادها که بیانگر

احساسات طلبه‌های هم دوره‌ی اوست بیان شده است.

قسمت دیگر خاطرات حجةالاسلام دری‌نجف‌آبادی شامل مسافرت‌های تبلیغی او به نقاط مختلف ایران است. او در این سفرها سخن‌رانی‌های خود را بر محوریت اسلام، فقاهت و مرجعیت امام خمینی (ره) قرار داده بود. شرح این سفرها، در واقع، شمه‌ای از مبارزه‌ی استراتژیک روحانیت شیعه در طول تاریخ است. روحانیت شیعه به عنوان مخالفان همیشگی حکومت‌های استبدادی با سلاح وعظ و خطابه در بسیج توده‌ها می‌کوشیدند، و همین سلاح و استراتژی بود که توانست بر حدت روش‌های نوین احزاب سیاسی و گروه‌های مسلح فائق آید؛ زیرا تشکیلات وسیع روحانیت و ارتباط با توده‌های مردمی، سرمایه‌های عظیمی هستند که احزاب از آن محروم بودند.

پس از شهادت حاج آقا مصطفی و اهانت علنی به حضرت امام در روزنامه‌ی اطلاعات، سلسله مخالفت‌های روحانیت و مردم علیه رژیم پهلوی گسترش یافت. در جریان این مبارزه مساجد و روزهای نمادین مذهبی، دو بستر قابل توجه برای مبارزان مسلمان در مبارزه با رژیم پهلوی بود، که خاطرات دری‌نجف‌آبادی رویدادهای این ایام را به خوبی توضیح داده است.

ضبط خاطرات حجةالاسلام دری‌نجف‌آبادی به سال ۱۳۷۵ باز می‌گردد. از سال مذکور تاکنون بیش از بیست و پنج جلسه از خاطرات ایشان ضبط گردیده و در هشت فصل تدوین شده است. در تدوین این خاطرات سعی بر آن بوده که ابهامات مصاحبه‌های اولیه با مصاحبه‌های تکمیلی برطرف شده و توضیحات لازم با مدد از اسناد و منابع دیگر اضافه گردد. حجةالاسلام والمسلمین دری‌نجف‌آبادی در جریان تدوین

این خاطرات هم‌کاری صمیمانه داشت، که در این جا از ایشان نهایت تشکر را ابراز می‌دارم.

حیدر نظری

فصل اول

از نجف‌آباد تا قم

خانواده

این‌جانب قربانعلی دری‌نجف‌آبادی در ۲۵ آبان ۱۳۲۴ در شهر نجف‌آباد به دنیا آمدم. پدرم اسدالله دری نجف آبادی به شغل بقالی و حلاجی اشتغال داشت و برای تأمین معاش عائله‌اش به کشاورزی نیز می‌پرداخت که این شغل را از اجدادش به ارث برده بود. مادرم صدیقه که در شناسنامه‌اش به نام «شاهزاده بیگم» ثبت شده همدم و یار پدرم بود.

پدر در آن سال‌های سخت پس از جنگ جهانی دوم برای تأمین سیزده نفر عائله‌اش به سختی تلاش می‌کرد، به طوری که حتی گاهی به هیزم شکنی می‌پرداخت. مادرم شریک سختی‌های او بود و برای کمک خرجی خانه کرباس می‌بافت. به طوری که در هفته، یک قواره کرباس آماده می‌کرد که در آن زمان قیمتی در حدود هفت تا هشت تومان داشت. در توصیف زندگی در آن دوران، می‌توانم بگویم ساده و بی‌پیرایه، اما سخت بود. من دومین فرزند خانواده بودم و تا سال‌ها تنها پسر پدر و مادرم محسوب می‌شدم، تا این‌که خداوند به آنان پسری عطا کرد؛ ولی چیزی نگذشت که خانواده در سوگ او نشستند. هم اکنون تنها یک برادر دارم که عضو سپاه پاسداران انقلاب اسلامی است و در مجموع، هفت خواهر و برادر می‌باشیم.

جد پدرم «کریم» از افراد خیّر و شناخته شده‌ی منطقه بود و در احیاء و احداث قنوات نقشی انکارناپذیر داشت. جد مادریم نیز «حاج مهدی حاج رضا» از خانواده‌ی پورمحمدی‌های نجف آباد و از خانواده‌های

متنفذ و مورد احترام مردم شهر بود و در کل خانواده‌ی پدر و مادرم مذهبی، متدین و از علاقه‌مندان به علما و روحانیت بودند.

پدرم از اوایل جوانی، عمدتاً کارهای حلاجی را با همان روش‌های سنتی و قدیمی «ویش‌بری» انجام می‌داد و با مرحوم حاج شیخ احمد حججی که در نجف‌آباد شخصیت برجسته‌ای بود مأنوس بودند. مغازه ایشان، نزدیک مسجدی است که در نجف آباد به مسجد حاج شیخ احمد معروف می‌باشد که مسجد با برکتی است. مرحوم شیخ احمد هم، از نظر سواد فقهی و ساده زیستی و طلبه پروری شخصیت بسیار ممتازی بود. به هر حال، من در چنین خانواده‌ی ساده‌ای با علایق سنتی، مذهبی به دین اسلام، قرآن و مسائل اسلام و روحانیت متولد شدم.

دوران دبستان

من در سال ۱۳۳۱، تحصیلات خود را در دبستان منوچهری نجف آباد آغاز کردم. دوره‌ی دبستان من، ۶ سال بود .در این دوره از معلمان خوبی در امر تحصیل بهره‌مند شدم. از جمله‌ی آن‌ها سید جواد کافی و مرحوم رضا فاضل بودند که شخصیت‌های بسیار گران‌قدر در امر تحصیل، تربیت و آموزش قرآن کریم برای محصلین بودند و به خاطر سوابق نیک و خدمات ارزنده‌ی آن‌ها هم اکنون نیز گاهی بر سر مزارشان می‌روم و فاتحه‌ای می‌خوانم.

از سال‌های اول تحصیل، خاطره‌ای از مرحوم آیت‌الله کاشانی و دکتر مصدق در خاطرم است و آن این که خویشاوندان در ایام نوروز، از تهران، عیدی و کارت تبریک برایمان فرستاده بودند و عکس این شخصیت‌ها نیز همراه آن‌ها بود که این موضوع برای من در دوران بچگی جالب بود.

مورد دیگری که در ذهنم است، مربوط به انتخابات مجلس شورای

ملی بود که در نجف آباد انجام گرفت و رقبای مختلفی از جمله مدرس، شهیدی و عده‌ای دیگر کاندیداهایی بودند که در آن شرکت کردند و معمولاً رأی‌گیری در مسجد جامع شهر صورت می‌گرفت.

در سال ۱۳۳۲ کلاس دوم دبستان بودم که بحث افتتاح تونل سد کوهرنگ مطرح بود. شاه قصد داشت هنگام سفر به اصفهان از نجف آباد عبور کرده و سد کوهرنگ را افتتاح نماید. به این خاطر، از طرف مسؤولین مدرسه به دانش آموزان گفته شد که اگر می‌خواهید شما را به استقبال شاه ببریم، باید شلوار مدرسه‌ای داشته باشید. لباس و شلوار متعارف محلی به صورت بیژامه امروزی بود که اغلب، این شلوار سنتی در خانه‌ها دوخته می‌شد و با توجه به این‌که، کت و شلوار فرم مدرسه را نداشتم مجبور شدیم، در آن شرایط که از لحاظ مادی در وضعیت مناسبی نبودیم، آن‌ها را تهیه کنیم. در نهایت، هنگامی که شاه برای افتتاح تونل کوهرنگ آمده بود از طرف مسؤولین مدرسه به همراه دیگر دانش‌آموزان به استقبال او رفتیم. هم‌چنین، در تاریخ سال ۱۳۳۹، منوچهر اقبال(نخست وزیر وقت) در رأس هیأتی به نجف‌آباد آمد. نجف‌آباد تا آن زمان بخش محسوب می‌شد و شهرستان نبود. در هنگام ورود ایشان علمای شهر از جمله آیت‌الله منتظری، آقای صالحی و چند تن دیگر به دیدن وی که در شهرداری مستقر بود، رفتند. اقبال[1] در آن زمان به آن‌ها

---

۱. دکترمنوچهر اقبال در یکی از حساس‌ترین دوره‌های تاریخ ایران، یعنی زمان برگزاری انتخابات دوره‌ی بیستم مجلس نخست‌وزیر بود. اگرچه در این انتخابات اجازه‌ی شرکت احزاب ملی داده نشد؛ اما اعتراضاتی که به دنبال آن انجام گرفت باعث تشکیل جبهه‌ی ملی دوم گردید. منوچهر اقبال به عنوان رهبر حزب ملیون با اعمال تقلب بیش‌ترین آراء را به نمایندگان طرفداری خود اختصاص داد، به گونه‌ای که اعتراض حزب درباری دیگر، یعنی «مردم» به رهبری اسدالله علم را موجب گردید. شدت فضاحت به حدی بود که شاه دستور توقف انتخابات را صادر کرد.(غلامرضا نجاتی، **تاریخ سیاسی ۲۵ ساله‌ی ایران**، ج ۱،

گفته بود که دستور داده‌ام نجف‌آباد را به شهرستان تبدیل کنند؛ یعنی، نجف‌آباد به فرمانداری تبدیل شود. آیت‌الله منتظری در آن لحظه در پاسخ او تعبیری را به این مضمون به کاربرد، «هر چه هست توی پوست گاو است»[۱] که این عکس‌العمل در نوع خود برای ما جالب بود.

شیخ ابراهیم ریاضی

روحانی نجف‌آباد در سال‌های ۱۳۳۳ و ۱۳۳۴ هجری شخصیت برجسته‌ای بود به نام مرحوم حاج شیخ ابراهیم ریاضی[۲] «رضوان الله تعالی علیه»، که خانه‌ی آن‌ها نزدیک منزل ما در خیابان دانش نجف آباد بود. ما هم درکوچه حاج صالح بودیم و بین منزل ما و خانه‌ی مرحوم آقای ریاضی فاصله چندانی نبود. در همان دوران بچگی به هنگام رفتن به مدرسه از آن خیابان عبور کرده، آقای ریاضی را زیارت می‌کردم.

مرحوم ریاضی در نجف آباد منشاء خدمات بزرگی شده بود. اولین آن‌ها، تأسیس مدرسه علمیه در نجف‌آباد به نام مدرسه‌ی الحجه بود که

مؤسسه‌ی خدمات فرهنگی رسا، تهران، ۱۳۷۵ صص ۱۳۹ـ ۱۴۰)

۱. قل الصید فی جوف الفرا

۲. مرحوم آقا شیخ ابراهیم ریاضی از علمای برجسته‌ی نجف‌آباد بود. پیش از آنکه آیت‌الله منتظری به سمت نمایندگی آیت‌الله بروجردی در نجف‌آباد برگزیده شود آقای ریاضی ریاست روحانی شهر را برعهده داشت. لازم به ذکر است. قبل از وی آیت‌الله حججی این مقام را داشت و در واقع، مؤسس واقعی حوزه علمیه نجف‌آباد محسوب می‌شود. آیت‌الله ریاضی در دوره‌ی رضاشاه، منشاء خدمات بسیاری شد که می‌توان به تأسیس مدرسه‌ی ریاضی، مدرسه الحجةریاضی، مسجد صفا و حسینیه‌ی اعظم نجف‌آباد اشاره کرد. مهم‌ترین اقدام آیت‌الله ریاضی این بود که با تأسیس حوزه علمیه نجف‌آباد حوزه دینی این شهر را از اصفهان مستقل کرد. مقابله با فرقه ضاله بهائیت، ترویج علوم دینی و تشویق جوانان به تحصیل علوم حوزوی و اصلاح امور مردم از فعالیت‌های علمی وی در نجف‌آباد بود. ایشان در میانسالی به گمانم در سنین ۵۷ یا ۵۸ سالگی به سال ۱۳۳۴ دعوت حق را لبیک گفت.(راوی)

اکنون نیز این مکان مدرسه‌ی طلبگی و حوزه علمیه نجف‌آباد می‌باشد و دارای مسجد و کتاب‌خانه است. این مدرسه، تقریباً اولین حوزه‌ای بود که در این شهر تأسیس شد. قبل از ساخت این حوزه، طلبه‌هایی که در نجف آباد و اطراف آن می‌خواستند درس بخوانند، باید به اصفهان و بعد هم برای ادامه تحصیلات به قم می‌رفتند و خود نجف‌آباد مدرسه‌ای نداشت که تحصیلات مقدماتی را در آن بگذرانند. طلبه‌ها باید در خانه، نزد معلمین و اساتید، دوران مقدماتی را می‌گذراندند تا به اصفهان منتقل شوند. در هر حال، یکی از کارهایی که مرحوم ریاضی انجام داد ساخت همین مدرسه‌ی الحجه یا مدرسه‌ی مرحوم ریاضی بود که در طول سال‌های گذشته همواره منشاء خیر و برکت بوده است و کتاب‌خانه شهرمان، کتاب‌خانه‌ای بود که در مدرسه‌ی الحجه، هم‌زمان با ساخت آن تأسیس شده بود.

یکی دیگر از اقدامات مرحوم ریاضی این بود که یک قسمت از زمین قبرستان قدیمی شهر را خرید و حسینیه‌ای را در آن‌جا ساخت که تقریباً بزرگ‌ترین حسینیه‌ی شهر بود و امروزه هم یکی از کانونهایی است که مورد استفاده قرار می‌گیرد و قبر ایشان نیز در همین حسینیه است.

در ماه رمضان ۱۳۳۳، مرحوم آقای ریاضی معمولاً ظهرها در مسجد حاج شیخ احمد نماز می‌خواند و من نیز که یک بچه‌ی ۹ـ۸ ساله بودم همراه پدرم به این مسجد می‌رفتم. یادم هست حمد و سوره را بلند می‌خواندم و نمی‌دانستم که نماز جماعت به چه نحوی خوانده می‌شود؛ لذا، بعد از نماز از پدرم پرسیدم که حمد و سوره را چه‌طور می‌خوانند و پدرم به من گفت که در نماز جماعت نباید حمد و سوره را خواند. به هر حال، سال بعد آقای ریاضی در اثر سکته‌ی قلبی از دنیا رفت.

از سال ۱۳۳۴ و بعد از فوت مرحوم ریاضی شخصیت جدیدی در

نجف‌آباد مطرح شد. محور روحانیت در ابتدا با حاج شیخ احمد و پس از آن در حدود ۱۰ سال با مرحوم ریاضی بوده پس از آن آیت‌الله منتظری از طرف مرحوم حضرت آیت‌الله بروجردی[۱] معرفی شد. به این صورت که مردم از آیت‌الله بروجردی تقاضا کردند و ایشان هم اجازه فرمودند که آیت‌الله منتظری سالی فقط چند بار به نجف آباد بیاید؛ چون ایشان جزء مدرسین حوزه‌ی علمیه‌ی قم بود و فرصت زیادی نداشت. ماه رمضان ایشان در همان مسجد حاج شیخ احمد ظهرها نماز می‌خواند و قبل از نماز هم چند مسأله را بیان می‌کرد و پس از ایشان مرحوم آیت‌الله ایزدی برای مردم صحبت می‌کرد. به هر کیفیت، شخصیتی که بعد از سال ۱۳۳۴ به عنوان عالم شهر با ایشان آشنا شدم آیت‌الله منتظری بود.

بهائیت در نجف‌آباد

در رمضان سال ۱۳۳۴ بحث داغی که در کشور و رادیو مطرح بود و تا سال ۱۳۳۵ نیز ادامه داشت، بحث مربوط به فرقه‌ی بهائیان بود.[۲] یکی از مشکلات نجف‌آباد از همان ابتدا که حوادث مربوط به باب و بها و فرقه‌ی ازلیه پیش آمد، همین فرقه‌ی ضاله‌ی بهائیت بود که در این شهر هم نفوذ کرد. آن‌ها در یک محله‌ای به نام «محله‌ی نو» که تازه تأسیس کرده بودند زندگی می‌کردند و الآن هم کم و بیش بقایای آن‌ها در آن محله وجود دارد. این منطقه، به نحوی هم به خانه‌ی ما ختم می‌شد. انتهای

---

۱. برای اطلاع بیش‌تر از زندگی و خدمات آیت‌الله بروجردی ر.ک.به: علی دوانی، ***زندگی زعیم بزرگ عالم تشیع آیت‌الله بروجردی***، نشر مطهر، تهران ۱۳۷۴ و عباس عبیری، ***آیت‌الله بروجردی، زعیم بزرگ***، سازمان تبلیغات اسلامی، تهران ۱۳۷۲

۲. برای اطلاع بیش‌تر در مورد این فرقه ر.ک.به: سیدسعید زاهدزاهدانی، ***بهائیت در ایران***، مرکز اسناد انقلاب اسلامی، تهران ۱۳۸۲

خیابان فردوسی که مغازه پدرم بود و هم‌چنین، خیابان دانش و یک خیابان دیگر که الان به عنوان خیابان شهید منتظری نام‌گذاری شده است، منطقه‌ای است که این فرقه در آن حضور داشتند. اجمالاً می‌دانستم که یک چیزی تحت عنوان فرقه‌ی بهائیت وجود دارد و گاهی در مدرسه راجع به این مسأله با دوستان بحث می‌کردم. خوشبختانه، آن وقت در رادیو، بحث این فرقه در ماه رمضان مطرح می‌شد و آقای فلسفی[۱] خطیب معروف که در مسجد حاج سید عزیزالله و مسجد امام فعلی- مسجد شاه سابق- سخن‌رانی می‌کردند، سخن‌رانی‌های ایشان از رادیو پخش می‌شد. البته در آن زمان افراد زیادی رادیو نداشتند، فقط یک نفر رادیو خیلی بزرگی داشت که آن را در وسط بازار می‌گذاشت و خیلی از علاقه‌مندان می‌آمدند پای منبر آقای فلسفی که از رادیو پخش می‌شد، می‌نشستند و صحبت‌های ایشان را که بیشتر راجع به فرقه‌ی ضاله‌ی بهائیت بود، می‌شنیدند. بنابراین، یکی از مسائل مهم در آن شرایط، برخورد با همین جریانات بود و حتی آیت‌الله بروجردی نیز مراوده و

---

۱. حجة‌الاسلام محمدتقی فلسفی فرزند آیت‌الله حاج شیخ محمدرضا تنکابنی در دهم ربیع‌الاول ۱۳۲۶هق در تهران به دنیا آمد. وی در همان جوانی در کنار تحصیل علوم دینی شروع به منبر رفتن کرد و اولین منبر رسمی وی مربوط به سال ۱۳۰۵هش است که به دعوت مجلس شورای ملی در پنج روز آخر ماه صفر به منبر رفت. اما علی‌رغم این شهرت و توانایی در سال ۱۳۱۴ با طرح جواز لباس برای روحانیون از پوشیدن لباس روحانیت منع شد تا این‌که در سال ۱۳۱۹ به سلک روحانیت در آمد. اولین منبر ثبت شده‌ی وی به سال ۱۳۲۲ در مسجد شاه تهران (امام خمینی فعلی) است که به مناسبت ورود آیت‌الله ***حاج آقا حسین*** قمی برگزار شد. حجة‌الاسلام فلسفی از معتمدین آیت‌الله بروجردی بود و پیام‌های ایشان توسط وی به اطلاع دولت می‌رسید. وی با آغاز نهضت امام خمینی (ره) در همراهی با آن کوشید و بر اثر فعالیت‌های سیاسی‌اش در سال ۱۳۵۰ تا پیروزی انقلاب اسلامی ممنوع المنبر گردید. (برای اطلاع بیشتر ر.ک.به: ***خاطرات و مبارزات حجة‌الاسلام فلسفی***، مرکز اسناد انقلاب اسلامی، تهران ۱۳۷۶)

معامله با آن‌ها را تحریم کرده بود. در سال‌های بعد نیز نوشابه و پپسی کولا که از فواید درآمد و پول آن به صندوق بهائیت کمک می‌شد از طرف مراجع قم تحریم شد.

آغاز طلبگی

در حدود سال‌های ۱۳۳۸، بعد از گذراندن دوره‌ی ۶ ساله ـ به اصطلاح تصدیق کلاس ششم ـ با توجه به امتیازی که در مدرسه آورده بودم. وارد دبیرستان شدم، این دبیرستان که امروز به نام دبیرستان منتظری نجف‌آبادی معروف است، قبلاً به نام دبیرستان پهلوی خوانده می‌شد. دوره‌های مدرسه، آن وقت به صورت دبستان، راهنمایی و دبیرستان نبود. ۶ کلاس دبستان و ۶ کلاس هم دبیرستان داشت. منتها سه ساله‌ی اول دبیرستان را سیکل می‌گفتند.

یک سال در دبیرستان درس خواندم و تازه با زبان و قواعد عربی آشنا شده بودم که در تابستان همان سال با توجه به مشورت پدرم با اشخاص معروف شهر، قرار بر این شد که مرا به مدرسه‌ی علمیه‌ی نجف‌آباد که همان مدرسه مرحوم ریاضی بود ببرند. در هر صورت پدرم مرا به مدرسه مرحوم ریاضی بردند. وارد مدرسه که شدیم، دست راست در اتاق دوم یا سوم آقای منتظری نشسته بود. پدرم مرا به ایشان معرفی کرد و گفت که فرزندم را آورده‌ام تا دروس عربی، علوم دینی و معارف اسلامی را یاد بگیرد. آقای منتظری فردای آن روز مرا به آقای شیخ غلامرضا داوری[1] ارجاع داد و گفت که نزد ایشان بروید و صرف و شرح امثله یاد بگیرید. من نیز پیش ایشان رفتم. آقای داوری وقتی فهمید صرف را می‌دانم، از روز

۱. ایشان هم اکنون [۱۳۷۹] در قید حیات می‌باشند.(راوی)

بعد قرار شد که به من «صرف میر» آموزش دهد. بعد از چند روز، آقای منتظری از من سؤال کرد که آیا به تحصیل در حوزه علاقه دارم یا این‌که دوست دارم به دبیرستان برگردم و در آن‌جا به تحصیل ادامه دهم؟ گفتم که علاقه دارم طلبه باشم و ایشان اسم مرا در دفتر شهریه نوشت که پس از آن از طرف وی پنج تومان به عنوان شهریه و حقوق طلبگی به من داده می‌شد و هم‌چنین شهریه‌ای که از طرف مرحوم آیت‌الله خویی که در آن زمان در اصفهان شهریه می‌داد، ماهیانه ده تومان دریافت می‌کردم و در همان اوایل طلبگی با همین حقوق امرار معاش می‌کردم، البته بعدها هم از طرف آقای حکیم و آیت‌الله بروجردی نیز پنج تومان شهریه داده شد.

درس‌های طلبگی را در این مدرسه ادامه دادم و در حدود ۹ ماه، جامع‌المقدمات را خواندم. در این مدت از محضر اساتید بزرگواری بهره‌مند شدم که از جمله‌ی آن‌ها مرحوم شیخ غلام حسین منصور (رحمة‌الله علیه) را می‌توان نام برد، که مقداری از صمدیه را نزد ایشان خواندم. وی انسانی شایسته و با فضیلت بود و بر درس ادبیات مسلط بود. درس‌های دیگری از جمله انموذج، هدایه، عوامل، سیوطی و قسمتی از شرح لمعه را نزد مرحوم شیخ غلامحسین مؤیدی خواندم که ایشان علاوه بر داشتن سابقه‌ی طلبگی، بازاری نیز بود. در سال ۱۳۳۹ آیت‌الله ایزدی[1] که تا آن سال در قم تدریس می‌کرد به نجف‌آباد آمد مدتی را در

---

۱. مرحوم آیت‌الله حاج شیخ عباس ایزدی از شاگردان برجسته‌ی آیت‌الله بروجردی و امام خمینی(ره) بود، و از محضر آیات محقق داماد، گلپایگانی، علامه طباطبایی و دیگر علما خوشه‌ی معرفت برچیده و از هم‌درسان آیات منتظری، بهشتی و مطهری بود. او در فلسفه، تفسیر، فقه و معارف دینی سر آمد و در عرصه عمل عابد و زاهد بود. از سال ۱۳۴۹ که نماز جمعه به امامت آیت‌الله منتظری در نجف‌آباد برگزار شد، آیت‌الله ایزدی جانشین ایشان در برگزاری نماز جمعه نجف‌آباد بود. وی در جریان نهضت امام خمینی(ره) حضوری فعال داشت و از مبلغین مرجعیت رهبر کبیر انقلاب در منطقه به شمار می‌رفت. بر اثر این فعالیت‌ها

خدمت ایشان بودم. عروةالوثقای مرحوم سید محمدکاظم را نزد سید محمود مدرس خواندم. باب حادی عشر را نیز نزد مرحوم هاشم محمدعلی نورالهی گذراندم و در حقیقت، هم دروس فقهی را می‌خواندم و هم ادبیات و هم باب هادی عشر و اعتقادات. پس از این، دروس حاشیه‌ی ملاعبدالله را شروع کردم. حاشیه را در ماه رمضان همان سال با شهید محمد منتظری که معمولاً از قم می‌آمد، مباحثه می‌کردیم. از دیگر اساتید مقدماتی می‌توان از آقای فتاح‌الجنان نام برد که درس‌های مختلف مقدماتی را نزد این بزرگواران گذراندم.

در دوران مدرسه دوستان و آشنایانی داشتم که بعضی از آن‌ها، بعدها در جریان انقلاب نقش ارزنده‌ای ایفا کردند. از جمله‌ی آن‌ها محمدعلی طالب، شیخ نعمت‌الله صالحی، شیخ مصطفی صالحی و حاج شیخ مرتضی باقری، مرحوم شیخ مرتضی صالحی، آقای امامی امام جمعه‌ی شهرستان تیران و شهید محمد منتظری و ده‌ها طلبه‌ی فاضل و خدوم که در آن شرایط در نجف‌آباد مشغول به تحصیل بودند. آن‌گاه که به حوزه‌ی علمیه‌ی قم شرفیاب شدیم، این دوستی و ارتباط و هم‌کاری و مباحثه و تعلیم و تعلم گسترش یافت.

بسیاری از عزیزانی که امروز در مسندهای گوناگون نظام اسلامی مشغول خدمت هستند و یا به شهادت رسیده و یا از میان ما رخت بربسته‌اند ـ یاد همه شان گرامی باد ـ از این دوستان بودند. نظیر آقایان:

زندانی و به زابل تبعید شد. بعد از پیروزی انقلاب، علاوه بر حضور در سنگر نماز جمعه، گهگاه در جبهه‌های حق علیه باطل حاضر می‌شد و یکی از فرزندان خود را نیز تقدیم انقلاب کرد. آیت‌الله ایزدی از زندگی زاهدانه و ساده‌ای برخوردار بود، به طوری که از طریق نماز استیجاری گذران معیشت می‌کرد.(راوی)

ناطق نوری، کروبی، روحانی، برادران اختری، قرائتی، موسوی خوئینی‌ها، دعائی، حمید زیارتی(روحانی)، اوسطی، ناصری، خاتمی، محقق داماد، تسخیری، مروی، شیرازی، سیدنورالله طباطبایی، سید یوسف طباطبایی، جعفری گیلانی، طبرسی، سجادی، طه کافی، رسول پناهنده، غلامرضا سلطانی، یحیی سلطانی، ایمانی، بینادی، قرائی، برادران عبدالهی، و آیات و اساتید و آقایان بزرگواری مانند: استادی، مقتدایی، طاهری خرم‌آبادی، مؤمن، مظاهری، خرازی، دیباچی، حسن آقا تهرانی، امینی، مصلحی، الهی، سبحانی، گیلانی، مکارم، نوری، فاضل لنکرانی، جنتی، خزعلی، مشکینی، جوادی، بهشتی، قدوسی، مصباح، حسن‌زاده آملی، طباطبایی سلطانی، علامه طباطبایی، آیت‌الله حائری و اساتید بزرگ حوزه‌ی علمیه‌ی قم و نیز مراجع عالی‌قدری که در طول ۳۰ تا ۴۰ سال گذشته همواره درخشیدند، کسانی که منشأ خیر و برکت و آثار و خدمات ارزشمندی بوده‌اند و هر یک در نهضت امام راحل(ره) سهمی داشته و فداکاری نموده و بسیاری امروز مشعل‌داران هدایت و انجمن سعادت امت و نظام اسلامی‌اند و قلم و زبان و بیان آنان منشأ خیر و برکت و نور و عدالت است.

هم‌چنین از دیگر دوستان من در این دوران آقای شیخ غلامحسین رحیمی بودند. آقای رحیمی با توجه به این‌که از من بزرگ‌تر بود، از نظر تربیتی برای من خیلی مفید بود و قسمتی از معراج السعاده را در خدمت ایشان خواندم. نفس گرم و گیرای ایشان در آن شرایط در این‌که من بیش از پیش به طلبگی علاقمند شوم بسیار مؤثر بود زیرا در پایان تعطیلات تابستانی سال ۱۳۳۸ پدرم اصرار داشت که به دبیرستان برگردم، ایشان با

بعضی از معروفین شهر از جمله حاج سیدحسن رضویان[1] در خصوص تحصیل من مشورت کرده بود که آقای رضویان گفته بود: بهتر است فرزند شما به دبیرستان برگردد و برای آینده مفید باشد. البته با توجه به این‌که در دبیرستان وضع درسم هم خوب و شاگرد ممتاز کلاس بودم، بسیاری از دبیرها نیز علاقه‌مند بودند که من در آن‌جا تحصیل کنم از این رو، پدرم این مسأله را با من مطرح کرد. من عذر آوردم و زیر بار نرفتم و تصمیم گرفتم که طلبگی را ادامه دهم.

حوزه‌ی علمیه‌ی قم

پس از ورود من به حوزه‌ی علمیه‌ی قم در اوایل سال ۱۳۴۰هـش حادثه‌ی بسیار حساس و ثلمه‌ی عظیمی در عالم اسلام به‌وقوع پیوست و آن رحلت آیت‌الله العظمی بروجردی بود. من به عنوان یک طلبه‌ی ۱۶-۱۷ ساله، احترام خاصی برای مرحوم آیت‌الله بروجردی قائل بودم. ایشان مرجع تقلید ما محسوب می‌شد. در مراسم عزاداری و سوگواری که در مدرسه‌ی مرحوم ریاضی برای ایشان برگزار شد، بنده نیز شرکت داشتم و به عنوان یکی از قاریان قرآن نسبت به ایشان ابراز ارادت کردم. تقریباً در حدود چهل روز مراسم ختم برای مرحوم آیت‌الله بروجردی ادامه داشت. در این مدت، از شهرستان‌های مختلف افراد زیادی به قم رفته بودند. از جمله، از نجف‌آباد نیز جمعیتی در حدود هزار و پانصد نفر

۱. سیدحسن رضویان از بازاری‌های متدین نجف‌آباد است که هم اکنون [۱۳۷۹] سال‌های پیری خود را سپری می‌کند. این پیرمرد هشتاد ساله در جریان انقلاب فعال و خستگی‌ناپذیر بود؛ به طوری که در سال ۴۲ زندانی شد. او یک بار دیگر در جریان ترور حسنعلی منصور دستگیر و زندانی شد سیدحسن رضویان در علوم دینی نیز تحصیل کرد و از شاگردان آیت‌الله گلپایگانی محسوب می‌شد. وی از جمله فعالین مراسم دعا پس از تبعید رهبر کبیر انقلاب بود.(راوی)

به قم رفتند و در مراسم سوگ این عالم بزرگوار و مرجع عالیقدر شرکت نمودند و من نیز همراه این هیأت به قم رفتم و در حدود دو هفته در آن‌جا ماندم و در مراسمی که از طرف امام خمینی(رضوان‌الله تعالی علیه) برای این منظور برگزار شده بود شرکت کردم.

در اواسط شهریور ماه سال ۱۳۴۰ و با شروع کلاس‌های حوزه‌ی علمیه‌ی قم به همراه مرحوم شیخ عبدالحمید هوشیار از نجف‌آباد به قم آمدم. مرحوم هوشیار، شیخ بسیار فاضلی بود و از شاگردان محترم و برجسته‌ی آیت‌الله العظمی گلپایگانی محسوب می‌شد. حدود یک هفته را در مدرسه‌ی فیضیه مهمان ایشان بودم. در کنار ورودی دالان مدرسه و در سمت چپ پله‌ها اتاق کوچک‌تر قرار داشت که متعلق به آقای عبدالحمید هوشیار بود. ایشان با مرحوم حاج غلامرضا سلطانی[۱] هم اتاق بود در مدتی که در خدمت آقای عبدالحمید هوشیار بودم، همراه غلامرضا سلطانی به نماز جماعت مغرب و عشای آیت‌الله اراکی و نماز جماعت ظهر و عصر آیت‌الله زنجانی در فیضیه می‌رفتیم. بعد از یک هفته، زمینه‌ای فراهم شد تا به مدرسه‌ی[۲] آیت‌الله گلپایگانی واقع در خیابان تهران بروم. این مدرسه، اولین مدرسه‌ی با برنامه و تحت پوشش بود که از طرف ایشان اداره می‌شد.

---

۱. مرحوم آقا شیخ غلامرضا سلطانی نماینده‌ی مردم کرج در مجلس شورای اسلامی در دوره‌ی دوم بود. وی از شاگردان اهل فضل و فرهیخته‌ی آیت‌الله العظمی گلپایگانی و دارای تألیفات در اخلاق اسلامی بود. ایشان قبل از نمایندگی مردم کرج در این شهر به عنوان قاضی شرع خدمت می‌کرد و در همان دوره دوم مجلس شورای اسلامی در هواپیمای مسافربری که توسط رژیم بعثی عراق مورد اصابت قرار گرفت به شهادت رسید. سر سلسله‌ی شهدای این موکب، شهید فضل‌الله محلاتی نماینده‌ی حضرت امام(ره) در سپاه بود.(راوی)

۲. برای آشنایی بیش‌تر با وضعیت این مدرسه و نقش شهید بهشتی در توسعه و تحول آن ر.ک.به: آرشیو مرکز اسناد انقلاب اسلامی، ***مصاحبه با حجةالاسلام حسن روحانی***

پیداست که بعد از فوت آیت‌الله بروجردی، حوزه‌ی علمیه‌ی قم باید به دست کسانی اداره می‌شد. در آن شرایط دو نفر مطرح بودند که به آیتین عالمین معروف بودند و در منبرها و سخن‌رانی‌ها به همین عنوان از آن‌ها یاد می‌کردند. یکی از آن‌ها مرحوم آیت‌الله العظمی گلپایگانی و دیگری هم آیت‌الله شریعتمداری بود. در حقیقت، تصدی امور حوزه‌ی علمیه‌ی قم را این دو نفر بر عهده داشتند و امام خمینی(ره) با وجود این‌که روزنامه‌ها خصوصاً روزنامه اطلاعات عکس ایشان را چاپ کرده و در آن ذکر شده بود که شاگردان ایشان بیش از چهارصد نفر هستند[1] ولی در مسائل مدیریتی حوزه، پرداخت شهریه به طلاب و سرپرستی حوزه و طلاب، چندان در صحنه نبودند.

در آن زمان آیت‌الله نجفی مرعشی مهر نان می‌دادند که این مهر برای طلبه‌های مجرد در حدود ده تومان و برای طلبه‌های متأهل در حدود بیست تومان ارزش داشت و اغلب، آن‌ها این مهر را از آیت‌الله نجفی مرعشی می‌گرفتند و به قیمت رایج می‌فروختند. آیت‌الله شریعتمداری و آیت‌الله گلپایگانی نیز چهل و پنج تومان به طلبه‌های متأهل شهریه می‌دادند. البته مرحوم سیداحمد خوانساری بعدها به لیست شهریه دهندگان به طلاب پیوستند. بعدها شهریه‌ی آیات نجف اشرف، مانند آیت‌الله حکیم و بعد آیت‌الله خوئی نیز در قم توزیع شد.

در این مرحله، حضرت امام(ره) با این‌که جزء استوانه‌های فقاهت و اساتید مبرز و برجسته‌ی حوزه‌ی علمیه‌ی قم به‌حساب می‌آمدند و درس ایشان جزء عالی‌ترین درس‌های سطوح خارج در حوزه‌های علمیه بود و

---

۱. برای اطلاع بیش‌تر از مجلس درس حضرت امام و اقبال طلاب نسبت به آن ر.ک.به: در ***سایه‌ی آفتاب***، یادها و یادداشت‌هایی از زندگی امام خمینی، به قلم محمدحسن رحیمیان، مؤسسه‌ی پاسدار اسلام، قم ۱۳۷۰، ص ۱۷

شاگردان ایشان نیز از هر جهت ممتاز و ذی‌نفوذ و از وزن علمی و معرفتی لازم برخوردار بودند و از اساتید معروف حوزه‌ی علمیه‌ی قم و دیگر بلاد اسلامی به‌حساب می‌آمدند و چهره‌ای کاملاً شناخته شده برای حوزه‌ها بودند، با این حال هرگز حاضر نبودند و حاضر نشدند به صحنه آیند و خود را مطرح کنند و تحت عنوان مرجعیت و یا زعامت حوزه، به شخصه اقدامی انجام دهند.

شرایط زندگی

شرایط زندگی در این دوران بسیار سخت و توأم با مشکلات فراوانی بود و اغلب با شهریه‌ای که دریافت می‌کردم، گذران زندگی می‌نمودم. البته میزان شهریه‌ها متفاوت بود. امام خمینی به کسانی که رسائل مکاسب می‌خواندند، ده تومان می‌داد و بالاترین شهریه پرداختی از طرف ایشان چهل و پنج تومان بود که به خارج خوان‌های معیل[۱] می‌پرداخت. به همین نسبت، در مجموع شهریه‌هایی که دریافت می‌کردیم از طرف آیت‌الله گلپایگانی، آیت‌الله شریعتمداری، آیت‌الله خوانساری، آیت‌الله نجفی و امام خمینی پرداخت می‌شد.

البته، علاوه بر این، در ماه‌های محرم، صفر و رمضان که به نقاط مختلف کشور می‌رفتم، بعضی مواقع نماز و روزه‌ی قضا برای مردم می‌خواندم و در قبال آن، هر روز یک تومان الی یازده ریال دریافت می‌کردم. به هر حال در دوران طلبگی برای گذران زندگی مجبور بودم که در کنار تحصیل کارهای دیگری نیز انجام دهم.

در زمانی که در مدرسه‌ی فیضیه بودم، اتاق ما فرش نداشت و در

---

۱. معیل: عیالوار

مدرسه نیز زیلویی نبود که استفاده کنیم و مجبور شدم که دو جلد از کتاب‌های لمعه را که چاپ عبدالرحیم بود بفروشم. البته چون ته جلدها پاره بود، پس از مجلد کردن و کامل نمودن، آن‌ها را به مبلغ چهل تومان فروختم. این پول را به آقای محسن قرائتی[۱] دادم که از کاشان یک زیلو برای ما بخرد ایشان نیز زیلویی به مبلغ سی و پنج تومان از آن‌جا برای ما خرید و به این صورت کف اتاق را فرش کردیم. به هر حال، شرایط زندگی بسیار سخت و خالی از تشریفات بود و با همان شرایط طلبگی باید زندگی می‌کردم.

مدرسه‌ی گلپایگانی

در سال ۱۳۴۰ پس از چند روزی که در مدرسه‌ی مبارکه‌ی فیضیه‌ی قم بودم به مدرسه‌ی آیت‌الله گلپایگانی واقع در خیابان تهران رفتم. این مدرسه، در واقع اولین مدرسه‌ای بود که داشتن برنامه‌ی کاری و تحصیلی منظم در آن مطرح بود و می‌خواستند طلاب را تحت پوشش برنامه قرار دهند. در اداره و شکوفایی این مدرسه، آیت‌الله بهشتی و مرحوم آیت‌الله ربانی شیرازی[۲] بسیار نقش داشتند. این دو بزرگوار معمولاً از مدرسه

---

۱. نماینده فعلی ولی فقیه و رییس نهضت سواد آموزی.

۲. آیت‌الله عبدالرحیم ربانی شیرازی در سال ۱۳۰۱هش در شهر شیراز به دنیا آمد. او تا ۲۰ سالگی در کنار تحصیل به کار نیز اشتغال داشت و پس از آن مغازه‌ای برای خود دایر کرد. هم‌چنین در بحبوحه‌ی اغتشاشات پس از شهریور ۲۰ با آیت‌الله سیدنورالدین حسینی رهبر حزب برادران هم‌کاری می‌کرد. در کنار این هم‌کاری در حوزه‌ی علمیه‌ی شیراز به تحصیل پرداخت و در سال ۱۳۲۷ به قم عزیمت نمود. در قم در درس آیت‌الله بروجردی حاضر می‌شد و به پیش‌نهاد آیت‌الله بروجردی در مکتب فقه‌الحدیث به تصحیح و تعلیق کتبی هم‌چون وسائل‌الشیعه و جامع‌الحدیث پرداخت. ایشان از بدو نهضت امام خمینی(ره) در عرصه‌ی مبارزه حاضر شده و مرتباً دستگیر می‌گردید. حتی در سال ۱۳۵۳ و در ارتباط با گروه مسلح ابوذر نهاوند نیز دستگیر شد. ربانی شیرازی از جمله علمای متحصن برای ورود امام

بازدید می‌کردند و برنامه‌های درسی آن را تنظیم می‌نمودند. من هم از جا و مکان و دروس مدرسه استفاده می‌کردم.

پس از مدتی که در آن‌جا بودم، یک روز به مرحوم شیخ رضا نحوی ـ که سیوطی از درس‌های مقدماتی را در این مدرسه تدریس می‌کرد ـ گفتم که من این درس‌ها را قبلاً خوانده‌ام و درسم در سطح معالم، مطول، لمعه و از این موارد است و الآن هم در کلاس درس شیخ غلامرضا صلواتی که در مسجد اعظم لمعه، کتاب طهارت تدریس می‌کند، شرکت می‌کنم. ایشان بعد از مدتی در مورد باب الاخبار، شرح نظام و بعضی دروس دیگر از من امتحان گرفت و به طور شفاهی خواست که اشیاء را که در بحث شرح نظام کلمه‌ی معرکه آرایی است صرف کنم؛ لذا پس از این‌که همه سؤالات ایشان را به خوبی پاسخ دادم، گفت: که مجازی در این درس شرکت نکنی و درس‌های سطح بالاتر را در این مدرسه بخوانی. برنامه‌ی مرحوم بهشتی و هم‌چنین مرحوم ربانی شیرازی، برای داشتن مدرسه‌ای منظم و این که طلبه‌ها برنامه‌ریزی شده عمل کنند، درس بخوانند، از علوم جدیده اطلاع داشته باشند و مطالعات آن‌ها طبق ضابطه‌ی خاصی انجام گیرد، بسیار قابل تقدیر بود.

بعدها شهید بهشتی از آن مدرسه به مدرسه‌ی حقانی[1] منتقل شد و

در مسجد دانشگاه تهران بود و پس از پیروزی انقلاب اسلامی برای رویارویی با ضد انقلابیون علاوه بر اعزام به استانهای کردستان و آذربایجان از سوی امام(ره) در مجلس خبرگان قانون اساسی و سپس در شورای نگهبان حضور داشت. آیت‌الله ربانی شیرازی که یک بار از ترور توسط منافقین جان به در برده بود در ۱۷ اسفند ۱۳۶۰ در یک سانحه‌ی رانندگی مشکوک از دنیا رفت که به باند مهدی هاشمی نسبت داده می‌شود.

برای اطلاع بیش‌تر ر.ک.به: ***یاران امام به روایت اسناد ساواک، مبارزات آیت‌الله عبدالرحیم ربانی شیرازی***، مرکز بررسی اسناد تاریخی وزارت اطلاعات، تهران ۱۳۷۹

۱. مدرسه‌ی حقانی(منتظریه) در سال ۱۳۳۹ با تلاش آیت‌الله سیدمحمدحسین بهشتی،

از طریق ایشان و با کمک آیت‌الله العظمی میلانی، برنامه‌های اصلاحی را در آن جا اعمال کرد. به این ترتیب فکر اصلاح در حوزه‌های علمیه از مدرسه‌ی آیت‌الله گلپایگانی شروع شد.

دوستان و هم حجره‌ای‌های من در مدرسه‌ی فوق، نقش مهمی در تربیت این‌جانب داشتند که در این جا به نام آن‌ها اشاره می‌کنم. هم اتاقی من در این مدرسه، شخصی بود به نام شیخ مصطفی صمدی، اهل بیدگل کاشان که با توجه به این‌که از نظر سنی از من بزرگ‌تر و اطلاعات علمی ایشان بیش‌تر بود، در آن ایام، وجود او برای بنده نعمت بود و اغلب با هم در درس لمعه، بحث می‌کردیم. از دیگر برادرانی که در این مدرسه با هم دوستی داشتیم آقای حاج عباسعلی اختری و برادرشان که الان سفیر سابق ایران در سوریه آقای اختری و شیخ مصطفی صمدی در درس لمعه همواره مباحثه می‌کردند. یکی دیگر از برادران خوب آن مدرسه آقای قرائتی بود که از آن موقع با هم آشنا شده‌ایم.

یکی دیگر از دوستان، جناب آقای شایسته، اهل گلپایگان بود که به رحمت ایزدی پیوست. هم‌چنین آقای رحیمی بروجردی و برادرشان که اهل لرستان بودند، از دیگر آشنایان بنده به شمار می‌رفتند.[۱] آقای شیخ

حجةالاسلام حائری تهرانی و حسین حقانی تأسیس شد. اسم اصلی این مدرسه منتظریه بود؛ اما چون بانی اصلی آن حسین حقانی بود به مدرسه‌ی حقانی معروف شده است. مدیریت این مدرسه ابتدا به عهده‌ی شهید بهشتی و سپس شهید قدوسی بود. علاوه بر بزرگان حوزه، اساتید دانشگاه نیز در این مدرسه تدریس می‌کردند و گذشته از دروس دینی، علوم جدید نیز در این مدرسه تدریس می‌شد. این مدرسه، بتدریج به عنوان یک مرکز سیاسی مطرح گردید.(آرشیو مرکز اسناد انقلاب اسلامی، ***مصاحبه با مهدی حائری تهرانی***، ش ب ۶۸۳)

۱. هر دوی آن‌ها پس از انقلاب اسلامی به شهادت رسیدند. برادر کوچک‌تر که در انفجار بمب در دفتر حزب جمهوری اسلامی شهید شد از طلبه‌های ممتاز مدرسه و برادر بزرگ‌تر که در هواپیما همراه مرحوم آقای محلاتی و مرحوم سلطانی شهید شدند نماینده‌ی منطقه‌ی

یحیی سلطانی و آقای شریعتی که الان امام جمعه‌ی اردستان است و آقای روحانی و هم‌چنین برادر کوچک آقای عباسعلی اختری از برادرهایی بودند که در آن مدرسه درس می‌خواندند و با آن‌ها آشنا بودم و هر کدام به نحوی در جریان انقلاب و مبارزات نقش داشتند.

مدرسه‌ی حاج ملاصادق

معمولاً در ماه رمضان که کلاس و درس تعطیل می‌شد به نجف‌آباد بر می‌گشتم و برنامه‌های خاص این ماه را اجرا می‌کردم. سال ۱۳۴۰ بعد از ماه رمضان که به قم آمدم، دیگر به مدرسه‌ی آیت‌الله گلپایگانی نرفتم و به مدرسه ملاصادق منتقل شدم. این مدرسه‌ی در نبش ۴۵ متری در خیابان چهارمردان واقع است که یک مقدار از آن هم خراب شده است. متولی آن شخصی به نام حاج شیخ مصطفی بود. من نزدیک دو ماه بعد از ماه رمضان که ایام تحصیل بود به آن مدرسه منتقل شدم. در آن‌جا آزادتر بودم. سال، اول جلد اول شرح لمعه تا پایان کتب صلوة را خدمت آقای صلواتی خواندم. یک مقدار از قسمت بیان مطول را نزد آیت‌الله امینی و کتاب معانی مطول را در خدمت آیت‌الله بنی‌فضل استفاده کردم. یک قسمت از معالم را نزد آقای فاضل و بعضی از اساتید دیگر خواندم. حاشیه‌ی ملاعبدالله را هم که در نجف‌آباد خوانده بودم، دوباره مرور کردم. سال چهل به این کیفیت تمام شد و البته وقتی تابستان و در ایام تعطیل به نجف‌آباد می‌رفتیم، حوزه‌ی نجف‌آباد بشدت گرم بود و من از این حوزه استفاده می‌کردم؛ هم درس می‌دادم هم درس می‌خواندم و هم مباحثه می‌کردیم. سال ۴۱ که به قم برگشتم درس لمعه و قوانین را با هم

لرستان بود.(راوی)

شروع کردم. قوانین را خدمت آقای حاج شیخ حسین شب‌زنده‌دار، در مسجد امام می‌خواندم. قسمت دوم لمعه را نزد آقای امینی و کتاب حج را نزد شیخ اسماعیل ملایری خواندم. به هر کیفیت سه درس لمعه و یک درس قوانین را در سال ۱۳۴۱ شروع کردم.

بحث مرجع تقلید

در همان اثنا که وارد مدرسه شدم، بحث تقلید مطرح بود. در آن زمان مرجع علی الاطلاق مرحوم آیت‌الله بروجردی بود و عروه‌ای که استفاده می‌کردیم با حاشیه‌ی آقای بروجردی و بعضی از علمای دیگر مانند استهباناتی، سیدجمال گلپایگانی و سیدعبدالهادی شیرازی بود که با مطالعه‌ی این عروة مسائل مورد نیاز خود را حل می‌کردم. البته قبل از آن یک مقدار رساله‌ی عملیه، رساله‌ی توضیح المسائل و کتاب‌های صلاة را مطالعه کرده و مورد استفاده قرار می‌دادم. بعد از فوت آیت‌الله بروجردی به مرحوم سید عبدالهادی شیرازی(رضوان‌الله تعالی علیه) رجوع کردم.[1] البته در آن شرایط متحیر بودم که چه کنم و از چه کسی تقلید کنیم؟ به هر حال طبق این تشخیص که مرحوم سید عبدالهادی شیرازی اولی و افضل هستند از ایشان تقلید کردم. البته مرحوم شیرازی عمر شریفشان بیش از ۱۰ ماه وفا نکرد و به رحمت ایزدی پیوست، بنابر این بحث تقلید مجدد مطرح شد که در این شرایط مستقیماً به حضرت امام

---

۱. آیت‌الله هاشمی رفسنجانی در مورد مرجعیت ایشان در این زمان چنین می‌نویسد: بعد از فوت آقای بروجردی... خیلی در قم، رغبتی به آقای حکیم نشان ندادند و بیش‌تر به آسید عبدالهادی متمایل شدند. حدود یک سال پس از فوت آقای بروجردی ایشان هم فوت کردند.(هاشمی رفسنجانی، *دوران مبارزه*، ج ۱، زیر نظر مهندس محسن هاشمی، دفتر نشر معارف انقلاب، تهران، ۱۳۷۶، ص ۱۱۶)

(رضوان‌الله تعالی علیه) مراجعه کردم که از این زمان به بعد رابطه‌ی جدیدی بین من و حضرت امام باز شد. البته اساتید و بزرگان حوزه‌ها، مراجع و علما، حضرت امام(ره) را می‌شناختند ولی برای من که یک طلبه‌ی ساده و مقدمات خوان بودم، مسأله مهم بود. بعد از شروع تقلید، ارتباط‌مان با امام(ره) بیش‌تر شد. یادم هست که در آن شرایط امام(ره) رساله‌ی عملیه نداشتند مردم که می‌خواستند تقلید کنند گاهی دچار مشکل می‌شدند. منتها حاشیه‌ی بر عروة از ایشان چاپ شده بود که من به عنوان مقلد، برای تهیه‌ی این عروة به منزل امام(ره) رفتم و آقای شیخ محمود خادمی که در خانه‌ی ایشان بود از زیرزمین منزل امام یک حاشیه‌ی عروة، چاپ قدیم و مندرس، که منسجم هم نبود، برایم آورد.[1]

---

۱. این حاشیه، اولین چیزی بود که از امام خمینی(رضوان‌الله تعالی علیه) در حدود هزار نسخه به چاپ رسید و در اختیار مردم قرار گرفت. البته این حاشیه را به سادگی به هر کسی نمی‌دادند و فقط به مقلدان امام و کسانی که واقعاً احتیاج داشتند، داده می‌شد. (راوی)

فصل دوم

آغاز نهضت امام خمینی(ره)

انجمن‌های ایالتی و ولایتی

قبل از رحلت مرحوم آیت‌الله بروجردی رژیم پهلوی حدس می‌زد که مرحوم بروجردی یک سد محکمی است در برابر آن‌ها، لذا در زمان حیات این بزرگوار نمی‌توانستند، کاری انجام دهند که معارضه با شرع باشد و جریان انجمن‌های ایالتی و ولایتی و انقلاب شاه و ملت را بعد از رحلت ایشان مطرح کردند. از این برمی‌آید که از قبل نقشه‌هایی داشتند؛ ولی زمینه مناسب نبوده است. به طور مثال شاه برای آیت‌الله بروجردی پیغام فرستاد که اصلاحات ارضی را نه تنها ما می‌خواهیم انجام دهیم، بلکه کشورهای دیگر نیز انجام داده‌اند و مرحوم بروجردی در جواب پیغام دادند که کشورهای دیگر اول جمهوری شدند، بعد این کار را انجام دادند. بدین معنا که اگر بناست این چنین کارهایی صورت بگیرد اول باید قانون اساسی که مبنای مشروعیت نظام سلطنتی است، زیر پا گذاشته شود، که به تبع آن نظام ستم‌شاهی هم از بین می‌رود و نظام جمهوری شود. حال چه جمهوری سوسیالیستی باشد یا جمهوری اسلامی و یا هر جمهوری دیگری. بعد آن‌ها که حاکم شدند قوانین را تغییر دهند و هر کاری که می‌خواهند انجام دهند. در حقیقت، این پیغام، جواب دندان‌شکنی بود به رژیم طاغوت که کار خلاف خواست مردم و خلاف شرع انجام ندهند.

پس از درگذشت آیت‌الله‌العظمی بروجردی، در سال ۱۳۴۱ بحث

انجمن‌های ایالتی و ولایتی[1] در زمان نخست‌وزیری اسدالله علم مطرح بود و آن چند مسأله به عنوان مصوبه‌ی دولت مورد بررسی و تصویب قرار گرفته بود. از موارد این مصوبه سوگند به قرآن و حذف مسأله‌ی جنسیت برای انتخاب‌شوندگان و انتخاب‌کنندگان بود؛ هم‌چنین مسأله‌ی سن، شرع، دین و اقلیت‌های مذهبی را لحاظ نکرده بودند. پیدا بود که این کار مقدمه‌ی کارهای دیگر بود و نشان می‌داد که طاغوت چه اهدافی را دنبال می‌کند. امام(رضوان‌الله تعالی علیه) از طرح این لاابالی‌گری‌ها، احساس خطر کردند و نسبت به مسأله‌ی انجمن‌های ایالتی و ولایتی عکس‌العمل تندی نشان دادند و حرکت خود را در ضدیت با آن شروع کردند. البته این حرکت، ریشه‌اش در تاریخ نهضت مشروطیت و وقایع مربوط به دوران مرحوم مدرس، مقابله با رضاشاه، مرحوم کاشانی در مسأله‌ی ملی شدن صنعت نفت، مسأله‌ی فداییان اسلام و بعد از همه‌ی حوادثی بود که در دهه‌ی ۲۰ و دهه‌ی ۳۰ در کشور گذشته، می‌باشد. هوشیاری که امام(رضوان‌الله تعالی علیه) نسبت به این مسأله به خرج داد، موجب شد همه‌ی علمای اسلام در سراسر کشور بسیج شوند و نسبت به آن اعتراض خود را در سطح وسیعی اعلام نمایند. این جریان مبارزه از طرف علما مدت‌ها طول کشید و طراحان این بحث که در روزنامه‌ها مطالبی را در این

۱. پس از سفر محمدرضا شاه در ۲۱ فروردین ۱۳۴۱ طبق توافقات به عمل آمده، امینی برکنار و امیراسدالله علم در ۲۷ تیر ماه جایگزین وی شد. در تاریخ ۳ شهریور ۱۳۴۱ لیندون جانسون معاون رییس جمهور آمریکا در راستای حمایت از اصلاحات شاه به ایران آمد و یک ماه بعد در ۱۶ مهر ۱۳۴۱ لایحه‌ی انجمن‌های ایالتی و ولایتی به تصویب رسید. طبق این لایحه به زنان حق رأی داده شد و قید اسلام از شرایط انتخاب‌کنندگان و انتخاب‌شوندگان حذف گردید و علاوه بر آن در مراسم تحلیف نمایندگان به جای سوگند به قرآن سوگند به کتاب آسمانی گنجانده شد. (ر.ک.به: سیدجلال‌الدین مدنی، ***تاریخ سیاسی معاصر ایران***، دفتر انتشارات اسلامی، قم، ج ۱، صص ۶۲۲-۶۲۳)

خصوص می‌نوشتند، در مواجهه با عکس‌العمل و اعتراض علما و مجتهدین، ناچار می‌شدند که آن را تکذیب یا اصلاح کنند. این اعتراضات و مبارزات ادامه داشت تا در نهایت قول دادند که مصوبه را لغو کنند و حرفشان را پس بگیرند. البته امام نیز تأکید داشتند که اعلان لغو بکنند، و به یک معنا، در یک مرحله و به صورت تاکتیکی رژیم محمدرضاخانی عقب نشست.

در آن زمان، که بازار این بحث‌ها داغ بود، من به عنوان یک طلبه‌ی جوانِ سطح خوان احساس می‌کردم که به واقع زمینه‌های یک تحول، حرکت و برخورد با رژیم ستم‌شاهی در کشور به وجود آمده است. نکته‌ای که در این خصوص بسیار مهم است، این است که این جریان و حرکت، توسط امام خمینی(رضوان‌الله تعالی علیه) هدایت و رهبری می‌شد و چه بسا که ایشان به جهت سوابق و تجربه، شناخت و آگاهی و دقت وافری که داشتند به سادگی تحت تأثیر قرار نمی‌گرفتند و به سادگی فریب نمی‌خوردند و نمی‌توانستند ایشان را منحرف کنند. پس از این موضع‌گیری‌ها در این زمینه، اسدالله علم ناچار شد که حرفش را پس بگیرد. البته در درجه‌ی اول گفتند که ما دستور را متوقف کرده‌ایم؛ ولی امام و مراجع دیگر به این قناعت نکردند و گفتند که جریان لغو حتماً باید به طور رسمی و علنی اعلان شود که در نهایت تا حدودی این مسأله از طرف آن‌ها پذیرفته شد.

انقلاب سفید

رژیم پهلوی بعد از ناکامی و عدم موفقیت در جریان انجمن‌های ایالتی و ولایتی برای پیش بردن منویات و اهداف کثیف خویش از راه دیگری وارد شد و در همان سال ۴۱، مسأله‌ی انقلاب شاه و ملت را مطرح کرد. در

این مبحث که شش اصل از طرف دولت مطرح شده بود،[1] تلاش وسیعی جهت اجرای این اصول صورت گرفت، یکی از این شش اصل، اصل اصلاحات ارضی بود.[2]

آن‌ها برای این که بتوانند در آن زمان یک چنین اصولی را پیاده کنند به حمایت‌های قانونی و یا حمایت‌های مردمی نیاز داشتند. البته در آن شرایط، مجلس تعطیل بود و دولت به طور غیر قانونی قانون تصویب

---

۱. انقلاب سفید که اساس اصلاحات شاه را در برمی‌گرفت در ۱۹ دی ماه ۱۳۴۱ اعلام شد و بر شش اصل استوار بود:
۱ـ الغای رژیم ارباب رعیتی با تصویب اصلاحات ارضی مصوب ۱۹ دی ماه ۱۳۴۰ و ملحقات آن.
۲ـ تصویب لایحه قانون ملی کردن جنگلها در سراسر کشور.
۳ـ تصویب لایحه قانون فروش سهام کارخانجات دولتی به عنوان پشتوانه اصلاحات ارضی.
۴ـ تصویب لایحه قانون سهیم کردن کارگران در منافع کارگاه‌های تولیدی و صنعتی.
۵ـ لایحه اصلاحی قانون انتخابات.
۶ـ لایحه ایجاد سپاه دانش به منظور اجرای تعلیمات عمومی و اجباری.
(برای اطلاع بیش‌تر ر.ک.به: سیدحمید روحانی، ***بررسی و تحلیلی از نهضت امام خمینی***، دفتر انتشارات اسلامی، قم ۱۳۶۱، صص ۲۱۸ـ ۲۲۸.)

۲. مهم‌ترین برنامه رفورم اجتماعی دکتر امینی، اصلاحات ارضی و تقسیم زمین بین کشاورزان بود. در این مرحله از اصلاحات ارضی، مالکیت ارضی را به یک ده شش دانگ یا شش دانگ از چند ده محدود می‌کرد. این محدودیت شامل موقوفات خاص نیز می‌باشد. مالکان علاوه بر شش دانگ زمین، می‌توانستند باغ میوه، باغ چای و نیز زمین‌های مکانیزه خود را حفظ کنند. هم‌چنین، تقسیم روستاهایی که قبل از تاریخ ۱۴ آذر ۱۳۲۸ حداکثر تا پنج سال اجاره داده شده بود، به تأخیر می‌افتاد. محدوده‌ی این اصلاحات تنها ده هزار روستا از پنجاه هزار روستا را در برمی‌گرفت. مرحله‌ی دوم اصلاحات ارضی در دولت علم بود، که در بهمن ۱۳۴۱ به رفراندم گذاشته شد. به موجب آن، مالکان باید یکی از سه شق را انتخاب می‌کردند؛ یا ملک خود را براساس معدل عایدات سه سال اخیر به کشاورزان همان روستا به مدت سی سال اجاره‌ی نقدی بدهند، یا ملک مزروعی خود را به زارعان بفروشند و یا زمین‌های آبی و دیم ملک خود را به نسبت بهره‌ی مالکانه‌ی مرسوم در محل، بین خود و کشاورزان تقسیم کنند. (ر.ک.به: غلامرضا نجاتی، پیشین، صص ۱۸۲ـ ۱۸۳)

می‌کرد. اگرچه، اگر مجلس هم وجود می‌داشت، در حقیقت، مجلس آن مجلسی نبود که از قدرت لازم و اختیارات تامه برخوردار باشد و نمایندگان آن، نمایندگان واقعی ملت باشند؛ حتی مصوبه‌ی انجمن‌های ایالتی و ولایتی را هم به عنوان مصوبه‌ی هیأت وزیران و هیأت دولت مطرح کرده بودند نه به عنوان یک مصوبه‌ی قانونی.

آن‌ها همه‌ی این مسائل را دور می‌زدند، لذا مشروعیت کارهایشان را با همین اقدامات از دست می‌دادند، زیرا هم قانون و هم شرع را زیر پا گذاشته بودند. وقتی مسأله‌ی انقلاب شاه و ملت و به اصطلاح «انقلاب سفید» را مطرح کردند، سوژه‌ی مناسبی برای مردم فریبی بود. اصلاحات ارضی مسأله‌ی ساده‌ای نبود. آن‌ها می‌توانستند با دادن وعده‌هایی یک عده از کدخداها و خوانین را آلت دست قرار داده، با تحریک آنان اهداف خود را پیش ببرند. شاید هم توصیه‌های بانک جهانی، سازمان ملل متحد و صندوق بین‌المللی پول و آمریکایی‌ها باعث مطرح شدن این مسأله بود.[۱]

نظام ستم‌شاهی، حدس می‌زد که پشتوانه‌ی لازم را برای تحقق برنامه‌های خود ندارد و در حقیقت، باید اصلاحات ساختاری و اقتصادی در کشور به وجود بیاورد. شرایط اقتصادی در سال‌های چهل تا چهل و دو و طی سال‌های قبل از آن بسیار سخت بود، درآمدها بسیار کم و هزینه‌ها بسیار بالا بود. گرچه جمعیت زیاد نبود؛ ولی مشکلات مردم فراوان و رفاه آن‌ها کم بود. قیمت نفت در آن زمان بسیار پایین و در حدود بشکه‌ای دو

---

۱. چه بسا لازم باشد اسناد وزارت خارجه‌ی آمریکا، اسناد مربوط به «سی.آی.ای» اسناد مربوط به وزارت خارجه‌ی انگلیس و اسناد دیگری را در این زمینه مورد بررسی قرار داد که مشخص شود که مطرح کردن این اصول به عنوان انقلاب شاه و ملت نمی‌توانست بی‌مبنا باشد.(راوی)

دلار بود.

نیکسون در کتاب «صلح واقعی، جنگ واقعی» می‌گوید: حدود چهل سال قیمت نفت تقریباً ثابت بود و در حدود چهل و پنج سنت نوسان داشت. یعنی، از شهریور ۱۳۲۰ تا حدود سال ۱۳۵۲، با تحولی که در بازار نفت به وجود آمد، قیمت نفت تقریباً ثابت مانده بود. پیداست که وقتی قیمت نفت ثابت باشد به نفع کشورهای مصرف‌کننده است و کشورهای تولیدکننده چیزی عایدشان نمی‌شود و هر جنسی را که بخواهند بخرند باید ده برابر بخرند، حقوق کارشناس را ده برابر بدهند؛ ولی پولی که از مسیر فروش مواد اولیه عاید این کشورها می‌شد بسیار ناچیز بود. بنابراین شرایط زندگی مردم بسیار سخت و در سطح پایینی بود و برای حدود هشتاد درصد مردم زندگی باعسرت توأم بود. در این اوضاع و احوال بود که می‌خواستند به مسائل رفاهی مردم و کارگران بیش‌تر توجه شود و تأمین اجتماعی و حداقل حقوق را برای آن‌ها در نظر بگیرند تا ملت به خاطر این مسائل با حکومت و سرمایه‌داران مبارزه نکنند. در حقیقت، زمینه‌ی مبارزه به طور اتوماتیک حذف شود یا تنش‌های اجتماعی به حداقل برسد. لذا، سیاست‌های مربوط به انقلاب سفید را باید از این دریچه بررسی کرد. آن‌ها می‌خواستند که با این سیاست‌ها مردم را بیش‌تر به طرف خودشان جلب کرده و با کسب موقعیت مناسبی در کشور، اعلام نمایند که انقلاب را خودمان به وجود آورده‌ایم، قبل از این که این انقلاب توسط مردم به وجود آید. بنابراین مسأله‌ی بسیار ظریف و حساسی بود و برای این که سوژه را از دست علما بگیرند و در حقیقت، زمینه‌ی انقلاب را از مردم گرفته باشند و خودشان را پرچمدار انقلاب جلوه بدهند، انقلاب شاه و ملت را مطرح نمودند و گفتند که شاه با ملت همراه شده و دیگر شاه در برابر ملت نیست و این انقلابی است در

برابر ارتجاع سرخ و سیاه. بنابراین، در این جریان اتهاماتی به جریان مبارزات روحانیت و حضرت امام زده شد که این‌ها مرتجعین سیاه هستند و این مرتجعین سیاه با ارتجاع سرخ همدست و همگام شده‌اند و منظور آن‌ها از ارتجاع سرخ، کمونیست‌ها و مزدوران وابسته به کشورهای بلوک شرق بود؛ چه گروهک‌های وابسته به کمونیست‌های روسی و چه کمونیست‌های چینی.

به هر کیفیت، این جریانات را به عنوان ارتجاع سرخ می‌شناختند و جریان روحانیت را به عنوان ارتجاع سیاه و آن‌ها را تحت این عنوان متهم کرده و می‌کوبیدند و جنگ روانی و تبلیغاتی گسترده‌ای را علیه امام(ره) و نهضت روحانیت به راه انداختند و برای تقویت و تثبیت موقعیت خود به رفراندوم غیرقانونی متوسل شدند. در این اوضاع و احوال در ششم بهمن سال ۱۳۴۱ یک رفراندوم جعلی غیرقانونی در سراسر کشور برگزار کردند و با بوق‌های تبلیغاتی خود در داخل و خارج آن را به عنوان وسیله‌ی پایگاه مردمی شاه در میان ملت و خواست ملت مطرح کردند. البته، با وجود مجلس شورای ملی و قانون اساسی؛ اولاً، رفراندم با این کیفیت معنا نداشت و ثانیاً، باید مردم آگاه و آزاد بودند و رأی می‌دادند و ثالثاً، باید می‌دانستند به چه چیز رأی می‌دهند و رابعاً، باید قدرت انتخاب داشتند و مخالفان، امام(ره) و روحانیت، می‌توانستند حرف خود را بزنند تا مردم متوجه مسائل و توطئه‌ها باشند و از همه مهم‌تر، با رفراندوم نمی‌توان احکام شرع مقدس اسلام را تغییر داد و یا اصول محکم قانون اساسی مشروطیت را لغو کرد و یا هدف‌های استعماری را بر ملت تحمیل کرد.

گذشته از همه‌ی این مطالب اساسی، ماهیت رژیم پلید پهلوی بود که با این نقشه‌های نابخردانه گور خود را می‌کند، و نه تنها اربابان آمریکایی

را راضی نمی‌کرد، بلکه موجب می‌شد تا در داخل کشور؛ اولاً، توفیقی حاصل نکند و ثانیاً، فرصتی برای مبارزه در اختیار امام(ره) و روحانیت قرار دهد تا از این فرصت علیه بنیاد ستم‌شاهی به مبارزه برخیزند و نقشه‌های شوم و پشت پرده‌ی آن‌ها را افشا کنند.

حضرت امام و اصلاحات ارضی

نظر امام خمینی(ره) در این مورد، این بود که ممکن است طاغوت از ماجرای مخالفت علما و روحانیون با جریان اصلاحات ارضی سوءاستفاده کند و از علما، مراجع و روحانیت به عنوان این که این‌ها طرفدار فئودال‌ها، سرمایه دارها و طرفدار خوانین و زمین‌داران هستند، به نفع خود بهره‌برداری کرده و در حقیقت، آن‌ها را ضد کارگر، ضد کشاورز و ضد طبقات محروم و نیازمند؛ معرفی کند. به طور مسلم این مسأله؛ عمق بینش، بصیرت، آگاهی و هوشیاری امام(رضوان‌الله تعالی علیه) را نشان می‌دهد. امام با چنین هوشیاری با مسائل برخورد می‌کردند و نمی‌گذاشتند جریان اصلی نهضت اسلامی لوث شود و اجازه نمی‌دادند تا زمینه برای اتهام، برچسب زدن، متهم نمودن نهضت فراهم گردد. ایشان حتی در ملاقات‌ها با هیچ گروه و طیف خاصی دیدار خصوصی نداشتند و ملاقات‌ها به صورت عمومی صورت می‌گرفت؛ زیرا ساواک و عوامل رژیم تلاش می‌کردند که به هر نحو سوژه‌ای پیدا کنند و جریان نهضت را مشکوک و رهبری آن را زیر سؤال ببرند. امام با چنین هوشیاری، نهضت را هدایت و رهبری می‌کرد. لذا تمایل نداشتند که مسأله‌ی اصلاحات ارضی مطرح شود، چه بسا یک عده‌ای فریب بخورند و تحت تأثیر قرار بگیرند و بگویند که روحانیت با فئودال‌ها و ارتجاع سیاه هم‌فکر و هم‌سو شده است. مضاف بر این که خود امام، به طور قطع، سابقه و دل‌خوشی از

جریانات مربوط به خوانین نداشت. زیرا پدر بزرگوار ایشان، مرحوم حاج مصطفی مصطفوی خمینی(رضوان‌الله تعالی علیه) در مبارزه و درگیری با خوانین به شهادت رسیده بود و عملکرد آن‌ها در جامعه مثبت نبود. البته، در میان آن‌ها افراد خوب و با ایمان نیز بودند؛ اما به طور کلی نمی‌شد اصل جریان را به عنوان یک جریان مورد تأیید روحانیت، مرجعیت و امام خمینی قرار داد. از این رو، امام در این مسأله موضع‌گیری نکردند.

شاه در قم

در سال ۱۳۴۱، محمدرضا پهلوی تصمیم گرفت که به قم بیاید و در ضمن این سفر با مراجع قم دیدار و ملاقات داشته باشد[۱] که خوشبختانه با آگاهی امام و هوشیاری علما و مراجع، آن‌ها حاضر نشدند که شاه را بپذیرند، کسی به استقبالش نرفت، همه یک مبارزه قاطع و منفی را علیه طاغوت زمان آغاز کردند. این حرکت بسیار جالبی بود که با هدایت‌های امام(رضوان‌الله تعالی علیه) انجام گرفت. در حقیقت، علما در خانه‌هایشان نشستند و اجازه ندادند که کسی به سراغ آن‌ها برود، لذا شاه با ناراحتی و برافروختگی به قم وارد شد. البته، یک ناراحتی دیگر از

---

۱. در نشست فرماندار قم با علما در عصر روز ۳ بهمن ۱۳۴۱، خبر دیدار شاه از قم به اطلاع آنان رسید. امام خمینی(ره) در این دیدار از حمله‌ی نیروهای نظامی در ۲ بهمن به شدت انتقاد نمود و عزل علم را خواستار شد. علی‌رغم این انتقادات، برخی از روحانیون مرتبط با دربار سعی در آشتی بین علما و شاه داشتند. از سوی دیگر در شب ۴ بهمن، قم به صورت شهر اشغال شده درآمد، در حالی که با تحریم استقبال از سوی امام(ره) شهر سوت و کور شده بود. در این روز، برخی از مأموران با لباس روحانیون در مراسم استقبال حاضر شدند. شاه وقتی عدم استقبال از خود را مشاهده کرد به گفته‌ی سرهنگ پرتو(رییس شهربانی قم)، تعادل خود را از دست داد و به جای رفتن به صحن حرم مطهر به سمت مسافرخانه‌های ضلع شرقی میدان آستانه رفت و حتی وارد حرم نشده و از میان صحن بازگشت.(برای اطلاع بیش‌تر ر.ک. به: سیدحمید روحانی، پیشین، ص۲۶۱)

قبل داشت و آن مربوط به زمانی بود که می‌خواست پدرش را در قم دفن کند، مردم قم اجازه نداده و علما عکس‌العمل نشان داده بودند به هرحال آن‌ها از قم دل خوشی نداشتند و در طول تاریخ حیاتشان هم به قم کمک نکردند و قدم خیری را در رابطه با توسعه‌ی شهر قم برنداشتند. در حقیقت، نمی‌خواستند که این شهر به عنوان یک کانون فرهنگی، علمی، معنوی، اجتماعی و سیاسی مطرح شود و این نکته‌ی مهم و قابل توجه و بررسی است. در واقع، می‌خواستند قم از مدار سیاسی و اجتماعی و مذهبی کشور خارج باشد. پس از عدم استقبال مردم قم از شاه، عوامل رژیم پهلوی، برنامه‌ای بیرون صحن مطهر حضرت معصومه برپا کردند و در آن‌جا شاه یک سخن‌رانی ایراد کرد، که در این سخن‌رانی توهین بسیاری به علما و روحانیت، مرجعیت، اسلام و عقاید مردم به عمل آورد و این نشان‌دهنده‌ی ماهیت او بود. کسی که ادعا می‌کرد من زمامدار کشور شیعه هستم و قسم خورده بود که از حقوق شیعه و ملت و کشور شیعه در جهان دفاع کند، بیاید و در کنار مرقد مطهر حضرت معصومه و در کانون تشیع، ولایت و روحانیت، به مقدسات شیعه توهین نماید!!

به هرحال، طلاب حوزه و مردم شهر در برابر این اهانت‌ها عکس‌العمل شدید نشان دادند و دست به اعتراض همه جانبه‌ای زدند. منتهی رژیم پهلوی، ساواک و مأموران اطلاعات شهربانی با خشونت برخورد می‌کردند و حتی یک عده از اراذل و اوباش را به کمک طلبیده بودند و شرایط بسیار سختی در آن زمان بر قم حکم‌فرما شده بود.

قبل از آن که رژیم پهلوی رفراندوم را در سراسر کشور برگزار نماید، امام خمینی(ره) اعلامیه‌ای را علیه رفراندوم منتشر کردند، که در این اعلامیه به چند نکته‌ی مهم و ظریف اشاره شده بود و تقریباً باید گفت که این اعلامیه جزء اولین اعلامیه‌های مهم و انقلابی امام بعد از ماجرای

انجمن‌های ایالتی و ولایتی محسوب می‌شود، که در آن مشروعیت رژیم ستم‌شاهی و رفراندوم را زیر سوال برده بودند. در این اعلامیه آمده بود که در کشوری که قانون اساسی دارد باید مجلس داشته باشد و طبق اصل دوم متمم قانون اساسی، باید پنج نفر از مراجع طراز اول در مجلس حضور داشته باشند و روی صحت و عدم صحت قوانین و تطبیق آن با شرع مقدس نظر بدهند. چرا باید این مسائل را نادیده گرفت و آن‌ها را دور زد و مسأله‌ای تحت عنوان رفراندوم را مطرح کرد. چه بسا برگزاری رفراندوم باید براساس مبنایی مشخص و طبق پیش‌بینی قبلی در قانون اساسی و با کسب اجازه از طرف مجلس انجام گیرد و مردم باید آگاهی لازم را در این زمینه داشته باشند.

امام خمینی اعتراض‌های کاملاً فنی، جدی و روشنی را نسبت به جریان رفراندم مطرح کرده بودند؛ منتها ساواک و دستگاه‌های وابسته به رژیم، اجازه ندادند که اعلامیه‌ی امام در تیراژ وسیعی چاپ و پخش شود و با شدت برخورد می‌کردند؛[۱] زیرا اگر مردم آگاهی لازم را پیدا می‌کردند، چه بسا عکس‌العمل آن‌ها منفی می‌شد و در انتخابات و یا رفراندوم ساختگی آن‌ها شرکت نمی‌کردند. در هر صورت، مردم توجیه نبودند و این عدم آگاهی مردم برای به اجرا درآوردن نقشه و رسیدن به اهداف شوم آن‌ها بهتر بود. در نتیجه، رژیم تصمیم گرفته بود با هر کیفیت و با هر قیمتی رفراندوم را برگزار کند و برای خود یک پشتیبانی مردمی

---

۱. با توجه به این که عوامل رژیم، مراقبت‌های سختی را به اجرا درآورده بودند که اعلامیه‌ی امام(رضوان‌الله تعالی علیه) به دست مردم نرسد؛ اما کسانی بودند که این اعلامیه‌ها را در بین مردم پخش می‌کردند و از جمله کسانی که اعلامیه امام را به اصفهان و نجف‌آباد می‌بردند حاج شیخ غلامحسین ایزدی نجف‌آبادی بود که بعد از مدتی توسط کسی که اعلامیه را از ایشان گرفته بود لو رفت و مدت‌ها ایشان تحت تعقیب و پیگرد قانونی بود. (راوی)

کسب نماید. شاید هم بیش از آن که پشتیبانی داخلی را بخواهد، انعکاس جهانی آن را مدنظر داشت و با این جریان، می‌خواست اعلام کند که ما پشتوانه‌ی لازم را داریم و به اربابانش نشان دهد که روی پای خود ایستاده و یک رژیم مقتدر است. بدون آن که این مسأله را در نظر داشته باشد که در خلال اجرای این برنامه، به واقع چیزی عاید مردم می‌شود یا نه؟ و آیا در اصل تقسیم اراضی یا اصلاحات ارضی مفید می‌باشد یا نه؟ به هرحال، آن‌ها کار سیاسی می‌کردند و می‌خواستند مسأله حمایت مردم را به رخ جهانیان بخصوص اربابان آمریکایی خود بکشند.

آیت‌الله گلپایگانی و اصلاحات ارضی

بعد از جریان رفراندوم در سال ۱۳۴۱، رژیم پهلوی تصمیم داشت تعدادی از کشاورزان را به عنوان «دهقان آزاد» به قم بیاورد تا یک میتینگ راه بیاندازند و با دادن شعار زنده‌باد شاه و ملت، تظاهرات برپا کنند و بگویند که ما به حقوق‌مان رسیده‌ایم. دهقانانی که تا دیروز در بند بودند، حالا توسط شاه آزاد شده‌اند. به هرحال، شعار خوبی بود و به این ترتیب می‌خواستند آن را در داخل و خارج کشور منعکس کنند.

در آن زمان این خبر به حضرت آیت‌الله گلپایگانی(رضوان‌الله تعالی علیه) رسیده بود، ایشان صبح‌ها در صحن مطهر حضرت معصومه و شب‌ها در مسجد حسین‌آباد که در آخر بازار قم قرار دارد و به محله‌ی حسین‌آباد معروف است، نماز می‌خواند. بازاری‌های قم از مریدان مرحوم آیت‌الله گلپایگانی بودند و ارادت و علاقه‌ی خاصی نسبت به ایشان داشتند و در حدود چهار دهه بود که با ایشان حشر و نشر داشتند. لذا وقتی این خبر به گوش آیت‌الله گلپایگانی رسید، ایشان متدینین بازار قم را فرا خواند و به آن‌ها فرمود که من در اعتراض به این کار، کلاس

درس را تعطیل می‌کنم و در خانه می‌نشینم، شما هم بازار را تعطیل کنید و یک نوع اعتصاب و اعتراضی را مطرح کنید تا رژیم نتواند به اهدافش برسد و نقشه‌ی آن شکست بخورد. بازاریان قم، بازار را تعطیل و به منزل ایشان آمدند تا این‌ها(به اصطلاح دهقانان آزاد) به این کیفیت وارد قم نشوند و یک عده، نیایند روی جنازه‌های ما پایکوبی و رقاصی کنند و شعار زنده‌باد شاه و مرگ بر ارتجاع سرخ و سیاه سر دهند. چه بسا، اگر این مسأله اجرا شود، لطمه‌ی حیثیتی، هم برای روحانیت و حوزه‌ی علمیه‌ی قم و هم برای ملت مسلمان ایران می‌باشد. من نیز که در آن تاریخ طلبه‌ای جوان و علاقه‌مند به این مسائل بودم به منزل آیت‌الله گلپایگانی رفتم تا بدین صورت اعتراض خود را به عملکرد رژیم پهلوی نشان دهم. منزل ایشان روبروی منزل قدیمی مرحوم آیت‌الله بروجردی در محله‌ی چهارمردان قم، قرار داشت که الان تا حدودی نوسازی شده است. در جلسه‌ای که در آن منزل تشکیل شده بود من نیز حضور داشتم. مرحوم آیت‌الله ربانی و مرحوم آقای خاکی نیز بودند.[۱] رییس ساواک وقت قم شخصی بود به نام سرهنگ بدیع، او اهل شیراز بود و به همراه رییس شهربانی قم به نام سرهنگ پرتو که از اهالی اردستان بود به خدمت آیت‌الله گلپایگانی آمدند و در مورد این مجلس سوال کردند و دلیل اعتراض و تعطیلی بازار را جویا شدند و به ایشان گفتند: حرف دل شما چیست؟

حرف دل مرحوم آیت‌الله گلپایگانی، این بود که ما حاضر نیستیم و اجازه نمی‌دهیم که شما بعد از برگزاری رفراندوم در کشور و به دنبال

---

۱. مرحوم خاکی از مریدان و علاقه‌مندان آیت‌الله گلپایگانی بود که در همه حال همکار و همراه ایشان بود.(راوی)

اقدامات اخیر، تعدادی از کشاورزان را از سراسر کشور جمع کنید و به عنوان دهقان آزاد به قم بیاورید، شعار بدهید و تظاهرات و میتینگ راه بیندازید و با این کارها، مقدسات اسلام و روحانیت را زیر پا بگذارید. ما حاضر نیستیم این وضعیت را بپذیریم و همواره مخالفت خود را با این‌گونه مسائل اعلام کرده و اعلام خواهیم کرد. در ادامه فرمود که این کشاورزان در صورتی می‌توانند به قم بیایند که برای زیارت وارد این شهر شوند و مقصود دیگری نباشد.

به هرحال، آن‌ها پس از سخنان آیت‌الله گلپایگانی از آن‌جا رفتند و حرف‌های ایشان را به مقامات بالاتر منتقل کردند و در نهایت هم، به این صورت شد که اشخاص مذکور به قم آمدند و پس از زیارت و خرید سوغاتی از این شهر بدون آن که انعکاس بدی علیه روحانیت و مقدسات اسلام داشته باشد رفتند و رژیم نتوانست از این جریان، بهره‌ی تبلیغاتی ببرد. در این جلسه، آیت‌الله ربانی شیرازی نیز در تأیید سخنان آیت‌الله گلپایگانی سخن‌رانی باشکوهی را در اعتراض به این اقدام رژیم پهلوی ایراد فرمود و این عمل را محکوم کرد.

فاجعه‌ی فیضیه

با فرا رسیدن عید نوروز، حضرت امام خمینی(ره) به خاطر دهن‌کجی‌ها و اهانت‌هایی که رژیم پهلوی نسبت به علما، روحانیت، مراجع دین، حوزه‌های علمیه و مردم شریف کرده بود، یک موضع بسیار صریح، روشن و قاطعانه در برابر آن نشان دادند. امام اعلامیه‌ای تحت عنوان عزای ملی و عزای عمومی صادر کردند که در آن آمده بود ما امسال عید نداریم، عید ما را عزا کردند. این اعلامیه را به در و دیوار مدرسه‌ی مبارک فیضیه چسبانده بودند و این یک مسأله‌ی بسیار حساس

و مهمی بود که در کشوری که به نوروز باستانی افتخار می‌کردند و مردم خوشحالی‌شان این بود که عید فرا رسد و دید و بازدیدها انجام گیرد؛ در این ایام، از قم فریادی بلند شود و در سراسر کشور به دلیل اهانت‌هایی که به قرآن، اسلام، ملت و مرجعیت شده بود اعلام عزای عمومی کند. این، در حقیقت یک مرحله‌ی جدید از مبارزه‌ای شدید و منفی علیه طاغوت محسوب می‌شد.

این اعلامیه نیز در مدرسه‌ی فیضیه به صورت تابلویی بزرگ نوشته شد و بعضی از آن‌ها در ابعاد کوچک‌تر، چاپی به در و دیوار شهر زده شد و در سراسر کشور هم کم و بیش منتشر گردید. در پخش و انتشار این اعلامیه، من نیز همراه بسیاری از طلبه‌های حوزه نقش داشتم.

در روز دوم فروردین سال ۱۳۴۲ که مصادف بود با شهادت امام صادق(ع)، از طرف مرحوم آیت‌الله گلپایگانی در مدرسه‌ی مبارکه‌ی فیضیه، مراسم روضه‌خوانی و عزاداری به مناسبت سالگرد شهادت این امام بزرگوار برگزار گردید. در حیاط مدرسه و اطراف کتاب‌خانه و جایی که مرحوم آیت‌الله اراکی نماز می‌خواند، زیلوهایی پهن شده بود که در حدود دو هزار نفر جمعیت در آن جای می‌گرفت و گاهی که مراسم در سطح وسیع‌تری بود جمعیت در اطراف می‌ایستادند. در این مراسم، ابتدا آقای حاج انصاری قمی[1] ـ رحمت‌الله علیه ـ که از وعاظ و منبری‌های معروف بود، به منبر رفتند و بعد از ایشان نیز سیدآل‌طه به منبر رفته و صحبت کردند. در اثنای صحبت‌های ایشان به نظر می‌آمد که جمعیت شرکت‌کننده در این مراسم یک جمعیت عادی نباشد. من که خود نیز در این مراسم شرکت داشتم متوجه شدم که جمعیت عادی نیست، و در

۱. از وعاظ معروف قم در این زمان (راوی)

حدود یک هزار غیرطلبه با لباس کت و شلوار و ژست‌ها و قیافه‌های مخصوص که هیکل‌های آن‌ها درشت‌تر بود و با تیپ ما طلبه‌ها هیچ نوع سازگاری نداشت، در این مراسم شرکت کرده بودند. پیداست طلبه‌ها هم‌دیگر را می‌شناسند و با هم ارتباط دارند. این جمعیت، قبل از تشکیل مراسم بیش‌تر ازدحام کرده بودند و وارد مدرسه‌ی مبارکه‌ی فیضیه شده بودند. این چنین ازدحام و اجتماعی، پیدا بود که باید با برنامه‌ریزی و با یک تدارک قبلی حاصل شده باشد و به هیچ صورت، نمی‌شد بدون هیچ برنامه‌ای و در یک لحظه، این تعداد وارد مدرسه شده باشند.

در آن زمان معمم نبودم، طلبه‌ی شانزده، هفده ساله‌ای بودم که لمعه می‌خواندم. در آن مراسم، این جمعیت برای برهم زدن آن و متشنج کردن اوضاع هر کاری می‌کردند و تعبیرهای مختلفی به زبان می‌آوردند. یکی می‌گفت که حرف نزنید، دیگری می‌گفت: صلوات بفرستید. یکی می‌گفت خفه شوید، و از این قبیل عبارت‌ها که باعث برخورد و سروصدا و ایجاد تشنج در جمعیت می‌گردید. در آن موقعیت، جوّ ملتهب و ناآرام بود و وضع مراسم مختل گردید.

آیت‌الله گلپایگانی نیز در آن زمان آمده بود و سمت راست کتاب‌خانه‌ی مدرسه‌ی مبارکه‌ی فیضیه، سمت راست منبر نشسته بود و در جلسه حضور داشت. وقتی آقایانی که منبر رفته بودند مراسم را متشنج تشخیص دادند با ذکر یک مصیبت خیلی سریع منبر را جمع کردند و هنوز منبر و ذکر مصیبت به پایان نرسیده بود که جمعیت مذکور شروع کردند به شعار دادن و کارشکنی و می‌خواستند برنامه‌ی خودشان را آغاز نمایند. آن‌ها به صورت یک گروه متحد مانند دسته‌های سینه‌زنی حرکت خود را شروع کردند. اولین شعار آن‌ها به این صورت بود که یکی فریاد زد: (نثار روح اعلیحضرت فقید رضاشاه کبیر، صلوات!) این به طور دقیق یادم

هست که با صدای خیلی بلند گفته شد و آن‌ها هم یک صلوات نیم‌بندی فرستادند و به دنبال آن، شعار «جاوید شاه» را شروع کردند.

کف مدرسه‌ی فیضیه و دور طبقه‌ی فوقانی و اطراف آن از آجر ساخته شده بود، باغچه‌ها هم نرده نداشت، وضعیت حوض هم مناسب نبود و خیلی عمیق‌تر از وضع کنونی بود. به هرحال، آن‌ها همین طور که شعار می‌دادند به طرف باغچه‌ها هجوم آوردند و شاخه‌ها و تنه‌ی درختان را شکستند. مرحله‌ی بعدی برنامه‌ی آن‌ها حمله به طلبه‌ها بود. پیدا بود که جمعیت زیادی هم از برادران اهل علم، طلبه‌ها و فضلا آمده بودند. بسیاری از آن‌ها وقتی دیدند که جوّ آشفته شده است خیلی سریع از مدرسه خارج شدند و تا آن‌جایی که ممکن بود، آن را تخلیه کردند. خیلی از آن‌ها که امکان آن را پیدا نکردند از مدرسه خارج شوند به حجره‌هایشان رفتند و بعضی از آن‌ها به دارالشفاء که در کنار مدرسه‌ی فیضیه بود پناهنده شدند و بعضی نیز داخل ایوان‌ها ایستاده بودند. من نیز که می‌خواستم ببینم اوضاع به چه صورتی ادامه می‌یابد، در ابتدا در ایوان‌های سمت چپ مدرسه ایستادم و هیچ تصور نمی‌کردم که قرار است درگیری و کتک‌کاری صورت گیرد. خیال می‌کردم که این هم یک مسأله ساده است و بعد از یک مقدار تظاهرات و شعار به نفع رژیم پهلوی تمام می‌شود. منتها آن‌ها به این قناعت نکردند و حمله به طلاب را شروع کردند و با چوب و چماق و باتون حملات را گسترش دادند. البته طلاب نیز در مقابل این موج حمله و خشونت آن‌ها بی‌تفاوت ننشستند و عکس‌العمل نشان دادند و از طبقه‌ی فوقانی با آجر به آن‌ها حمله کردند و این موجب شد که در مرحله‌ی اول این‌ها مقداری عقب‌نشینی کنند؛ اما آن‌ها با یک برنامه‌ی هم‌آهنگ دوباره حمله را آغاز کرده و به سمت طلبه‌ها تیراندازی کردند. در حقیقت، این‌ها چماقداران و گاردی‌های شاه

بودند که می‌خواستند این برنامه را در قم و در مدرسه‌ی مبارکه‌ی فیضیه پیاده کنند. بدیهی است که منظور اصلی آن‌ها ارعاب و ایجاد وحشت و ترس و برهم زدن اوضاع حوزه‌ی علمیه‌ی قم بود و می‌خواستند که با زهرچشم گرفتن از طلاب، فضلا و کسانی که در خدمت امام و ولایت بودند، ترسی را در دل‌ها ایجاد کنند که روحانیت دست از مبارزه با آن‌ها بردارد.

در مرحله‌ی دوم که حمله کردند من دیگر پایین نایستادم و از پله‌های سمت چپ به سمت بالا و حجره‌ی سوم دست راست، که متعلق به شیخ نصرالله صالحی بود، رفتم. ایشان از شاگردان و علاقه‌مندان به امام خمینی بود. در آن لحظات که حدود پانزده تا شانزده طلبه در حجره‌ی ایشان جمع شدیم، تیراندازی، ضرب و شتم و سروصدا و وحشت بسیار تشدید شده بود و من یک مقدار احساس وحشت می‌کردم. بعد از مدتی، از تاریکی شب استفاده کردم و از حجره‌ی شیخ نصرالله صالحی بیرون آمدم و در نهایت از در کنار رودخانه‌ی مدرسه‌ی فیضیه خارج شدم. بعضی دیگر از طلبه‌ها دیوار روبه‌روی حجره راکه به صورت تیغه‌ای بود سوراخ کرده و خود را به رودخانه رسانده بودند تا فرار کنند؛ زیرا آن‌ها اتاق به اتاق می‌گشتند و هر که در آن‌جا بود می‌گرفتند و حسابی کتک‌کاری می‌کردند. در همان موقع، عده‌ی زیادی از طلبه‌ها را روی ایوان مقابل صحن مطهر حضرت معصومه(س) جمع کرده بودند. از جمله‌ی کسانی که میان آن‌ها بود، یکی شیخ قربانعلی طالب بود که الان امام جمعه‌ی کیش است. از آقایان دیگر، شیخ اسدالله خادمی بود که در هنگام درگیری سر ایشان بر اثر اصابت آجر به آن شکافته بود و از سر ایشان خیلی خون می‌ریخت، به طوری که عمامه‌ای که به سر ایشان بسته بودند کاملاً قرمز و خون‌آلود شده بود. پس از مدتی، وی را با عده‌ای دیگر از مجروحین به

بیمارستان فاطمه‌ی قم انتقال دادند و بقیه را نیز روانه‌ی زندان کردند.

وقتی که از مدرسه‌ی فیضیه خارج شدم، چون نگران آیت‌الله گلپایگانی بودم، بلافاصله به منزل ایشان رفتم و از پیشکار منزل آن‌ها، احوال آیت‌الله را جویا شدم. ایشان گفت که حالشان خوب است و به سلامت از مدرسه‌ی فیضیه به منزل آمده است. پس از اطلاع یافتن از احوالات آیت‌الله، دوباره به دارالشفاء که در کنار مدرسه‌ی فیضیه بود برگشتم. آن ترس و وحشتی که پیش از این داشتم فرو ریخته بود. در حدود ساعت هشت و نیم شب در هنگام برگشت از منزل آیت‌الله گلپایگانی، آقای باستانی را دیدم که دستشان زخمی شده بود و ناله می‌کرد. ایشان را به منزل مرحوم سیدحسن اسماعیلیان که نجف‌آبادی بود بردم و آن شب را در آن‌جا ماندیم تا به اصطلاح آب‌ها از آسیاب بیفتد.

از برادرانی که در این حمله‌ی وحشیانه عوامل رژیم پهلوی به شهادت رسید شخصی بود به نام سیدیونس رودباری، از منطقه‌ی رودبار زیتون؛ این طلبه را از طبقه دوم مدرسه فیضیه به پایین پرت کرده بودند. محمدعلی طالب نیز از مجروحین این حادثه بود. هم‌چنین، بسیاری دیگر از دوستان در این حمله مجروح و زخمی شدند و پیداست که هدف عوامل رژیم از چنین برخوردی با طلاب این بود که حوزه را متلاشی کنند و فکر می‌کردند که اگر حوزه را متلاشی کنند به هدفشان خواهند رسید؛ چون طلبه‌های حوزه تکیه‌گاه محکمی برای روحانیت و امام(رضوان‌الله تعالی علیه) محسوب می‌شدند، بخصوص طلبه‌های جوان و انقلابی و علاقه‌مند به امام؛ طلبه‌های بی‌باک و فعالی که اعلامیه‌ها را به این طرف و آن طرف می‌بردند، افشاگری می‌کردند و سخن‌رانی‌های محکمی علیه رژیم ایراد می‌نمودند.

حضرت امام(ره) و فاجعه‌ی فیضیه

اقدامات رژیم پهلوی علیه حوزه‌ی علمیه‌ی قم، روحانیت، مرجعیت و ملت با موضع‌گیری قاطع و باصلابت امام(رضوان‌الله تعالی علیه) مواجه گردید. حضرت امام خمینی(ره) از این حادثه‌ی بسیار تلخ و دردناک و این کربلای فیضیه بهره‌برداری کرده و علیه رژیم به‌کار گرفتند. ایشان با سخن‌رانی‌ها، تذکرات و انتشار اعلامیه در سطحی بسیار گسترده و عظیم به افشاگری علیه رژیم پهلوی پرداختند.

حسن این ماجرا و حادثه این بود که مردم مظلومیتی را در چهره‌ی روحانیت می‌دیدند و در حقیقت، با آن‌ها احساس هم‌دردی می‌کردند و خواندن روضه‌ی فیضیه از طرف امام خمینی، مردم را بیش‌تر تحت تأثیر قرار داد. امام رضوان‌الله در اعلامیه‌ی مهمی که صادر کردند، کماندوهای رژیم را زیر سؤال بردند و در این اعلامیه‌ی معروف رژیم مستبد پهلوی را به مغول‌ها تشبیه کرده بودند، با این تفاوت که مغول‌ها به یک کشور بیگانه حمله کردند و این‌ها به کشور خودشان، به مدرسه‌ی فیضیه و به طلاب بی‌پناه حمله کردند، کشتند و غارت کردند و قرآن‌ها و عمامه‌های طلاب را آتش زدند، به هرحال امام با این بیانات رسا رژیم پهلوی را به باد انتقاد گرفته بودند و شاید رژیم فکر نمی‌کرد که با شجاعت، قاطعیت و صراحت لهجه‌ی امام(رضوان‌الله تعالی علیه) مواجه می‌شود. امام از همین اقدام و جنایتی که آن‌ها در مدرسه‌ی فیضیه انجام دادند علیه خودشان استفاده کرد و مردم و طلاب را بسیج نمودند.

پس از حمله‌ی مأموران حکومت پهلوی به مدرسه‌ی فیضیه، این مکان به حالت یک خرابه درآمده بود و آثار سوختگی و ویرانی تا مدت طولانی در آن باقی بود و تا اندازه‌ی زیادی غیرقابل استفاده شده بود. در نهایت، بعد از مدتی اعلام شد که جهت بازسازی و نوسازی مدرسه، حساب

بانکی باز شده است و مردم می‌توانند کمک‌های نقدی خود را به این حساب واریز کنند. این مسأله، با استقبال زیادی از طرف مردم مواجه گردید و هر کسی یک تومان یا بیش‌تر کمک می‌کرد. به گونه‌ای که در همان نیمه‌ی روز اول، بیش از هشتاد هزار تومان جمع شد. این عمل، در حقیقت، یک رفراندومی علیه رفراندوم شاه تلقی می‌شد، اما عوامل رژیم پهلوی این حساب را بستند و نگذاشتند که مردم به این حساب پول واریز کنند و این مسأله‌ای بود که نشان داد مردم در هر شرایطی پشتیبان و حامی حوزه و روحانیت هستند. البته، بعدها جریان بازسازی مدرسه‌ی فیضیه توسط خود امام و بعضی ازمراجع قم انجام گرفت و حدود چهار ماه بعد از حادثه‌ی پانزده خرداد ۱۳۴۲، دوباره، این مدرسه فعالیت خود را از سر گرفت. در آن زمان مدیر مدرسه، مرحوم علمی (رحمت‌الله علیه)[۱] بود.

سربازگیری طلبه‌ها

رژیم مستبد پهلوی به دنبال حمله به مدرسه‌ی مبارکه‌ی فیضیه، در همان سال ۴۲ برنامه‌ی اعزام طلبه‌ها به سربازی را مطرح کرد. آن‌ها هر طلبه‌ای را که در کوچه و خیابان و هر جا که می‌دیدند به هر عنوانی بازداشت می‌کردند و به سربازی می‌فرستادند. از جمله‌ی کسانی که در این ایام او را به سربازی فرستادند حجةالاسلام هاشمی رفسنجانی بود. آقای رحیمی که اهل حاجی‌آباد اصفهان است نیز دو سال تمام سربازی را در سربازخانه‌ها گذراند و برگشت. ایشان بعد از انقلاب، مدتی امام جمعه‌ی میمه اصفهان بود.

---

۱. مرحوم علمی از سوی آیت‌الله بروجردی به عنوان مدیر داخلی مدرسه‌ی فیضیه انتخاب شده بود.(*خاطرات آیت‌الله محمدعلی گرامی*، تدوین محمدرضا احمدی، مرکز اسناد انقلاب، تهران ۱۳۸۱، ص ۱۱۷)

در اجرای این برنامه، در حدود پنجاه الی شصت نفر از طلبه‌ها را به سربازی بردند که بسیاری از آن‌ها تا پایان مدت نماندند و از سربازخانه‌ها فرار کردند. من نیز در جریان این سربازگیری تحت تعقیب بودم؛ اما آن‌ها موفق نشدند که من را به سربازی ببرند و از دست آن‌ها فرار کردم. در حقیقت، منظور رژیم از این اقدام این نبود که تعدادی از طلبه‌ها را به سربازی ببرد، بلکه آن‌ها قصد داشتند حوزه و طلبه را متلاشی کنند و این کانون مقدس را از هم بپاشند، و با ترس وارعاب مانع تحرک حوزه‌ی علمیه و روحانیت شوند. بعد از حادثه‌ی مدرسه‌ی فیضیه حجره‌ها را بستند، زیرا تا اندازه‌ای خراب شده بود و آثار جرم تا مدت‌ها در آن‌جا بود و مردمی که می‌آمدند و این وحشیگری و تخریب مدرسه را می‌دیدند، متأثر می‌شدند و به حال و روز طلبه‌ها گریه می‌کردند و از اعمال رژیم تبری می‌جستند و به ماهیت آن‌ها پی می‌بردند.

فعالیت در نجف‌آباد و الیگودرز

بعد از حمله‌ی کماندوهای رژیم به مدرسه‌ی فیضیه در سال ۱۳۴۲، دیگر تب و تاب انقلاب و شور و هیجان مبارزه در جامعه فراگیر شده بود و تحرکات مختلفی در نقاط گوناگون کشور انجام می‌گرفت که عوامل رژیم را به مقابله در برابر آن‌ها واداشت. از جمله، حوادث مربوط به بازار تبریز و مدرسه‌ی طالبیه[۱] این شهر و هم‌چنین حادثه‌ی مربوط به بازار تهران بود. در این اوضاع و احوال، شرایط به‌طور کامل برای چهلم شهدای مدرسه‌ی فیضیه آماده می‌شد و امام(رضوان‌الله تعالی علیه) در

---

۱. مدرسه طالبیه‌ی تبریز هم‌زمان با مدرسه‌ی فیضیه‌ی قم مورد حمله نیروهای حکومتی قرار گرفت که به شهادت دو نفر از مردم انجامید. (برای اطلاع بیش‌تر در این زمینه ر.ک.به: رحیم نیکبخت و صمد اسمعیل‌زاده، ***زندگی و مبارزات شهید آیت‌الله قاضی طباطبائی***، مرکز اسناد انقلاب اسلامی، تهران ۱۳۸۰، صص ۱۶۸-۱۷۲)

این ایام، به مناسبت یادبود شهدای مدرسه‌ی فیضیه، بار دیگر اعلامیه‌ای صادر کردند که تأثیر عظیمی در میان جامعه گذاشت.

البته، انتشار و پخش اعلامیه در آن زمان کار چندان ساده‌ای نبود و با سختی و مشقت فراوان همراه بود؛ چون هر کسی را که می‌گرفتند بازداشت می‌کردند و آن‌ها را تحت سخت‌ترین شکنجه‌ها قرار می‌دادند. این کارها، به طور معمول به صورت مخفیانه صورت می‌گرفت. من نیز که در آن تاریخ در قم بودم، هنگامی که می‌خواستم به نجف‌آباد بروم، تعدادی از این اعلامیه‌ها را تهیه کردم و آن‌ها را در داخل گونی جاسازی نمودم. اغلب، اعلامیه‌ها را در لابه‌لای لباس‌های کهنه و وسایلی که همراه داشتم می‌گذاشتم و گاهی هم با کتاب و جزوه، روی این اعلامیه‌ها را می‌پوشاندم که در حین بازرسی در مسیر سفر با مشکل مواجه نشوم. تهیه‌ی این اعلامیه‌ها که مربوط به چهلم شهدای فیضیه بود تا حدودی مشکل بود. البته، بعضی مواقع به صورت‌های مختلف اعلامیه در خود مدرسه‌ی فیضیه هم توزیع می‌گردید.

به هرحال، با این کیفیت، این اعلامیه را به نجف‌آباد رساندم و آن‌ها را در میان مردم پخش کردم و بار دیگر، مضمون این اعلامیه که رژیم و عملکرد عوامل آن را به باد انتقاد گرفته بود، شور و هیجان مبارزه را در میان مردم انقلابی این شهر برانگیخت.

پس از بسته شدن مدرسه‌ی فیضیه به نجف‌آباد برگشتم و بعد از مدت کوتاهی و با فرا رسیدن ماه محرم جهت کارهای تبلیغاتی عازم الیگودرز شدم. میزبان ما در این شهر، پدر حجة‌الاسلام کروبی، مرحوم شیخ احمد کروبی بود. ایشان نسبت به طلبه‌ها و امام خمینی ارادت و علاقه‌ی خاصی داشت و روحیه‌ی مبارزاتی وی قابل تقدیر بود.[1] به هرحال، در مدتی که

---

۱. برای اطلاع ر.ک.به: ***یاران امام به روایت اسناد ساواک، ملااحمد کروبی***، مرکز بررسی

در خدمت آقای کروبی بودم، ایشان یک منبر سخن‌رانی برای کسانی که جهت تبلیغ به آن‌جا می‌آمدند برگزار می‌کرد تا ببیند آن شخص می‌تواند سخن‌رانی کند. این، در حقیقت، یک امتحان اولیه محسوب می‌گردید. آقای کروبی ضمن دادن یک نامه‌ای ما را به روستاهای اطراف از جمله روستای «اردورود، شمس‌آباد و خانی‌آباد» فرستاد و من در آن‌جا برنامه‌ی سخن‌رانی و تبلیغات ماه محرم را اجرا می‌کردم. تمام طلبه‌هایی که در آن زمان به شهرهای مختلف می‌رفتند، اولین مسأله‌ی آن‌ها در آن شرایط، تبلیغ و ترویج مرجعیت امام خمینی بود و سعی آن‌ها بر این بود که مردم را مقلد امام کنند. بعد از وفات آیت‌الله بروجردی و متعاقب آن رحلت آیت‌الله سیدعبدالهادی شیرازی، من از اولین مقلدین امام بودم، در حالی که امام در آن زمان هنوز رساله نداشت و با عروه‌ای که از منزل ایشان تهیه کرده بودم، مسائل شرعی و احکامی را حل می‌کردم. بحث مرجعیت امام خمینی در آن زمان یک بحث جدی و داغی بود که به‌خصوص در نجف‌آباد و اطراف آن هیچ تردیدی نسبت به تقلید از ایشان وجود نداشت. چون آیات عظام این شهر؛ مانند آیت‌الله منتظری، آیت‌الله ایزدی و آیت‌الله امینی، نسبت به امام(رضوان‌الله تعالی علیه) نظرشان مثبت بود و مردم نجف‌آباد یک‌پارچه از این مرجع عالیقدر تقلید می‌کردند.

شهید محمد منتظری در صحبت‌هایی که با ایشان داشتم، همواره می‌گفت که یکی از کارهای ما طلبه‌ها این است که از هر نفر یک مقلد امام و یک شخص ضد آمریکایی بسازیم.

بنابراین محور تبلیغات در الیگودرز و روستاهای اطراف آن، به‌خصوص روستای «اردورود»، علاوه بر حماسه‌ی کربلا و بحث‌های

اسناد تاریخی، وزارت اطلاعات تهران ۱۳۷۹، صص ۲۶۴-۲۶۵ و ۲۷۶

مذهبی در مورد مرجعیت امام خمینی، حادثه‌ی مدرسه‌ی فیضیه نیز بود. در روز دوازدهم محرم از آبادی اردورود که حدود یک فرسخ با شهر فاصله داشت پیاده به شهر برمی‌گشتم، در مسیر بعضی‌ها تهدید می‌کردند که اگر وارد شهر شوید آخوندها و طلبه‌ها را می‌گیرند و ممکن است شما را نیز بگیرند؛ من هم یک مقدار دلهره پیدا کردم. در نهایت، متوجه شدم که امام رضوان‌الله تعالی علیه را بازداشت کرده‌اند و سخت‌گیری‌ها از طرف رژیم نسبت به روحانیون در سراسر کشور شدت گرفته است. پس از ورود به شهر خدمت پدر آقای کروبی رفتم و مدت کوتاهی را در منزل ایشان گذراندم و بلافاصله با یک وانت‌بار به سمت نجف‌آباد حرکت کردم.

اعتصاب مردم نجف‌آباد

وقتی که از الیگودرز به نجف‌آباد برگشتم، در بدو ورود به شهر متوجه شدم که بسیاری از مردم به خاطر دستگیری امام خمینی(ره) توسط رژیم پهلوی در مسجد جامع و مسجد بازار شهر، تحصن کرده‌اند و یک اعتصاب عمومی در مخالفت با این امر صورت گرفته است. تمام مغازه‌ها و محل‌های کار بسته شده و بازار تعطیل بود. هدایت و رهبری این اعتصاب را آیت‌الله منتظری و چند تن از علمای شهر برعهده داشتند. در آن شرایط نیروهای اطلاعات شهربانی، تلاش فراوانی می‌کردند که این اعتصاب را برهم بزنند؛ اما نتوانستند موفق شوند؛ زیرا مردم در مساجد حضور جدی داشتند. البته بعضی از آن‌ها برای مدت کوتاهی جهت انجام کارهای خود به بیرون می‌رفتند و دوباره به متحصنین ملحق می‌شدند. من که خبر دستگیری امام را در راه الیگودرز شنیده بودم بسیار نگران و مضطرب حال ایشان بودم. بنابراین، بلافاصله وسایل و کتاب‌های همراه

مسجد به‌طور کامل از جمعیت پر شده بود. علاوه بر آیت‌الله منتظری که به عنوان کارگردان این اعتصاب محسوب می‌شد، آیت‌الله ایزدی، مرحوم آقای حسنی، شیخ غلامحسین ایزدی و چندتن دیگر از علمای نجف‌آباد در جمع اعتصابیون بودند. البته، محور اصلی حرکت خود آیت‌الله منتظری بود که در روز آخر اعتصاب، یعنی روز هفتم به منبر رفت و در سخنرانی‌ای که ایراد کرد، نقش روحانیت در جامعه را به عملکرد روح نسبت به بدن تشبیه کرد و گفت که همان طور که بدن به روح نیاز دارد و اگر روح نباشد، در حقیقت بدن فلج است و کاری از آن ساخته نیست، ملت و جامعه نیز به روحانیت نیاز دارد و روحانیت حکم همان روح را نسبت به بدن دارد. او در ادامه‌ی صحبت‌هایش در مخالفت با دستگیری امام گفت که مردم از حکومت و دولت می‌خواهند که امام (رضوان‌الله تعالی علیه) را آزاد نماید؛ زیرا که دستگیری ایشان موجب نمی‌شود که مردم دست از مبارزه با رژیم پهلوی بردارند، آن‌ها راه خود را انتخاب کرده‌اند. این اعتصاب در مسجد بازار که یک هفته طول کشید، با توجه به این که اعتصابیون از طرف نیروهای شهربانی و ساواک شهر تحت فشار بودند به پایان رسید.

پس از پایان یافتن اعتصاب در نجف‌آباد، آیت‌الله منتظری با یکی دو روز فاصله به قم رفت و به دنبال مهاجرت علما[1] از سراسر کشور به

---

۱. هم‌زمان با صدور تلگرافات علمای بلاد در اعتراض به دستگیری امام(ره)، آیت‌الله شریعتمداری به سمت حضرت عبدالعظیم حرکت و در باغ ملک ساکن گردید و علمایی از قم، کاشان، خرم‌آباد و اصفهان در شهرری به او پیوستند. در تهران شایع شد که قرار است آیات شاهرودی و حکیم از نجف و میلانی از مشهد و مرعشی نجفی از قم برای دیدار با شاه به تهران بیایند و این شایعه با آمدن آیت‌الله مرعشی نجفی قوت گرفت، که بعدها مشخص شد این خبر شایعه بوده است. تا تاریخ ۱۸ تیر ۱۳۴۲، این افراد به جمع مهاجرین حضرت عبدالعظیم پیوستند:

۱ـ حاج آقا روح‌الله کمالوند از خرم‌آباد. ۲ـ حاج سیدمحمود ضیابری از رشت. ۳ـ حاج شیخ

حضرت عبدالعظیم، ایشان نیز راهی آن‌جا شد. مرحوم آیت‌الله میلانی هم از مشهد آمده بود. این مهاجرت علما، در حقیقت، در اعتراض به دستگیری امام خمینی صورت گرفت.

از مسائلی که در آن دوران برایم جالب بود، سخن‌رانی حجةالاسلام فلسفی در مسجد حاج شیخ عبدالحسین در تاریخ شب عاشورای ۴۲ بود که نوار این سخن‌رانی به نجف‌آباد هم رسید. ایشان در هر مورد که استیضاح می‌فرمود، مردم با صدای بلند سه مرتبه می‌گفتند: صحیح است، صحیح است، صحیح است.(۱) و این فضایی بود که در همه جای کشور کم و بیش اثر داشت. استیضاح در رابطه با جنایت‌ها و عملکرد غلط گذشته‌ی رژیم بود. حجةالاسلام فلسفی در این سخن‌رانی، حمله به

علی‌اصغر صالحی از کرمان. ۴ـ شیخ عبدالحسین امینی مؤلف الغدیر از نجف. ۵ـ رضوی از فارس. ۶ـ آیت‌الله شریعتمداری و آیت‌الله نجفی از قم. ۷ـ شیخ علی‌محمد بروجردی از بروجرد.

با افزایش تعداد علمای مهاجر، رژیم تصمیم به جلوگیری از ورود علما گرفت، ولی در نهایت از این امر منصرف گردید. به مرور این علما به جمع حاضرین در تحصن افزوده شدند. شیخ مرتضی حائری یزدی از قم، محمدهادی میلانی و شیخ مجتبی قزوینی از مشهد، حسینعلی منتظری و شیخ ابراهیم امینی از نجف‌آباد، حسین خادمی و عبدالجواد اصفهانی از اصفهان، سیدعلی بهبهانی، سیدمصطفی علم‌الهدی، حاج سیدمرتضی موسوی علم‌الهدی از اهواز، سیدمرتضی پسندیده، سیدمهدی دروازه‌ای، حاج حسین نجفی اهری، یوسف هاشمی تبریزی و عبدالعلی موسوی از تبریز، بحرالعلوم از رشت، عزالدین حسینی(امام جمعه) از زنجان، محمدجعفر طاهری موسوی، محی‌الدین ضالی، صدرالدین حائری، سیدمحمد امام، محمود علوی، علی آل‌یقطین، حسین حسینی یزدی و علی خواه شیرازی از شیراز، صدوقی از یزد، روح‌الله خاتمی از اردکان، پیشوای کازرونی از کازرون، محمدحسن رفسنجانی از کرمان، محمدعلی حسینی‌نابه دارابی از داراب، محمدعلی عندلیبی و علی‌اکبر هاشمی رفسنجانی از رفسنجان و عبدالجلیل جلیلی از کرمانشاه.(ر.ک.به: روحانی، ج ۱، پیشین، ص ۵۵۳.)

۱. برای اطلاع بیش‌تر در این زمینه ر.ک: علی دوانی، ***نهضت روحانیون ایران***، ج ۳ و ۴، مرکز اسناد انقلاب اسلامی، تهران ۱۳۷۷، صص ۳۲۸ـ۳۴۱ و نیز: ***خاطرات و مبارزات حجةالاسلام فلسفی***، پیشین

مدرسه‌ی فیضیه‌ی قم و مدرسه‌ی طالبیه تبریز و مجروح و شهید کردن طلاب و فضلا و مردم را توسط مأموران حکومت محکوم نموده بودند و در ده محور بسیار تکان‌دهنده و تأثیرگذار، عملکرد و جنایات رژیم پهلوی را به باد انتقاد و استیضاح کشیدند و از آن‌ها توضیح خواستند. این استیضاح با حمایت گسترده‌ی مردمی مواجه شد و در آن شرایط برای رژیم کوبنده و غیرقابل تحمل بود.

جشن آزادی حضرت امام

در پانزدهم فروردین ماه سال ۱۳۴۳، هنگامی که به همراه عده‌ای از دوستان طلبه در حجره‌ی خود در مدرسه‌ی فیضیه بودیم، حدود ساعت ده و نیم شب خبر آوردند که امام خمینی(رضوان‌الله تعالی علیه) از زندان آزاد شده است و الان در منزل خودشان می‌باشد. پس از انتشار این خبر در میان طلبه‌ها، مدرسه‌ی فیضیه سراپا غرق در سرور و شادی شد و طلبه‌ها بسیار مهیج و خشنود گشتند تا حدی که بعضی از آن‌ها از فرط خوشحالی ظرف‌ها و تنگ‌های سفالین را از طبقه بالای مدرسه به پایین پرت می‌کردند و در نتیجه شلوغی و ازدحام عجیبی ایجاد شده بود.[۱] من نیز پس از شنیدن این خبر به همراه چند تن دیگر از طلبه‌ها، دوان دوان به طرف محله‌ی یخچال ـ که بیت شریف امام(رضوان‌الله تعالی علیه) در آن‌جا بود ـ حرکت کردیم. هنگامی که به آن‌جا رسیدیم منزل ایشان از جمعیت پر شده بود و امام خمینی در اتاق بزرگی که در سمت راست منزلشان بود در کنار پنجره نشسته بودند و کسانی که وارد می‌شدند دست مبارک ایشان را می‌بوسیدند. من نیز با این که ازدحام جمعیت بسیار زیاد

---

۱. برای آگاهی از احساسات مردم قم نسبت به این واقعه ر.ک.به: علی دوانی، ***نهضت روحانیون ایران***، ج ۳ و ۴، پیشین، صص ۴۲۲ـ۴۳۴

بود با زحمت فراوان موفق شدم که دست مبارکشان را ببوسم. به هرحال، تمام مردم به خاطر آزادی امام(رضوان‌الله تعالی علیه) از چنگال دژخیمان پهلوی و بازگشت ایشان به دامان ملت و حوزه‌ی علمیه‌ی قم بسیار مسرور و خوشحال بودند، هلهله سرمی‌دادند و درود و صلوات می‌فرستادند. این مراسم، به این کیفیت، در حدود یک ساعت طول کشید و پس از آن اعلام کردند: به دلیل این که دیر وقت است و حضرت امام نیز خسته هستند، مردم به منزل خود تشریف ببرند. بلافاصله پس از مدتی مردم، منزل امام را ترک کرده و روانه‌ی منزل خود شدند. از فردای آن شب به مناسبت آزادی ایشان در سراسر محلات قم مراسم جشن و شادمانی برپا شد و در هر کوی و برزن صدای هلهله و شادی مردم به گوش می‌آمد. به همین مناسبت در مدرسه‌ی فیضیه نیز مراسم جشن برگزار شد که از همه‌ی مراسم‌ها باشکوه‌تر و شلوغ‌تر بود و طلاب حوزه برای بهتر برگزار شدن آن هر کدام به نحوی تلاش می‌کردند. من نیز به سهم خودم در برگزاری این مجلس تلاش فراوانی کردم و حتی چند بار برای تهیه‌ی پرده جهت تزیین مدرسه، به در منازل مردم رفتم و پرده‌های مخملی و پارچه‌ای را که از مردم گرفته بودم با کمک دوستان دیگر در اطراف مدرسه و روبه‌روی کتاب‌خانه آویزان کردیم.

البته در اجرای این مراسم آیت‌الله ربانی شیرازی، آیت‌الله مشکینی و آیت‌الله منتظری از همه بیش‌تر فعال بودند و در حقیقت برنامه‌ریزی و اجرای آن توسط آن‌ها صورت گرفت. به هرحال، مراسم باشکوه و عظمت خاصی برگزار شد و ازدحام و شلوغی به حدی بود که بسیاری از مردم در بیرون از مدرسه بودند و حتی حجره‌های طلبه‌ها از جمعیت پر شده بود. یادم است که نقل و شیرینی را در پلاستیک بسته‌بندی کرده بودند و میان مردم تقسیم می‌نمودند.

هم‌چنین، در این مراسم چند تن از آیات سخن‌رانی‌هایی کردند. در ابتدا آیت‌الله خزعلی[۱] در مورد شخصیت امام خمینی سخن‌رانی کرد، پس از ایشان حجةالاسلام مروارید برای مردم صحبت نمود و در پایان هم حجةالاسلام علی حجتی کرمانی قطع‌نامه‌ای راکه در ده بند تهیه شده بود ایراد نمود و پس از هر بندی که قرائت می‌کرد مردم در پاسخ ایشان می‌گفتند: صحیح است، صحیح است، صحیح است. برگزاری این مراسم توسط مردم، در حقیقت یک نوع مبارزه‌ی علنی با رژیم پهلوی محسوب می‌شد و نشان‌دهنده‌ی عشق و ارادت مردم نسبت به امام(رضوان‌الله تعالی علیه) بود.

ملاقات وزیر کشور با امام خمینی

بعد از آزادی امام خمینی از زندان، وزیر کشور(جواد صدر) در فروردین سال ۱۳۴۳ جهت مذاکره با امام خمینی به منزل ایشان آمده بود. در آن روز من هم در منزل امام بودم و ایشان در اتاق بزرگ سمت راست منزلشان به همراه چند تن از علما و مراجع قم نشسته بودند. از نکاتی که در این رابطه بسیار جالب و قابل توجه است، این بود که هنگامی که وزیر کشور از امام تقاضای ملاقات خصوصی کرد، امام به او فرمودند که من هیچ کار خصوصی ندارم و اگر قرار است که کاری و ملاقاتی صورت بگیرد، باید در حضور همه باشد. پیدا بود که آن‌ها آمده بودند که حرف‌ها و مسائل خصوصی رژیم پهلوی را با ایشان در میان بگذارند؛ لذا امام(رضوان‌الله تعالی علیه) با تقاضای ملاقات خصوصی آن‌ها موافقت نکرد. در نهایت، ملاقات و مذاکره‌ی آن‌ها در حضور تعدادی از علما و

---

۱. برای اطلاع بیش‌تر در این زمینه ر.ک.به: ***خاطرات آیت‌الله ابوالقاسم خزعلی***، تدوین: حمید کرمی‌پور، مرکز اسناد انقلاب اسلامی، تهران ۱۳۸۲، ص ۱۱۶

مراجع قم از جمله آیت‌الله ربانی شیرازی، حجةالاسلام حسن صانعی، آقای خلخالی و آقای اشراقی(داماد امام) و چند تن دیگر صورت گرفت. من هم از دور شاهد مذاکره‌ی آن‌ها بودم. وزیر کشور در صحبت‌هایش از اقداماتی که رژیم نسبت به روحانیت و شخص امام انجام داده بود، اظهار پشیمانی کرده و گفته بود که ما به خاطر مسائل پیش آمده رییس دولت را عوض کرده‌ایم و به جای اسدالله علم، حسنعلی منصور[۱] در حال حاضر نخست‌وزیر کشور می‌باشد. امام(رضوان‌الله تعالی علیه) در جواب ایشان گفته بود که برای ما فرقی نمی‌کند که چه کسی رییس دولت باشد و آن چه که مورد نظر ما است، اعمال و کردار شماست و با شخص کار نداریم. اگر اعمال و کردارتان با کتاب و سنت و قانون اساسی مطابق باشد که مورد احترام ما هم می‌باشد و اگر خلاف این صورت گیرد ما نیز مخالفت و اعتراض خود را اعلام می‌کنیم.

امام(رضوان‌الله تعالی علیه) حتی در ملاقات‌های بعدی با هیچ گروه و طیف خاصی به طور خصوصی وارد مذاکره نشد. چه بسا، رژیم تلاش می‌کرد به هر نحوی امام و این نهضت تازه شکل گرفته را متهم و منکوب کند و ایشان را وابسته به گروه‌های سیاسی دیگر معرفی نمایند. لذا این مسأله نشان‌دهنده‌ی تیزبینی، بصیرت و حکیمانه بودن عملکرد امام خمینی در طول مبارزات و فعالیت‌های خود بود. ایشان چند روز پس از

---

۱. حسنعلی منصور در سال ۱۳۰۲ در تهران به دنیا آمد. پدر او رجبعلی منصور(منصورالملک) عضو فراماسون و سیاست‌مدار دوره‌ی رضاشاه و اوایل سلطنت محمدرضا پهلوی بود. حسنعلی منصور در دوره‌ی محمدرضا عهده‌دار مناصب مهم سیاسی از قبیل معاون نخست‌وزیر، سفیر ایران در آلمان، و در نهایت، نخست‌وزیر شاه در سال ۴۲ پس از واقعه‌ی ۱۵ خرداد بود. وی از اعضای اصلی کانون ترقی به شمار می‌رفت و عامل اصلی عقد قرارداد کاپیتولاسیون بود که توسط اعضای هیأت‌های مؤتلفه ترور شد. (برای اطلاع بیشتر ر.ک به: منیژه صدری، ***حسنعلی منصور به روایت اسناد***، مرکز اسناد انقلاب اسلامی، تهران ۱۳۸۳)

آزادی، دوباره تدریس خود را در مسجد اعظم قم شروع کردند و در روز اول با سخن‌رانی خود در مورد حادثه‌ی پانزده خرداد، ضمن تفقد و تجلیل از خانواده‌های شهدای این حادثه، عاملان این جنایت عظیم را مورد انتقاد قرار دادند.

اعلامیه‌ی ساواک

در اوایل ۱۳۴۳، در حدود بیست روز پس از سخن‌رانی امام خمینی در مسجد اعظم در رابطه با حادثه‌ی پانزده خرداد، اعلامیه‌ای تحت عنوان بانوان ترقی‌خواه قم منتشر شد. این اعلامیه که به صورت دو صفحه‌ی فتواستنسیل چاپ شده بود، به وسیله‌ی ماشین‌های لندرور ـ که ماشین متعارف ساواک بود ـ در سراسر قم پخش گردید. در اعلامیه‌ی مذکور نسبت به امام (رضوان‌الله تعالی علیه) و هم‌چنین آیت‌الله شریعتمداری بسیار فحاشی کرده بودند و حتی تهدید کرده بودند که خانه‌هایشان را روی سرشان خراب می‌کنند. مسلّم بود که این چنین بانوان ترقی‌خواهی در قم نبوده و این کار توسط ساواک انجام گرفته بود و به این صورت می‌خواستند وانمود کنند که زنان به اصطلاح ترقی‌خواه قم با فعالیت‌ها و اقدامات امام خمینی به طور کلی روحانیت مخالف هستند.

در هر صورت انتشار این اعلامیه، موجی از خشم و نفرت را در میان مردم و روحانیت برانگیخت و به این خاطر برای امام بسیار نگران بودند؛ ولی امام خمینی در رابطه با این مسأله به مردم فرمودند که این‌ها به من فحاشی و جسارت کرده‌اند، شما به هیچ‌وجه خودتان را ناراحت نکنید و آنان باید بدانند که هیچ گونه ترس و واهمه‌ای از تهدیدهای آن‌ها ندارم و همواره فعالیت خود را در مبارزه با رژیم پهلوی ادامه خواهم داد. یادم است که ایشان در ادامه‌ی صحبت‌هایشان فرمودند: پیامبر اسلام(ص) و

حضرت علی(ع) هنگامی که از دنیا رفتند، شصت و سه سال داشتند و من نیز شصت و سه سال دارم و لذا اگر به دست این‌ها کشته شوم، چه بسا که به آرزویم رسیده‌ام و آن‌ها باید به فکر خودشان باشند که اگر از دنیا بروند، تازه اول گرفتاریشان است. در این هنگام جمعیتی که پای صحبت ایشان بودند با شنیدن کلمه استرجاع همه گریه کردند. من نیز که از نزدیک سخنان ایشان را که در مسجد اعظم قم ایراد شد گوش می‌کردم بسیار ناراحت و متأثر شدم.

تدریس مسائل متحدثه

امام خمینی(ره) پس از آزادی از زندان در بهار سال ۱۳۴۳ در منزل خود مسائل مربوط به مستحدثه را تدریس می‌کردند. یادم است از جمله مباحثی که در آن زمان مطرح بود، موضوع مربوط به ذبح حیوانات با دستگاه‌های ماشینی بود. امام خمینی(ره) در آن موقع، با این مسأله مخالف بود و در مقابل آن موضع‌گیری نمودند. البته در رابطه با این موضوع دیدگاه‌های متفاوتی وجود داشت. به طور مثال، سیدابوالحسن روحانی معتقد بود که ذبح حیوانات به صورت مکانیزه هیچ اشکالی ندارد. امام(ره) در جواب ایشان گفته بود که آقای روحانی به اساس این مسأله توجه نکرده و به همین جهت این حرف را گفته است.

به دنبال همین مسائل بود که امام خمینی(ره) هنگامی که در بورسای ترکیه در تبعید به سر می‌بردند مسائل مستحدثه را در آخر کتاب شریف تحریرالوسیله آوردند. البته، تحریرالوسیله‌ی مرحوم آیت‌الله سیدابوالحسن اصفهانی را با حاشیه‌ای که خودشان داشتند ادغام کردند و ابواب جدیدی مانند باب امر به معروف و نهی از منکر، باب احکام نماز جمعه و مسائل مربوط به ارث، حدود و قصاص و دیات را در آخر کتاب

اضافه کردند.

لازم به یادآوری است که بنده با توجه به این‌که در آن زمان رسائل مکاسب می‌خواندم، بعضی اوقات در درس امام(ره) شرکت کردم.

ماجرای کاپیتولاسیون

محمدرضا شاه در کتاب(مأموریت برای وطنم)ـ که بعد از کودتای بیست و هشت مرداد نوشته بودـ یکی از افتخارات پدرش را لغو قانون کاپیتولاسیون و امتیازات روس‌ها در ایران ذکر می‌کند و این مسأله را به عنوان نقطه‌ی عطفی برای حکومت پدرش می‌داند؛ اما خود او با چندین سال فاصله همان قانون را به مراتب تلخ‌تر و ننگین‌تر، به نفع آمریکا می‌پذیرد و آن را بر مجلس و ملت تحمیل می‌کند. چه بسا که پیش از این آن قانون را به مجلس تحمیل نکرده بودند؛ اما در این مرحله این قانون ننگین را بر مجلس شورای ملی که بر روی خون شهدای مشروطیت بنا شده بود تحمیل نمودند. در حقیقت، باید گفت که پذیرفتن این مسأله بعد از پنجاه سال فاصله و در زمانی که مسائلی همچون مقوله‌ی آزادی و حقوق بشر شکل گرفته بود، بسیار تلخ و ذلت‌بار و برای مردم و جامعه‌ی روحانیت غیرقابل قبول بود؛ چرا که با این عمل استقلال فکری و حقوقی و سیاسی و به طور کلی آزادی و انسانیت ما را زیر سؤال برده بودند.

لذا اگر امام خمینی(ره) پرده از روی این جنایت برنمی‌داشت و این توطئه را افشا نمی‌کرد، چه بسا برای بسیاری از علما و شخصیت‌های سیاسی آن روز این مسأله روشن نمی‌گردید و اگر هم روشن می‌شد کسی جرأت نمی‌کرد که با این جریان مقابله کند. این حادثه و لکه‌ی ننگ در تاریخ رژیم پهلوی کافی است که مردم بدانند که این دودمان هیچ گونه

صلاحیت و شایستگی زمامداری بر کشور و ملت ما را نداشته است.

پس از طرح مسائل مربوط به دارالتبلیغ توسط ساواک و عوامل رژیم پهلوی که موجب اختلاف و دودستگی میان روحانیت حوزه‌ی علمیه‌ی قم گردید، با مطرح شدن جریان کاپیتولاسیون[۱] در کشور، زمینه‌ی مجددی برای تفاهم و هماهنگی میان علما و مراجع دین فراهم گردید و دوباره در برابر این مسأله موضع‌گیری واحدی کرده و موجب اتحاد حوزه گردید.

امام(رضوان‌الله تعالی علیه) که تقریباً از همان اوایل مهر ماه در جریان این مسأله قرار گرفته بود علاوه بر سخنرانی در چهارم آبان اعلامیه‌ی مفصلی را در این زمینه منتشر کرد. این اعلامیه که در یک صفحه‌ی بزرگ به چاپ رسیده بود در سراسر کشور پخش گردید. امام(رضوان‌الله تعالی علیه) در این اعلامیه از تمام اقشار مختلف جامعه دادخواهی و فریادرسی کرده بود و علما، دانشگاهیان، دانشمندان، کارمندان، کشاورزان، کسبه و تجار و به طور کلی همه اقشار جامعه را فراخوانده بود که در مخالفت با این قرارداد ننگین رژیم پهلوی به مقابله برخیزند. در آن شرایط، در ابتدا، بسیاری از طلبه‌ها و خود من به آن معنا چندان مطلع نبودیم و زمانی که اعلامیه به دستمان رسید و از مضمون و مفاد آن مطلع شدیم تا حدودی احساس کردیم که شرایط جدیدی به وجود آمده و به اصطلاح وضعیت قرمز است.

---

۱. لایحه‌ی کاپیتولاسیون مبنی بر مصونیت مستشاران و دیگر تبعه‌ی آمریکا در ایران، در تاریخ ۱۳۴۲/۷/۱۳ در کابینه‌ی علم تصویب شد و در مرداد ۱۳۴۳ در مجلس سنا به تصویب نمایندگان سنا رسید. دولت منصور در تاریخ ۱۳۴۳/۷/۲۱ لایحه‌ی فوق را از تصویب مجلس ملی گذرانید. (علی دوانی، پیشین، صص ۵۶۹ و ۵۷۷)

جالب توجه این که باز علما راجع به این موضوع وحدت نظر داشتند، یادم است که در آن ایام آیت‌الله مرتضی حائری، فرزند مرحوم آیت‌الله عبدالکریم حائری(رضوان‌الله تعالی علیه)ـ که معمولاً در شبستان دوم مسجد امام حسن عسکری قم اقامه‌ی جماعت می‌کردندـ در شب جمعه‌ای در این زمینه سخن‌رانی مفصلی را ایراد کرد و در این سخن‌رانی که داخل مسجد و شبستان از جمعیت پر شده بود ایشان فرمود که رژیم با این اقدام استقلال ملت و قوه‌ی قضاییه‌ی ما را به بیگانگان فروخته است و این مسأله برای مردم ایران قابل تحمل نیست؛ و هم‌چنین در ضمن صحبت‌هایش همواره مردم را تشویق می‌کرد که انزجار و مخالفت خود را با این جریان اعلام کنند که مردم نیز با جمله‌ی «صحیح است، صحیح است» به ایشان پاسخ می‌دادند. ایشان در ضمن سخن‌رانی نیز فرمودند: این مجلس غیر قانونی است. این مجلس یک وکیلش از ما نیست. در حقیقت، این خود به نوعی اعلان عدم صلاحیت وکلای ساختگی و مجلس غیرقانونی بود.

امام(رضوان‌الله تعالی علیه) نیز در سخنرانی معروف خود فرمودند: این‌ها وکلای ملت نبودند، نیستند و اگر باشند من آن‌ها را عزل می‌کنم که اشاره به همین عدم مشروعیت مصوبات مجلس طاغوت داشتند.[۱] هم‌چنین، مرحوم آیت‌الله سیدابوالقاسم روحانی(ره) نیز در مسجد امام سخن‌رانی کردند و جریان کاپیتولاسیون را محکوم نمودند.

دستگیری امام خمینی

در بحبوحه‌ی مطرح شدن جریان کاپیتولاسیون اعلام گردید که امام

---

۱. برای اطلاع بیش‌تر ر.ک.به: (*صحیفه‌ی امام خمینی*(ره)، مؤسسه‌ی تنظیم و نشر آثار امام خمینی، تهران ۱۳۷۹، ج اول، ص ۴۱۹

خمینی(ره) در منزلشان سخن‌رانی می‌کند. منزل ایشان در محله‌ی «یخچال قاضی» قرار داشت.[۱] تردد و عبور و مرور در این محله، به طور معمول از کوچه‌ی آقازاده و کوچه‌ی ارگ صورت می‌گرفت. یادم است که برای انعکاس این سخن‌رانی در حدود شش بلندگو در اطراف منزل امام کارگذاشته بودند و جمعیت زیادی جهت شنیدن سخنان امام آمده بودند، به طوری که علاوه بر داخل منزل، کوچه‌های اطراف هم تا شعاع بسیار زیادی از جمعیت پر شده بود، بنده هم در کوچه روبه‌روی منزل ایشان نشسته بودم. در عصر روز دوشنبه چهارم آبان، امام(ره) سخن‌رانی خود را با عبارت «اناالله و اناالیه راجعون» آغاز نمودند و پس از آن به ملت فرمودند: آیا ملت شریف ایران می‌دانند که چه بر سر آن‌ها آمده و در مجلس شورای ملی چه گذشته است، یادم است که امام در خصوص مفاد این قرارداد ننگین صحبت‌هایی کرد و آن را به‌شدت مورد انتقاد قرار داد. ایشان فرمودند که استقلال ما را فروختند. آمریکا از شوروی بدتر و شوروی از آمریکا بدتر و هر دو از انگلیس بدتر و انگلیس از هر دو بدتر. هم‌چنین، خطاب به نمایندگان مجلس ـ که در این جریان به دو دسته‌ی طرفدار و مخالف با کاپیتولاسیون تقسیم شده بودند ـ فرمود که آن‌ها نباید با این قرارداد ننگین موافقت می‌کردند و به آن رأی می‌دادند؛ زیرا عوامل رژیم پهلوی برای پرداخت بهره‌ی وام دویست میلیون دلاری که می‌خواستند بگیرند ناچار شدند به این ذلت تن در دهند و بدین ترتیب استقلال مملکت را به بیگانگان بفروشند.

این سخن‌رانی که در حدود بیست و پنج دقیقه تا نیم ساعت به طول

---

۱. یادگار امام، مرحوم حاج احمد آقا، در زمان حیات خود این منزل را به مقام معظم رهبری اهدا کرد. (راوی)

انجامید، انعکاس بسیار گسترده‌ای را در شهر قم، تهران و سراسر کشور داشت و می‌توان گفت تا قبل از بازتاب این سخن‌رانی بسیاری از مردم به واقعیت ماجرا پی نبرده بودند و حتی علما و طلاب حوزه‌ی علمیه هم به طور کامل نمی‌دانستند که در جریان کاپیتولاسیون چه گذشته و چه ضربه‌ای به اصول مقدسات ملی و اسلامی ملت ایران وارد شده است؛ لذا امام(ره) با این سخن‌رانی خود موجب شد که مردم نسبت به مفاد این قرارداد ننگین آگاهی یابند. البته امام(ره) نیز این اطلاعات را به صورت محرمانه دریافت کرده بود و در حقیقت، اشخاصی که در مجلس شورای ملی با امام ارتباط داشتند ایشان را از این موضوع خبردار کردند، والا عوامل رژیم پهلوی می‌خواستند که این مسأله به‌طور کامل محرمانه باشد و حتی در جلسه‌ی مجلس ـ که در حدود هشت ساعت طول کشید ـ حسنعلی منصور (نخست‌وزیر وقت) نمایندگان مجلس را تهدید کرده بود که اگر به این قرارداد رأی ندهند برای دوره‌ی بعد انتخاب نخواهند شد و تأکید کرده بود که این نظر شاه می‌باشد و باید آن را پذیرفت.

بنابراین، امام خمینی(ره) با توجه به اطلاعات کامل و موثقی که در این رابطه کسب کرده بود موضع‌گیری قاطعی را نشان داده و در اعلامیه‌ها و سخن‌رانی‌ها همواره این عمل دستگاه پهلوی را مورد انتقاد قرار می‌دادند. این موضع‌گیری امام موجب شد که علما و مراجع قم اعلامیه‌هایی را در اعتراض به آن منتشر کنند و هم‌چنین در سخن‌رانی‌های خود عکس‌العمل نشان دهند؛ لذا یک جوّ کاملاً بسیج‌شده‌ای علیه رژیم به وجود آمد و نیروی خشم و انگیزه‌ی مبارزه را در مردم تشدید نمود؛ چه بسا مردم اگر فرصتی پیدا می‌کردند، مانند جریان پانزده خرداد به خیابان‌ها می‌ریختند و مخالفت خود را به طور علنی اعلام می‌کردند.

رژیم پهلوی در روز سخن‌رانی، تدابیر شدید امنیتی را اتخاذ کرده بود و عده‌ای از مأموران انتظامی و ساواک به صورت پراکنده در سر کوچه‌های اطراف ایستاده بودند و از دور مراقب اوضاع بودند، البته اگر در آن شرایط درگیری رخ می‌داد، مأموران انتظامی نمی‌توانستند موفق شوند؛ زیرا که جمعیت علاقه‌مندان به امام(ره) چندین هزار نفر و با شور و هیجان بودند و کوچه‌ها در آن محل بسیار تنگ و تردد در آن‌ها به سختی انجام می‌گرفت و لذا با مشکل مواجه می‌شدند و چه بسا حوادث تلخی به وجود می‌آمد؛ اما در آن روز برخوردی صورت نگرفت. به هر صورت، امام خمینی(ره) پس از این سخن‌رانی در جلسات خصوصی که با علما داشتند فرموده بود که اگر در مبارزه، صد هزار نفر هم شهید بدهیم بهتر است از این‌که این قانون ننگین تصویب شود؛ زیرا که این قانون همه‌ی مقدسات ما را زیر پا گذاشته و استقلال ما را به بیگانگان فروخته و مفلوک کرده و چه بسا از قانون انجمن‌های ایالتی و ولایتی به مراتب خطرناک‌تر است. لذا صدور فرمان جهاد در این رابطه از طرف امام(ره) که همه‌ی اصول مذهب و استقلال کشور را در خطر می‌دیدند، بسیار ارزشمند و مفید بود؛ چرا که از نظر ایشان بهتر بود برای دفاع و استقلال کشور صدها نفر شهید شود و در عوض چنین قانون ننگینی امضا نگردد و جلو نفوذ سلطه‌ی آمریکا گرفته شود.

رژیم پهلوی که اوضاع را بحرانی می‌دید، تصمیم گرفت قبل از این‌که این بینش، آگاهی و حرکتی که در بطن کانون آن، حضرت امام(ره) قرار داشت، اوج بگیرد به این ماجرا پایان دهد؛ لذا آن‌ها پس از گذشت چند روز از سخن‌رانی معظم له، در سحر روز چهارشنبه ایشان را بار دیگر بازداشت کردند و بلافاصله با یک نقشه‌ی حساب شده، ایشان را به

بورسای ترکیه تبعید نمودند.[۱]

اختناق در قم

هنگامی که در مدرسه‌ی فیضیه‌ی قم حجره داشتم، طبق عادت، هر روز برای نماز صبح و اقامه‌ی نماز جماعت به حرم مطهر حضرت معصومه(ص) می‌رفتم. پس از خواندن نماز و انجام زیارت به مدرسه بر می‌گشتم و مدتی نیز با آقای سیدامین‌الله معین‌الدینی که او هم به حرم می‌آمد، مکاسب بحث می‌کردیم. یادم است که چند تن از آیات عظام از جمله آیت‌الله نجفی، آیت‌الله زنجانی، آیت‌الله سیداحمد خوانساری و آیت‌الله گلپایگانی نیز به حرم می‌آمدند و مردم نماز خود را پشت سر آن‌ها می‌خواندند. در روز دستگیری امام، به همین ترتیب، به حرم رفتم و چون من نمازم را با آیت‌الله گلپایگانی می‌خواندم صبر کردم که ایشان بیاید؛ ولی هر چه منتظر ماندم ایشان تشریف نیاورده و حتی آیت‌الله زنجانی نیز نیامده بود. به ظاهر در آن روز حرم هم شلوغی روزهای قبل را نداشت؛ زیرا همیشه جمعیتی در حدود سه هزار نفر به حرم می‌آمدند؛ ولی آن روز جمعیت خیلی کم بود. بنابر این پس از مدتی که گذشت نمازم را فرادا خواندم و بلافاصله به سمت کفش‌داری صحن عتیق رفتم و از مسؤول کفش‌داری علت نیامدن آیت‌الله گلپایگانی و آیت‌الله زنجانی را جویا شدم. ایشان گفت که به احتمال زیاد آیت‌الله خمینی را دستگیر کرده‌اند. من بسیار تعجب کردم؛ زیرا به هیچ وجه در باورم نمی‌آمد که رژیم دوباره چنین حماقتی را به خرج دهد و با وجود حوادث پیش آمده و هم‌چنین با آن همه محبوبیتی که امام در میان مردم داشت ایشان را دوباره

---

۱. سیزده آبان ۱۳۴۳

بازداشت نماید. به هر حال در آن لحظه در برابر یک حادثه‌ی انجام شده واقع شدم. خلوت بودن حرم و نیامدن آیت‌الله گلپایگانی و عده‌ای دیگر نیز نشانه‌های خوبی بودند برای این‌که امام را بازداشت کرده باشند. پس از این‌که از حرم مطهر بیرون آمدم، متوجه شدم که نیروهای مسلح زیادی در مقابل مدرسه و صحن حرم مطهر معصومه به حالت آماده باش ایستاده‌اند و حتی در اطراف منزل آیت‌الله گلپایگانی و آیت‌الله زنجانی نیز نیروهایی گذاشته بودند که تردد عبور و مرور افراد را در آن‌جا کنترل می‌کردند و وضعیت به گونه‌ای بود که کسی اجازه‌ی ورود و خروج به مدرسه‌ی فیضیه را نداشت، در حقیقت یک نوع حکومت نظامی محدود را ایجاد کرده بودند تا با عکس‌العمل مردم مواجه نشوند؛ یعنی پیش‌بینی و مراقبت‌های بیش‌تری انجام گرفته بود تا حادثه‌ی پانزده خرداد دوباره تکرار نشود.

رژیم تدابیر شدیدی اتخاذ کرده بود و زمانی که می‌خواستم به مدرسه‌ی فیضیه بروم از ورودم به داخل مدرسه جلوگیری کردند؛ اما پس از این‌که مأمورین را مجاب کردم که طلبه‌ی این مدرسه هستم، اجازه دادند که به مدرسه بروم. یادم است که پس از بازداشت مجدد امام(ره) و تبعید ایشان طلبه‌ها همگی افسرده و غمگین شده و به نوعی مضطرب و نگران حال امام(ره) بودند. در حقیقت، یک عزای جدیدی برای حوزه و روحانیت شکل گرفته بود و آن‌ها دنبال راهکارهایی می‌گشتند که بتوانند دادخواهی کنند و فریاد مظلومیت بر آورند، تاکتیک مبارزه را تغییر دهند و اهداف امام را تعقیب کنند.

یکی از کارهای بسیار خوبی که بعد از بازداشت امام توسط طلاب و فضلا صورت گرفت برگزاری جلسات متعدد و نیایش در حرم مطهر

حضرت معصومه(ص) بود.[۱] که در این‌گونه مراسم برای سلامتی و هم‌چنین آزادی امام خمینی(ره) دعا می‌کردند و معمولاً آقای مؤیدی[۲] که پدرشان در بازارچه‌ی خان نزدیک حرم مغازه داشت دعا را قرائت می‌کرد و البته دیگران نیز هم‌کاری می‌کردند.

یک مراسم دیگری تحت عنوان جلسه‌ی دعا و زیارت عاشورا نیز در روزهای پنج‌شنبه تشکیل شد که آن هم برای رفع گرفتاری‌ها و به‌خصوص دعا برای سلامتی امام انجام می‌گرفت. آقای شیخ عبدالخالق عبدالهی-که الان در کرمانشاه است- شیخ حسین تهرانی،[۳] شیخ عبدالحمید هوشیار، شهید غلامرضا سلطانی نماینده قبلی کرج و آقای استادی از جمله افرادی بودند که اغلب در این جلسات دعا حضور داشتند و البته، بنده هم در صورت توفیق شرکت می‌کردم و در برگزاری آن‌ها با دیگران هم‌کاری داشتم. این‌گونه جلسات به صورت محرمانه بود و با توجه به این‌که مأمورین شهربانی و ساواک فشار زیادی می‌آوردند، در عمل نمی‌توانست مدت زیادی ادامه داشته باشد.

---

۱. برای اطلاع بیش‌تر از جریان این مراسم ر.ک.به: **حدیث رویش**، خاطرات و یادداشت‌های حجة‌الاسلام والمسلمین محمدحسن رحیمیان، مرکز اسناد انقلاب اسلامی، تهران ۱۳۸۲، ص ۱۱۳

۲. آقای مؤیدی از دوستان نزدیک و هم‌رزم ما بود که در جریان برگزاری مراسم در مرقد حضرت فاطمه معصومه(س) نقش برجسته و فعالی داشت و بر اثر این امر مدتی توسط ساواک بازداشت و مورد شکنجه قرار گرفته بود. وی هم اکنون در قید حیات است.(راوی)

۳. شیخ حسین تهرانی یکی دیگر از فعالین برگزاری مراسم دعا توسط نیروهای انقلابی بود این مراسم که هر هفته پنج‌شنبه‌ها به صورت سیار برگزار می‌شد کورسویی در تاریکی و ظلمت استبداد بود این مراسم سنتی پس از تبعید حضرت امام(ره) به ترکیه محمل و بهانه‌ای برای نزدیکی و ارتباط نیروهای انقلابی با یکدیگر بود. آقا شیخ حسین تهرانی اینک پیرمردی سالخورده و با همان زهد و معنویت گذشته است.(راوی)

فصل سوم

تبعید امام(ره) و راه سخت مبارزه

بازداشت حاج آقا مصطفی

چند روز پس از دستگیری امام خمینی اعلام شد که فرزند برومند امام، حاج آقا مصطفی خمینی از منزل خارج گردیده و به منظور ملاقات و گفت‌وگو با مقامات روحانی قم درباره‌ی دستگیری اخیر امام، راهی منازل آن‌ها شده است که البته عده‌ای از اهالی محل نیز ایشان را همراهی می‌کردند. هنگامی که حاج آقا مصطفی جهت ملاقات و گفت‌وگو با آیت‌الله نجفی مرعشی به منزل ایشان رفته بود، به یک‌باره کماندوها و مأمورین ساواک از بام خانه وارد منزل شدند و حاج آقا مصطفی را دستگیر نموده به شهربانی قم بردند و ساعت‌های متمادی در آن‌جا ایشان را تحت بازداشت نگه داشتند و پس از انتقال به تهران ایشان را نیز به بورسای ترکیه تبعید نمودند. نکته‌ی جالبی از حاج آقا مصطفی نقل کرده‌اند که فرموده بود: در ۱۵ خرداد ۴۲ امام چون به شاه حمله کرده بود او را به خارج تبعید نکردند، اما در جریان کاپیتولاسیون آبان ۴۳، امام چون به امریکا حمله کرد او را از ایران به ترکیه تبعید کردند.

در این مرحله، نهضت وارد شرایط و تحول جدیدی شد. رهبری نهضت به خارج از کشور تبعید و ارتباط با آن بزرگوار تقریباً قطع و ناممکن شد. رژیم با خشونت برخورد می‌کرد و هر صدایی را در سینه‌ها حبس می‌کرد. لذا نوع فعالیت‌ها باید از تلاش آشکار و نیمه آشکار به فعالیت مخفی تبدیل می‌شد و نیروهای انقلاب و وفادار به امام و مرجعیت با

برنامه‌ریزی به تربیت نیرو، کادرسازی، افشاگری و سازماندهی مدبرانه به روشنگری و تنویر افکار عمومی بپردازند. پی‌گیری فرصت‌های مناسب و بهره‌برداری لازم از فرصت‌ها برای تأکید بر مرجعیت امام و تقلید از آن بزرگوار و توضیح دیدگاه‌های او و افشای نقشه‌های رژیم به همراه آمادگی برای مبارزه‌ی طولانی‌تر و عمیق‌تر، از دیگر وظایف ما پیروان امام بود. لذا از اواخر سال ۴۳ و ۴۴ شاهد تحولات جدیدی در گردونه‌ی مبارزات ملت ایران هستیم که به تشکیل جریان‌ها و گروه‌های مذهبی و فعالیت سازمان یافته‌ی آن‌ها انجامید.

البته در فضا و بستر آن روز جریان‌های دیگری نیز سر بر آوردند و به خیل عظیم امت اسلامی و رودخانه‌ی ملت پیوستند که برخی تا آخر به امام و امت پایدار و وفادار مانده و بسیاری در طول مسیر، راه دیگری را برای خود انتخاب کردند و به تاریخ پیوستند.

ادامه‌ی مبارزه پس از تبعید امام

مبارزه علیه رژیم به دو صورت منفی و مثبت انجام می‌گرفت. در مبارزه‌ی منفی هر گونه حمایت، تقویت، تعریف و تمجید از حکومت، منفی و منفور به حساب می‌آمد و هر نوع ارتباطی محکوم می‌شد. تماس روحانیون و یا ارتباط آنان و یا تبلیغ به نفع رژیم موجب طرد آنان از جامعه و انزوا و نفرت همگان نسبت به آن‌ها می‌شد.

اعلان عزای عمومی در ایام عید و روزهای حساس دیگر، خود یک نوع مبارزه‌ی منفی علیه رژیم بود. امام(ره) در سال ۱۳۴۲ از همین روش استفاده کرد و فرمود: ما عید نداریم، عید ما را عزا کردند و...

در سال‌های بعد به طور مثال، در سال ۱۳۴۴ و در فراق امام و تبعید

آن بزرگوار به ترکیه نیز از این اهرم استفاده می‌شد. تعطیلی درس‌های حوزه‌ی علمیه‌ی قم و حوزه‌های دیگر، تحریم، بایکوت، طرد و نفی، بی‌اعتنایی، عدم پذیرش، تبری در اشکال گوناگون آن از مقدس‌ترین کارهایی است که علیه رژیم طاغوت انجام گرفته و یا انجام می‌گرفت. تعطیلی نمازهای جماعت و سیاه‌پوش کردن مساجد و مراکز دینی، تعطیلی بازار، مغازه‌ها و کلاس‌های درس دانشگاهی و ده‌ها نوع مبارزه‌ی منفی وتبری از دستگاه جبار و دیکتاتور پهلوی، مراسم دعا و توسل نیز بخش دیگری از این اقدامات بود.

مبارزه‌ی مثبت نیز میدان وسیعی از کار و تلاش را شامل می‌شد و از همه مهم‌تر جایگاه وعظ و خطابه، منبر و سخن‌رانی‌ها و جلسات مذهبی بود که اغلب به جلسات افشاگری و روشنگری و مبارزه و دادخواهی و استیضاح رژیم تبدیل شده و در سراسر کشور گسترده بود. برداشت‌های روشنگر از دین توسط شخصیت‌های ممتاز و برجسته و آگاه کشور، چه روحانی و چه شخصی به صورت گسترده و عمیق ارائه می‌شد و ادبیات و فرهنگ عاشورایی قیام امام در هر کوی و برزن و جلسات خانوادگی و تا تظاهرات هیأت‌ها و دسته‌های سینه‌زنی و زنجیرزنی و عزاداران حسین(ع) مطرح می‌شد. روحانیون فریاد مظلومیت سر می‌دادند و از امام(ره)،[1] اسلام و ارزش‌های عمیق اسلامی سخن می‌گفتند. تحول ژرفی که در طرح اندیشه‌های عمیق اسلامی در حوزه‌ها و دانشگاه‌ها مطرح شد و ادبیات جدیدی که منشاء آثار و برکات ارزشمند بعدی شد، همه نشان از واقعیت یاد شده دارند.

---

۱. با اختناق حاکم بعد از تبعید امام(ره) بردن نام ایشان آسان نبود با ایما و اشاره و کنایه همراه بود تا مورد پیگرد واقع نشود.(راوی)

دارالترویج و دارالتبلیغ

از مسائل دیگری که پس از آزادی امام خمینی(رضوان‌الله تعالی علیه) توسط دولت پهلوی مطرح شده بود، مسأله‌ی دارالترویج بود. ماجرای آن به این صورت بود که می‌خواستند مقر و پایگاهی را برای تربیت طلبه‌ها تأسیس کنند و پس از مدتی، آن‌ها را به عنوان مبلّغ به سراسر کشور اعزام نمایند. پیدا بود که عوامل دولت محمدرضا پهلوی با این کار، قصد داشتند که مکانی مانند «مؤسسه‌ی وعظ و خطابه» که در زمان رضاخان ایجاد شده بود به وجود بیاورند. در حقیقت، طلاب را به‌طور کامل تحت مهمیز و نظر خودشان قرار دهند تا بتوانند در رابطه با اهداف و مقاصد خود با آن‌ها کار کنند و استقلال فکری و آزادی عمل را از روحانیت شیعه سلب نمایند.

بنابراین آن‌ها که نمی‌توانستند با دین و روحانیت به طور مستقیم وارد مبارزه شوند، در نتیجه، مؤسسه‌ی دارالترویج را راه‌اندازی کردند که در عین حال که صورت دینی به آن داده بودند، به‌طور کامل به رژیم وابسته و در راستای اهداف آن‌ها فعالیت می‌کرد. بیش‌تر اعضای این مؤسسه معتاد و تریاکی و از نظر سواد و اطلاعات علمی و حوزوی در سطح پایینی قرار داشتند. از جمله افراد این مؤسسه شخصی بود به نام «اشراقی» که او نیز تریاکی بود و به طور معمول وی را در ایام خاص مانند روزهای چهارم و ششم آبان ماه مقابل مدرسه‌ی مبارکه‌ی فیضیه می‌آوردند و یک بلندگو به دستش می‌دادند تا در وصف حکومت محمدرضا پهلوی و پدرش سخن‌رانی کند. البته گردانندگان مؤسسه برای فعالیت‌های خود ساختمانی را در خیابان صفاییه قم گرفته بودند. به هرحال، کارها و اقدامات آن‌ها به این کیفیت در راستای اقدامات رژیم انجام می‌گرفت.

در ایامی که امام خمینی(رضوان‌الله تعالی علیه) در سال ۱۳۴۲ در

بازداشت به سر می‌بردند، رژیم پهلوی از این فرصت جهت پیش‌برد اهداف خود به خوبی استفاده کرد. آن‌ها در این مدت، چندین بار با آیت‌الله شریعتمداری به طور مخفیانه ارتباط برقرار کرده و در نهایت توانسته بودند که با هم‌کاری ایشان مؤسسه‌ای را تحت عنوان «دارالتبلیغ» ایجاد نمایند[1] که هدف از تشکیل این مؤسسه نیز این بود که بتوانند طلبه‌هایی را از داخل و خارج بگیرند و به اصطلاح تحت عنوان مبلغ تربیت، و جهت تبلیغ اهداف و اقدامات خود به نقاط مختلف کشور اعزام نمایند. پس از این، آیت‌الله شریعتمداری برای این کار، هتل ارم قم را که الان محل دفتر تبلیغات اسلامی است، به مبلغ نهصد و پنجاه هزار تومان که در آن زمان پول بسیار زیادی بود خریداری کرد و مؤسسه‌ی دارالتبلیغ را در این مکان تأسیس نمود.

لذا هنگامی که این خبر به امام خمینی(رضوان‌الله تعالی علیه) رسید، به‌طور صریح مخالفت خود را با این مسأله اعلام کردند. نظر شریف امام بر این بود که این‌ها می‌خواهند از این طریق، روحانیت و حوزه را کانالیزه کنند و در حقیقت، این مؤسسه مانند سازمان وعظ و خطابه‌ی زمان

---

۱. دارالتبلیغ اسلامی در مهر ماه ۱۳۴۴، توسط آیت‌الله شریعتمداری افتتاح شد. در مراسم افتتاحیه آن آقایان شریعتمداری، صدر بلاغی و موسی صدر سخن‌رانی کردند. دوره‌ی اول دارالتبلیغ با ۱۲۵ نفر شروع به کار کرد. دروسی مانند نهج‌البلاغه، عقاید، فن نویسندگی، ادبیات فارسی، تاریخ اسلام، درایه و حدیث‌شناسی، تفسیر قرآن و فقه تدریس می‌شد. این مرکز از سوی طلاب جوان انقلابی در معرض تردید قرار داشت و برخی آن را به عنوان راهی برای نفوذ رژیم در حوزه‌ی علمیه می‌دانستند. این بدبینی در رهبری انقلاب نیز وجود داشت. مؤسسه نشریاتی مانند «نسل نو»، «پیام شادی» و «الهادی» منتشر می‌ساخت. دارالتبلیغ به تربیت طلاب خارجی و زنان طلبه برای اولین بار همت گماشت. این مؤسسه پس از ماجرای حزب خلق مسلمان در سال ۱۳۵۹ تعطیل و محل آن به دفتر تبلیغات اسلامی قم واگذار شد. (رسول جعفریان، ***جریان‌ها و جنبش‌های مذهبی سیاسی ایران***، پژوهشگاه فرهنگ و اندیشه‌ی اسلامی، تهران ۱۳۸۱، صص ۱۵۶-۱۶۳)

رضاخان، کانالی است برای کنترل طلاب و روحانیت. در آن زمان، پس از موضع‌گیری امام خمینی، یادم است که بعضی از علما و بزرگان قم نسبت به این اقدام موضع‌گیری کردند و در مخالفت با تأسیس این مؤسسه، سخن‌رانی‌های متعددی ایراد نمودند و حتی اعلامیه‌هایی در این زمینه، منتشر و در سراسر قم پخش گردید. شهید محمد منتظری[۱] و مهدی هاشمی[۲] از کسانی بودند که این اعلامیه را پخش می‌کردند. در آن زمان که در مدرسه‌ی فیضیه بودم، یک روز صبح زود هنگامی که می‌خواستم برای گرفتن وضو به دستشویی بروم در مسیر راه مشاهده کردم که در حیات مدرسه تعداد زیادی اعلامیه گذاشته‌اند، من هم دسته‌ای از آن‌ها را برداشته و در میان طلاب توزیع کردم. پس از مطالعه‌ی آن متوجه شدم که این اعلامیه در مخالفت با مسأله دارالتبلیغ منتشر شده بود.

تأسیس این مؤسسه که موجب بروز اختلاف میان امام خمینی(رضوان‌الله تعالی علیه) و آیت‌الله شریعتمداری گشته بود[۳] در

---

۱. شهید محمد منتظری در سال ۱۳۲۳ در نجف‌آباد متولد شد و به دلیل محیط مذهبی به تحصیلات حوزوی روی آورد. وی در جریان نهضت اسلامی، بارها بازداشت و زندانی و شکنجه گردید. مدت‌ها در کشورهای مختلف علیه رژیم فعالیت داشت پس از پیروزی انقلاب در تشکیل سپاه پاسداران نقش داشت. وی در انفجار ۷ تیر ۱۳۶۰ در دفتر حزب جمهوری اسلامی به شهادت رسید. (برای اطلاع بیشتر ر.ک به: ***همراه با بهشتیان***، فرازهایی از زندگی شهدای فاجعه‌ی هفتم تیرماه، ستاد برگزاری مراسم هفتم تیر، تهران، بی‌تا، صص ۳ ـ ۱۷۲)

۲. سیدمهدی هاشمی در قهدریجان نجف‌آباد زاده شد. وی در دهه‌ی ۵۰، گروهی به نام «هدفی‌ها» سازمان داد که به ترور مخالفان می‌پرداخت. از جمله اقدامات این گروه، قتل آیت‌الله شمس‌آبادی می‌باشد. وی پس از انقلاب به دلیل نزدیکی به برخی کانون‌های قدرت سوءاستفاده زیادی کرد و به دلیل ارتکاب جرایم متعدد دستگیر و در سال ۱۳۶۶ اعدام گردید. (***واقعیات پنهان***، مجمع فرهنگی شهید بهشتی، انتشارات دفاع، تهران، ۱۳۸۳، صص ۴ ـ ۳۱۲)

۳. برای اطلاع بیش‌تر از این اختلافات ر.ک.به: ***خاطرات آیت‌الله خزعلی***، پیشین، ص ۱۱۷

نهایت، علی‌رغم مخالفت‌ها و موضع‌گیری‌های بسیاری که از طرف علما و مراجع قم نسبت به آن صورت گرفت، فعالیت خود را آغاز نمود و اما انتظارات و پیش‌بینی بعضی از علمایی که برای این مؤسسه مایه گذاشته بودند، غلط ازکار درآمد و هر چند که از جهاتی مثبت بود، ولی چندان در کارش موفق نبود.

به هرحال، این مؤسسه به منزله‌ی یک مانع در جریان انقلاب و منشأ اختلاف میان روحانیت و جریان نهضت محسوب می‌گردید و چه بسا بعضی از علما و طلاب تحت تأثیر تبلیغات منفی آن‌ها قرار گرفته و از مسیر اصلی نهضت فاصله گرفتند. در این شرایط، حتی میان بعضی از بزرگان از جمله آیت‌الله منتظری با مرحوم شریعتمداری نیز اختلاف افتاد و یادم است در مذاکراتی که میان آن‌ها صورت گرفته بود، آقای شریعتمداری معترض شده که چرا شما علیه مؤسسه‌ی دارالتبلیغ اعلامیه منتشر می‌کنی؟ آیت‌الله منتظری در جواب گفته بود که این کار از طرف من صورت نگرفته است. در هرحال، اختلاف میان علما در آن زمان به صورت یک مسأله حادی درآمده بود، تا جایی که علامه طباطبایی میان امام خمینی(رضوان‌الله تعالی علیه) و آیت‌الله شریعتمداری وساطت کرده بود؛ ولی متأسفانه وساطت ایشان به نتیجه‌ی مطلوبی نرسید.

پیداست که جریان دارالتبلیغ توطئه‌ی طراحی شده‌ای از طرف رژیم پهلوی برای محدود کردن وکانالیزه نمودن روحانیت وکوبیدن شخصیت امام خمینی(رضوان‌الله تعالی علیه) بود. و چه بسا اگر امام آن گونه در برابر این مسأله موضع‌گیری نمی‌کرد و قاطعانه برخورد نمی‌نمود، احتمال این خطر وجود داشت که از طرف آن‌ها اعلام شود فقط طلبه‌هایی که در این مؤسسه تحصیل می‌کنند و تحصیلات حوزوی خود را در این‌جا به

پایان می‌برند، حق سخن‌رانی و تبلیغ در مناطق مختلف را دارند و مجوزی که از طرف آن‌ها داده می‌شود معتبر است.[۱] بنابراین امام(رضوان‌الله تعالی علیه) قاطعانه عکس‌العمل نشان دادند و آن را نپذیرفتند و البته شاید نتوانستند به طور کامل ایده‌ها و نظراتشان را منتقل کنند؛ اما به هر صورت، ارادتمندان و علاقه‌مندان به ایشان به طور کامل در برابر این موضع تسلیم بودند و لذا حمایت و طرفداری همه جانبه‌ای در این خصوص انجام دادند.

زمانی که بحث مربوط به تکمیل مؤسسه‌ی دارالتبلیغ مطرح شده بود، مجله‌هایی در این رابطه نیز به چاپ رسید که یکی از این مجله‌ها، مجله‌ی مکتب اسلام بود[۲] و کسانی که به هر نحوی با مؤسسه‌ی دارالتبلیغ ارتباط داشته و هم‌چنین، علاقه‌مندان و طرفداران آقای شریعتمداری مقالات خود را در این مجله منتشر می‌کردند. البته، بعدها میان گردانندگان آن اختلاف افتاد و حتی آیت‌الله میرزاحسین نوری و آیت‌الله سبحانی که در این مجموعه بودند از آن‌ها جدا شدند.

از طرف دیگر مجله‌ای تحت عنوان مکتب تشیع توسط انجمن پزشکان مسلمان، ماهیانه در سه جلد منتشر می‌گردید، که کار آن‌ها بسیار با کیفیت و باارزش بود. مخصوصاً مباحث مرحوم آیت‌الله مطهری در مورد امر به معروف و نهی از منکر و مسائل دیگر در این مجله، چاپ می‌شد؛ اما به هرحال، فعالیت این مجله‌ها زیاد استمرار پیدا نکرد.

---

۱. در سال‌های بعد یعنی دوران انقلاب در آذربایجان فقط وعاظی می‌توانستند سخن‌رانی کنند که از طرف آیت‌الله شریعتمداری معرفی شده بودند به غیر از این عده ساواک از سخن‌رانی وعاظ جلوگیری می‌کرد. (راوی)

۲. برای اطلاع از جریان نگارش این مجله ر.ک.به: ***خاطرات آیت‌الله مسعودی خمینی***، مرکز اسناد انقلاب اسلامی، تهران ۱۳۸۱، ص ۴۲

ماجرای مراسم ختم اثنی‌عشری[۱]

آقای اثنی‌عشری یکی از علمای تهران بود که تفسیر هم داشتند. هنگامی که ایشان به رحمت خدا رفت، از طرف آقای شریعتمداری مراسم ختمی به مناسبت رحلت ایشان در مسجد اعظم قم برگزار گردید و بنده هم به همراه حجةالاسلام کروبی و عده‌ی زیادی از طلاب علاقه‌مند به امام خمینی(ره) در این مراسم شرکت کردیم. پس از این که روضه‌خوانی و سخن‌رانی تمام شد، یکی از طلبه‌ها که فکر می‌کنم آقای زند وکیلی بود، با صدای بلند گفت که برای سلامتی آیت‌الله العظمی خمینی صلوات بفرستید. که متعاقب این شعار طلبه‌ها و جمعیت طرفدار امام خمینی نیز یک صلوات بسیار بلندی فرستادند. پس از این مسأله آقای شیخ غلامرضا زنجانی[۲] که طرفدار آقای شریعتمداری بود با لحن توهین‌آمیزی گفت: خفه شوید. به دنبال این توهین، علاقه‌مندان به امام بسیار ناراحت شده و موجب درگیری میان آن‌ها و طرفداران آقای شریعتمداری گردید، و حتی کتک‌کاری نیز صورت گرفت،[۳] این مسائل، در حوزه‌ها کم و بیش وجود داشت.

---

۱. این واقعه در تاریخ انقلاب اسلامی به لیلةالضرب شهرت دارد. برای اطلاع بیش‌تر ر.ک.به: ***خاطرات علی‌اکبر محتشمی‌پور***، حوزه‌ی هنری سازمان تبلیغات اسلامی، تهران ۱۳۷۶، صص ۴۱۳- ۴۱۵

۲. شیخ غلامرضا زنجانی مسؤولیت دفتر آیت‌الله شریعتمداری را بر عهده داشت. نام وی بیش‌تر در مراسم ختم مرحوم اثنی‌عشری بر سر زبان‌ها افتاد. آیت‌الله اثنی‌عشری به سال ۱۳۴۶ در حضرت عبدالعظیم(ع) درگذشت و جسد او را به قم منتقل نموده و دفن کردند.(راوی)

۳. این‌گونه اختلافات را می‌توان به جنگ حیدری- نعمتی حوزه تعبیر کرد، چنان که در مسأله شهید جاوید هم بدین منوال بود. تنها ساواک و رژیم بودند که از این وقایع طرفی می‌بستند، به طوری که خود من در همان جریان شاهد خوشحالی یکی از ساواکی‌های قم به نام شرفی بودم.(راوی)

پس از این درگیری، از مسجد بیرون آمدم و مشاهده کردم که یکی از مأمورین اطلاعات شهربانی به نام «آقای شرفی» می‌گوید: «اللهم اشغل الظالمین بالظالمین». شنیدن این عبارت، آن قدر برایم ناراحت‌کننده بود که هنوز هم در ذهن و گوش من است. به هر کیفیت، پس از این حادثه، طلبه‌ها دست به اعتراضات وسیعی زدند و من یادم است که بنده نیز به همراه دیگر طرفداران امام(ره) به در منزل آقای شریعتمداری می‌رفتیم و اعتراض خود را نسبت به توهینی که شده بود نشان می‌دادیم و از آن‌ها خواستیم که بابت این مسأله عذرخواهی کنند.

بنابراین در این اوضاع و احوال، کسی جرأت نداشت که به سادگی و به طور علنی نسبت به حضرت امام(ره) موضع منفی داشته باشد. علاوه بر این، بزرگانی همچون آیت‌الله گلپایگانی، مرحوم آیت‌الله اراکی، مرحوم آیت‌الله بهاءالدینی، مرحوم آیت‌الله نجفی مرعشی، مرحوم آیت‌الله علامه طباطبایی، آیت‌الله مشکینی، آیت‌الله خزعلی و بسیاری دیگر از آیات و علمای قم از دوستداران و علاقه‌مندان امام(ره) بودند. بنابراین، در این شرایط، موضع‌گیری آن چنانی از جانب کسی صورت نمی‌گرفت.

فعالیت‌های تبلیغی ـ سیاسی

میدان وسیع این مبارزه از مشهد تا آبادان و از تبریز تا بندرعباس و کرمان در هر شهر و دیار و کوی و برزن متجلی بود و از طبس تا زابل و از سقز تا خلخال و از چابهار تا یزد و انارک تا رفسنجان و سیرجان و کرمان و برازجان همه جا، جایگاه زندانیان سیاسی و تبعیدیان در بند و شاگردان فداکار امام بود که به جرم حق‌گویی و حق‌طلبی و به اتهام دفاع از حق و عدالت و آزادی، به اسارت برده می‌شدند و یا در سیاه‌چال‌های زندان قزل‌قلعه و قصر و برازجان و دیگر نقاط کشور زندانی بودند و رنج‌ها

می‌کشیدند.

سربازان نهضت اسلامی با پخش اطلاعیه‌ها، اعلامیه‌ها، اشعار و سرودهای انقلابی، الصاق عکس حضرت امام خمینی(ره) و انتشار رساله‌ی آن بزرگوار، کتاب حکومت اسلامی و تحریرالوسیله و ترجمه‌ی بخش امر به معروف و نهی از منکر و دفاع از رساله‌ی تحریرالوسیله و ترویج افکار بلند آن حضرت، از راه‌های شعارنویسی، مقاله‌نویسی و انواع ابتکارات، فعالیت‌های مبارزاتی را ادامه دادند. این‌جانب نیز در کلیه‌ی این نوع فعالیت‌ها، یا خود اقدام نموده یا تشویق می‌کردم و در سخن‌رانی‌ها و خطابه‌های خود بر افکار و اندیشه‌های بلند امام راحل تأکید کرده، در ادای وظیفه در حوزه‌های علمیه‌ی قم، نجف‌آباد، اصفهان و در سفرهای تبلیغی به نقاط مختلف کشور و نیز به مناسبت‌های فرهنگی علیه رژیم سخن‌رانی می‌کردم.

این فصل از تحول در نهضت را باید به‌طور عمیق بررسی و پی‌گیری نمود و ابعاد فعالیت دوستداران و ارادتمندان و مقلدان حضرت امام(ره) و جریان‌های فکری و فرهنگی و سیاسی و نیروهای مؤمن و مخلص و فداکاری که در طول ۱۵ سال با فداکاری بی‌نظیر خود موجب پیروزی انقلاب اسلامی در سال ۱۳۵۷ شدند را مشخص نمود؛ زیرا این دوران از حساس‌ترین، ظریف‌ترین و ارزشمندترین فصول تاریخ این کشور و ملت بزرگ ایران می‌باشد.

در ماه مبارک رمضان که کلاس‌های درس طلاب و هم‌چنین مدرسه‌ی فیضیه تعطیل می‌شد، به طور معمول به نجف‌آباد می‌رفتم؛ لذا در رمضان سال ۱۳۴۳[1] و پس از قضایای کاپیتولاسیون و ترور حسنعلی منصور به

---

۱. اول بهمن ۱۳۴۳

وسیله‌ی گروه هیأت‌های مؤتلفه‌ی اسلامی[1] طبق معمول سال‌های گذشته برای دیدار با والدین به نجف‌آباد رفتم. در آن زمان، نماز جماعت در شبستان مسجد حاج شیخ احمد برگزار می‌شد و آقای رضویان دعاهای ماه رمضان را می‌خواندند. نامبرده پس از نماز، شعاری به این مضمون بیان کرد: «خدایا همین طور که منصور نابود شد، این بت بزرگ را نیز نابود کن» که منظور ایشان از بت بزرگ محمدرضا پهلوی بود. این مسأله، موجب تحریک جمعیت حاضر در مسجد شد و سبب گردید که مأموران ساواک ایشان را بازداشت کنند که وی را پس از بازداشت به ساواک اصفهان منتقل کرده و چند ماه او را زندانی کردند.

یکی از کارهایی که در کنار فعالیت‌های تبلیغی و سیاسی انجام می‌دادیم پخش اعلامیه‌های متعددی بود که از طرف امام خمینی(ره) و سایر مراجع و علمای حوزه و یا فضلا و طلاب و به طور معمول بدون نام و عنوان منتشر می‌گردید. این کار، اغلب در ماه‌های محرم، رمضان و صفر صورت می‌گرفت. جمع‌آوری، امضاء، تهیه متن و پی‌گیری چاپ و نشر، حساس‌ترین کارها بود که باید به دقت و به دور از چشم مأموران ساواک انجام می‌گرفت، در مراسم سال تحویل که حرم مطهر پر از جمعیت زائران و علاقه‌مندان بود فرصت خوبی برای پخش اطلاعیه‌ها و افشاگری علیه

---

۱. هیأت‌های مؤتلفه‌ی اسلامی از بقایای فداییان اسلام و از ائتلاف شش هیأت عزاداری سنتی پس از نهضت امام خمینی(ره) تشکیل شد. از اعضای این تشکیلات می‌توان به محمد بخارایی، صادق امانی، رضا صفار هرندی، مرتضی نیک‌نژاد، مهدی عراقی، هاشم امانی، حبیب‌الله عسگراولادی، اسدالله لاجوردی، صادق اسلامی و توکلی بینا اشاره کرد. هم‌چنین، یک شورای روحانی با عضویت آیات مطهری، بهشتی، انواری و مولایی بر فعالیت آن نظارت داشت. مهم‌ترین اقدام هیأت مؤتلفه‌ی اسلامی ترور حسنعلی منصور در بهمن ۱۳۴۳ بود.(همان) (برای اطلاع بیشتر ر.ک به: کاظم مقدم، **خشونت قانونی**، نشر محدث، تهران ۱۳۸۰)

رژیم بود. در آغاز سال ۱۳۴۵، به همراه چند تن از دوستان از جمله حجةالاسلام کروبی، حجةالاسلام دعایی،[1] شهید منتظری و عده‌ای دیگر جهت تهیه‌ی اعلامیه به مدرسه‌ی خان رفتیم. پس از این‌که هر کدام ۲ بسته از اعلامیه‌ها را گرفتیم به سمت حرم مطهر حضرت معصومه(ص) حرکت کردیم تا این اعلامیه‌ها را در آن‌جا پخش کنیم. به طور دقیق یادم است که در آن زمان هر کدام از طلبه‌ها گوشه‌ای از صحن حرم را برای این کار مشخص کرده بودند که محل استقرار و پخش اعلامیه‌ی من هم داخل صحن جدید و در کنار قبر مرحوم قطب بود. که همان روز نیز اعلامیه‌ها را در این نقطه از حرم پخش کردم.[2]

مرحوم شهید محمد منتظری در این ماجرا نیز همراه ما بود، دستمال بزرگی را از اعلامیه پر کرده بود و آن‌ها را به صورت علنی در میان جمعیت داخل حرم معصومه(ص) توزیع می‌نمود. البته، ایشان بعضی مواقع خودش هم اعلامیه می‌نوشت و مخزن و محل نشر و توزیع

---

۱. حجةالاسلام سیدمحمود دعایی در سال ۱۳۲۰ش در یزد متولد شد و با رها کردن تحصیلات متوسطه به حوزه علمیه‌ی کرمان رفت تا علوم حوزوی را پی بگیرد. هم‌زمان با تحصیل، فعالیت‌های مبارزاتی علیه رژیم شاه را نیز دنبال کرد که منجر به دستگیری و بازجویی وی از سوی ساواک شد. او در ایام طلبگی طاق نصرتی را که به مناسبت ورود محمدرضا پهلوی در یکی از خیابان‌های کرمان برپا ساخته بودند، آتش زد و نیز چاپ‌خانه‌ی روزنامه‌ای را که به روحانیت و حضرت امام(ره) اهانت کرده بود در کرمان به آتش کشید. از دیگر فعالیت‌های وی هم‌یاری با دیگر روحانیون قم در انتشار نشریه‌ی «انتقام» و «بعثت» بود. بعدها وی عازم عراق شد و فعالیت‌های سیاسی نهضت روحانیت را با تهیه‌ی برنامه‌ی رادیویی تحت عنوان نهضت روحانیت ایران که روزانه ۳۰ تا ۴۵ دقیقه از رادیو عراق پخش می‌شد، پی گرفت. وی نخستین سفیر جمهوری اسلامی ایران در عراق بود که پس از آغاز جنگ تحمیلی به ایران بازگشت و وارد مجلس شورای اسلامی شد. دعایی سرپرستی مؤسسه اطلاعات و نمایندگی ولی فقیه در این روزنامه را به عهده دارد. (**روزشمار انقلاب اسلامی**، پیشین، ج ۲، صص ۲-۱۲۳)

۲. برای آگاهی از نمونه‌ای از اسناد فوق ر.ک.به: به سند شماره‌ی ۱ و ۲ از مجموعه‌ی حاضر

اعلامیه‌ها را بهتر از دیگر طلبه‌ها می‌شناخت. لذا، بنده و بسیاری دیگر از طلاب، بیش‌تر مواقع اعلامیه‌ها را از ایشان می‌گرفتیم و در نقاط مختلف پخش می‌کردیم. به هر حال، در آن روز پس از این‌که اعلامیه‌های خودم را پخش نمودم متوجه شدم که ۶ نفر از دوستان هنگام پخش اعلامیه در حرم معصومه(ص) توسط مأموران بازداشت شده‌اند که شهید محمد منتظری نیز جزء بازداشت شدگان بود.

آن‌ها را پس از دستگیری به شهربانی قم بردند که بعد از مدتی همه‌ی آن‌ها را به جز شهید منتظری، آزاد کردند. در حقیقت، مأمورین شهربانی هنگامی که فهمیده بودند که ایشان پسر آیت‌الله منتظری است وی را نگه داشته و بلافاصله به اداره‌ی ساواک منتقل نمودند. البته پس از این جریان، مأمورین شهربانی به منزل آیت‌الله منتظری ریخته و ایشان را نیز بازداشت کردند و پس از مدتی که در ساواک قم نگهداشتند، وی را به همراه فرزند برومندش به زندان قزل‌قلعه در تهران منتقل نمودند.[۱]

این اولین باری بود که آیت‌الله منتظری را با این کیفیت بازداشت و زندانی کرده بودند و چه بسا این حادثه در این اوضاع و احوال آثار نامطلوبی را در میان حوزه و طلاب به جا گذاشت و در نتیجه‌ی این اقدام رژیم پهلوی، بسیاری از مردم و طلاب حوزه متأثر و نگران شدند. ایشان در زندان به همراه مرحوم آیت‌الله ربانی شیرازی اطلاعیه‌ای صادر کردند و آن را به بیرون فرستادند که چاپ و نشر شود و این برای دستگاه سفاک شاه بسیار تلخ بود که چگونه از درون زندان اطلاعیه علیه عملکرد وحشیانه‌ی آن‌ها صادر و به خارج رفته است و به دست مردم رسیده است؟ لذا، این مسأله برای دستگاه پهلوی جای سؤال داشت که چگونه

---

۱. سند شماره‌ی ۳ از مجموعه‌ی حاضر

این زندانیان که به‌طور کامل تحت نظر و کنترل آن‌ها هستند اطلاعیه بنویسند و آن را به بیرون منتقل نمایند، بدون آن‌که کسی متوجه این عمل گردد؟ توزیع و نشر اعلامیه در بیرون زندان و انعکاس واقعیت‌های خشونت بار درون زندان و افشاگری علیه رژیم، بسیار کارساز و مؤثر بود.

به هر کیفیت دستگیری علما و بزرگان و شخصیت‌های مذهبی و سیاسی برای مردم دست‌آویز خوبی بود تا علیه رژیم پهلوی افشاگری نمایند و لذا پس از این حوادث، در بسیاری از شهرها بخصوص حوزه‌ی علمیه‌ی قم، نجف‌آباد، اصفهان و مشهد در دفاع و حمایت از چهره‌های سرشناس و مجاهد نستوه و خستگی‌ناپذیر، اطلاعیه‌های متعددی منتشر گردید و در این اطلاعیه‌ها دستگاه پهلوی را به جهت دستگیری علما و مراجع حوزه‌ی علمیه‌ی قم مورد انتقاد قرار داده و این عمل را محکوم نمودند. این‌گونه فشارها عکس‌العمل مردم را بر می‌انگیخت و پیروان امام را در راهی که انتخاب کرده بودند مصمم‌تر می‌کرد و این‌گونه بازداشت‌ها خود سند مظلومیت روحانیت و ظلم و ستم عوامل رژیم ستم‌شاهی محسوب می‌شد که موجب برانگیختن احساسات و عواطف و عکس‌العمل مردم و نیروهای مذهبی نسبت به این اعمال می‌گردید.

پس از تبعید امام(ره) به ترکیه و آنگاه نجف اشرف و سرکوب شدید مبارزان و طرفداران امام(ره)، جریان نهضت با موجی از خشونت و وحشت مواجه و نفس در سینه‌ها حبس شد و کسی جرأت نفس کشیدن نداشت. لذا بخشی از نیروهای مبارز به سمت حرکت‌های مسلحانه و زیرزمینی رو آوردند که نمونه‌ی آن را در ترور منصور توسط هیأت‌های مؤتلفه‌ی اسلامی شاهد بودیم. جریان‌های دیگر نیز کم و بیش پا گرفت؛

از جمله حزب ملل اسلامی[1] که توسط آقایان حجتی و بجنوردی تأسیس شد.

جریان دیگری که به سمت قیام مسلحانه رو آورد جریان مجاهدین خلق است که متأسفانه از آغاز بر بنیان استواری پا نگرفت و بر مبانی روشن اسلام و فقاهت پایه‌گذاری نشد؛ لذا ضربات خردکننده‌ای در طول بیش از سی سال گذشته به جریان اصلی نهضت امام وارد آورده و در این سال‌ها به نوعی نقش ستون پنجم را ایفا کرده و اعمال وحشیانه‌ای انجام داده که هرگز دشمنان بیگانه این چنین امکان نفوذ، ضربه، جنایت و خیانت پیدا نمی‌کردند.

امام خمینی و مسأله‌ی فلسطین

در فاصله سال‌های ۱۳۴۵ تا ۱۳۴۷ چند حادثه‌ی مهم اتفاق افتاد که یکی از این حوادث، جنگ شش روزه‌ی اعراب و اسرائیل در سال ۱۳۴۶(ژوئن ۱۹۶۷ میلادی) بود. مسأله فلسطین و اسرائیل در آن شرایط برای متدینین و نیروهای مذهبی، بخصوص طلاب حوزه‌ی علمیه‌ی قم مسأله‌ای بسیار حساس بود. لذا در آن ایام، همواره اوضاع و احوال مربوط به سرزمین‌های مصر، اردن، سوریه، لبنان و هم‌چنین شخصیت‌های

---

۱. حزب ملل اسلامی توسط آقایان کاظم بجنوردی، جواد حجتی کرمانی، عباس آقازمانی، حسین عزیزی و محمود عربشاهی تأسیس شد. حزب ملل اسلامی دارای ۵۵ عضو بود که در سال ۱۳۴۴ اعضای آن دستگیر و زندانی شدند؛ به طوری که تیمسار فرسیو دادستان کل ارتش درکیفرخواست آورده بود، این گروه خواستار تشکیل دولت اسلامی بوده است و برای ۸ تن از اعضا تقاضای اعدام شد که در دادگاه به مجازات زندان تقلیل یافت. از ویژگیهای حزب ملل اسلامی می‌توان به اعتقاد به وحدت اسلامی اعم از شیعه و سنی اشاره کرد.(**خاطرات سیدمحمد کاظم بجنوردی**، دفتر ادبیات انقلاب اسلامی (حوزه‌ی هنری)، تهران ۱۳۷۸، صص ۱۱-۱۲)

سیاسی این کشورها از جمله جمال عبدالناصر و ملک حسین و نیز سازمان الفتح را از طریق رادیو و روزنامه به طور مرتب پی‌گیری می‌کردیم و باید گفت در ابتدای جنگ به هیچ وجه تصور نمی‌شد که مصر و به طور کلی اعراب در همان روزهای اول شکست بخورند تا اسرائیل موفق شود ارتفاعات جولان و بسیاری از سرزمین‌های اعراب را اشغال نماید. ما حدس می‌زدیم که کشورهای اسلامی و عربی با توجه به وسعت قلمرو و جمعیت آن‌ها می‌توانند در مقابل حملات اسرائیل مقاومت کنند؛ ولی متأسفانه اعراب برنامه‌ی درستی جهت مبارزه و مقابله با اسرائیل نداشتند و دستگاه‌های جاسوسی آمریکایی و اسرائیلی از قبل پیش‌بینی‌های لازم را کرده بودند. در نتیجه اعراب در جبهه‌ی مقابله با اسرائیل به‌طور کامل ضربه خوردند و قسمت‌های زیادی از سرزمین‌های خود را از دست دادند.

اشغال سرزمین فلسطین و مسأله قدس شریف بر احساسات مذهبی و غیرت دینی و اسلامی مسلمانان جهان و هم‌چنین ملت شریف ایران بخصوص علما و مراجع حوزه تأثیر عمیقی داشت و امام خمینی(ره) نیز که هیچ‌گاه از یاد فلسطین اشغالی غافل نبود و همواره ملت‌های مسلمان را به مبارزه و نبرد همه جانبه با صهیونیسم فرا می‌خواند، در این مقطع نیز طی اعلامیه‌ای امت اسلام را به اتحاد و نبرد سرنوشت ساز برای ریشه کن ساختن صهیونیسم و آزادی فلسطین فرا خوانده و در راستای کمک به مردم فلسطین فتوایی صادر نمودند که بر طبق آن از وجوهات شرعیه(زکات، خمس...) به آن‌ها کمک شود. این اقدام برای مردم ایران بسیار لذت‌بخش بود و شاید برای اولین باری بود که حضرت امام(ره) به طور رسمی در دفاع و حمایت مالی از ملت مظلوم فلسطین، فتوایی صادر نمودند. این مسأله موجب شد که مردم بیش‌تر نسبت به موضوع فلسطین

و قدس شریف حساسیت نشان دهند و پس از آن نیز علما و مراجع حوزه‌ی علمیه قم در روی منبر، همواره این موضوع را مطرح می‌کردند. به طور دقیق یادم است که بنده هم در آن شرایط و در ایام ماه محرم و صفر به رفسنجان و اردستان رفتم و درباره‌ی این مسأله و توجه مردم به آن سخن‌رانی کردم. در مجامع و مجالس یکی از حساس‌ترین موضوعات تبیین اندیشه‌های بلند امام راحل و مسائل جهان اسلام و قدس شریف بود.

البته باید توجه داشت در کشور ما طرفداران اسرائیل نیز وجود داشتند که آن‌ها هم با امکانات مالی خود از اسرائیل حمایت می‌کردند. در حقیقت، شبکه‌های جاسوسی وابسته به اسرائیل، صهیونیست‌ها، بهائیان، سرمایه‌داران و عناصر وابسته به رژیم پهلوی و به طور کلی همه‌ی آن‌هایی که سر در آخور اسرائیل و آمریکا داشتند و در کشور بودند، کمک‌های مالی فراوانی به اسرائیل می‌کردند و چه بسا از بدو تأسیس رژیم اشغال‌گر قدس این اقدام صورت می‌گرفت. متأسفانه رژیم پهلوی از همان زمان با همه‌ی وجود از منافع آن‌ها حمایت کرده، انرژی مورد نیاز آن‌ها را تامین می‌کرد و نفت مملکت را به قیمت بسیار ارزانی در اختیار آن‌ها قرار می‌داد و در تجارت و خرید و فروش تجهیزات نظامی و غیر نظامی با اسرائیلی‌ها رابطه و هم‌کاری داشت. علاوه بر مزدوران و وابستگان رژیم پهلوی، جریانات انحرافی همچون فراماسونری، صهیونیست‌ها، فرقه‌ی ضاله‌ی بهائیت و هم‌چنین گروه‌های غرب زده و وابسته به انگلیس و آمریکا به هر نوعی از اسرائیل حمایت‌های سیاسی، مادی و فرهنگی می‌کردند. کارشناس‌هایی که از اسرائیل به درخواست دولت پهلوی به ایران می‌آمدند، هزینه‌های بسیار سنگینی بر کشور ایران تحمیل می‌کردند. تعداد یهودیان در ایران در آن وقت بیش‌تر از امروز بود؛

چرا که تعداد زیادی از آن‌ها مهاجرت کردند و در حال حاضر برخی از سردمداران و شخصیت‌های سیاسی اسرائیل، ایرانی می‌باشند و حتی بعضی از این‌ها قبل از تأسیس این رژیم به این منطقه رفته بودند تا زمینه‌ی تشکیل این حکومت را در سرزمین‌های اشغالی فلسطین فراهم نمایند.

نکته‌ی دیگری که در این زمینه قابل ذکر می‌باشد این است که در زمانی که کشورهای عربی بعد از جنگ اکتبر، اسرائیل را تحریم کردند، حدود ۶۰٪ نفت این کشور توسط دولت ایران تأمین می‌گردید و به همین جهت در زمان پیروزی انقلاب اسلامی مبلغی در حدود هفتصد میلیون دلار بابت فروش نفت از اسرائیل طلبکار بودیم. این مسأله نیاز به یک بررسی کامل و گسترده‌ای دارد تا مشخص شود که رژیم پهلوی در طول شصت سال حکومت خود بر ایران تا چه حد در تأسیس رژیم اشغال‌گر قدس نقش داشته و چه اندازه آن را حمایت مادی و معنوی نموده است.

توهین سناتور جمشید اعلم به امام خمینی

در سال ۱۳۵۰ در پی اختلاف میان عراق و ایران بر سر مسائل مرزی و منطقه‌ی اروندرود، دولت عراق شروع به اخراج ایرانیان مقیم عراق کرد و اختلافات مرزی را مطرح نمود و در ظرف چند روز، هزاران نفر از توده‌های زحمت‌کش ایرانی مقیم آن کشور را بیرون راند. در این اوضاع و احوال، رژیم شاه نیز با آن که به ظاهر جاروجنجال تبلیغاتی گسترده‌ای را بر ضد بعثی‌های عراق به راه انداخته بود و شبانه‌روز به وسیله‌ی مطبوعات و رادیو و تلویزیون آنان را می‌کوبید، سعی می‌کرد که رویارویی امام با رژیم عراق را از دید ملت ایران و رانده‌شدگان عراقی پوشیده

دارد.[۱] لذا در همین ایام بود که یکی از مهره‌های ماسونی و وابسته به دربار به نام جمشید اعلم و سناتور وحیدی در نطق خود در مجلس سنا، امام را با دستاویز این که علیه فجایع حکومت بعثی عراق، یک کلمه حرف نزده است، مورد تاخت و تاز قرار دادند و با ناسزاگویی و تهمت زدن کوشیدند که از قدر امام در نزد مردم بکاهند و از این طریق ایشان را یک رهبر بی‌اعتنا به اصول ملی جلوه دهند. سناتور وحیدی گفته بود که آقای خمینی ایرانی نیست. سناتور جمشید اعلم نیز گفته بود: ایرانی نبوده مسلمان که هست، شیعه که هست، پس چرا در مقابل چنین اوضاعی سکوت کرده است؟[۲]

به هرحال آن‌ها در واقع می‌خواستند که با این سخنان توهین‌آمیز در مجلس، امام را به عنوان یک شخصیت هندی معرفی کنند. البته نکته‌ای را در این خصوص باید عرض کنم که جد دوم یا سوم امام در گذشته‌های دور از ایران به هند رفته بودند که ممکن است پس از مدت کوتاهی به ایران برگشته باشند و حتی، برادران امام خمینی با توجه به این که بحث شناسنامه بعدها به وجود آمد هر کدام با یک فامیلی مشخص و جدا

---

۱. رژیم بعث عراق در ۲۱ بهمن ۱۳۴۸، به دنبال ادعای طرح کودتا توسط ایران و آمریکا در عراق، به اخراج گسترده‌ی ایرانیان از عراق اقدام نمود. (راوی)

۲. واعظ معروف مرحوم فلسفی در این باره چنین می‌گوید: «به‌خاطر اخراج ایرانی‌ها از کشور عراق از طرف آیت‌الله خوانساری در مسجد سیدعزیزالله مجلسی تشکیل گردید. من در آن سخن‌رانی به دولت عراق به‌خاطر این عمل اعتراض کردم...دو نفر از سناتورها یعنی جمشید اعلم و علامه وحیدی، از این مجلس سوءاستفاده نمودند. به این معنی که جمشید اعلم در مجلس سنا از امام به‌خاطر بی‌تفاوتی نسبت به ایرانی‌های مقیم عراق، انتقاد کرد و علامه وحیدی گفت: این آقا [امام خمینی] اصلاً ایرانی نیست. سخنان سناتورها در قم انعکاس شدیدی داشت. درس‌ها تعطیل شد و طلاب به خیابان‌ها ریختند...مأموران آن‌ها را زدند و اهانت کردند و این خود بر جمعیت‌ها افزود». (برای اطلاع بیش‌تر ر.ک.به: ***خاطرات و مبارزات حجةالاسلام فلسفی***، پیشین، ص ۳۲۵)

شناسنامه گرفته بودند.

بنابراین عوامل رژیم پهلوی می‌خواستند که امام(ره) را شخصیتی غیرایرانی و هندی جلوه دهند و البته شاید هم هدف‌های دیگری را دنبال می‌کردند؛ به طور مثال می‌خواستند فعالیت و مبارزات روحانیون به رهبری امام را به انگلیس نسبت دهند؛ چراکه یکی از مباحث و حربه‌هایی که همواره برای کوبیدن علما، بزرگان و مراجع دینی به کار می‌بردند این بود که آن‌ها را به انگلستان نسبت می‌دادند، که نمونه‌ی آن سیدجمال‌الدین بود که به همین ترتیب ایشان را زیر سؤال بردند.

به هرحال، باید گفت که این تهمت بزرگی بود که به امام زده شد. «سبحانک هذا بهتان عظیم»[1] و همانا امام همیشه در مقابل رفتار بعضی‌ها نسبت به ایرانی‌ها عکس‌العمل نشان می‌داد. در حقیقت، ایشان در آن زمان با قدرت و صلابت، در برابر این اقدام وحشیانه رژیم بعثی عراق موضع‌گیری کرده بود، حتی بسیاری از مقامات آن‌ها را احضار کرده بود و با صدور تلگراف‌ها و اطلاعیه‌هایی در این مورد از وضعیت پیش آمده برای ایرانیان مقیم عراق به‌شدت انتقاد نموده بود.

هدف دیگر رژیم این بود که می‌خواست عکس‌العمل حوزه‌ها را در مقابل اهانت به امام آزمایش نماید. اگر تحرک و پویایی در این زمینه می‌دید به حتم در رفتار خود تجدیدنظر می‌کرد و خود را در مقابل سیل مردم قرار نمی‌داد و متوجه پایگاه امام در قلوب مردم می‌گردید.

به دنبال زبان درازی و اهانت جمشید اعلم و سناتور وحیدی به امام در مجلس سنا، موجی از خشم و نفرت در میان توده‌هایی که این نطق را از روزنامه‌ها خواندند، پدید آمد. یادم است که در همان ایام در کلاس درس

---

۱. تو از این تهمت بزرگ پاک و مبرایی

خمس آیت‌الله منتظری که در مسجد امام حسن بود، شرکت می‌کردم. در این کلاس چیزی در حدود ۱۵۰ نفر از طلبه‌های جوان علاقه‌مند به امام حضور داشتند. در روز پس از این قضیه، هنگامی که آقای منتظری جهت تدریس به این مسجد آمد، از وضعیت پیش آمده اظهار نگرانی کرد و گفت که دیشب به خاطر این اهانت به هیچ وجه خوابم نبرده است. به هرحال، صحبت‌های ایشان، بنده و طلاب حاضر در آن‌جا را بسیار متأثر نمود؛ لذا پس از این مسأله، کلاس درس را تعطیل کردیم و به همراه طلبه‌ها شعارگویان به سمت حرم مطهر حضرت معصومه حرکت کردیم. به دنبال آن، حوزه‌ی علمیه‌ی قم درس‌های خود را تعطیل کرد و بازار قم یکپارچه تعطیل شد و روحانیون حوزه‌ی علمیه‌ی قم، مردم شریف، بازاریان و متدینین این شهر به عنوان اعتراض به این نطق ناروا و زبان‌درازی این افراد به امام در مدرسه‌ی فیضیه گرد آمدند و به خیابان‌ها ریخته و به تظاهرات گسترده‌ای دست زدند. البته، پلیس و عوامل رژیم به شدت با تظاهرکنندگان برخورد می‌کرد که در خلال آن تعدادی از دوستان بازداشت شدند. یکی از این برادران، آقای انصاری- مسؤول مؤسسه‌ی اسلامی قم- بود که ایشان در همان هنگامی که بازداشت شده بود، توسط مأمورین حکومت پهلوی به شهادت رسید. من نیز با رفتن به منزل مراجع و صحبت و پی‌گیری مسائل، مانند دیگر برادران ادای وظیفه نمودم.

بحث حکومت اسلامی

چند سال پس از تبعید امام خمینی به بورسای ترکیه، کتاب امر به معروف و نهی از منکر ایشان توسط عده‌ای از دوستان چاپ و تکثیر شد و در اختیار مردم قرار گرفت که همانا تکثیر این جزوه‌ی پربرکت به صورت یک اقدام ارزشمند تبلیغی بر علیه رژیم به کار گرفته شد. بنده هم

در آن زمان، به عنوان یک طلبه در توزیع و انتشار این جزوات و هم‌چنین فتاوای امام نقش داشتم. یادم است که آقای علامه در نزدیکی مدرسه‌ی دارالشفا کتاب‌فروشی داشت و بنده تعدادی زیادی کتاب حکومت اسلامی را از ایشان گرفتم که ضمن مطالعه و استفاده، آن‌ها را میان طلاب توزیع می‌کردم.

از سال ۱۳۴۸ بود که خبرهای مربوط به تدریس و بحث ولایت فقیه توسط امام خمینی در نجف اشرف از رادیو صدای روحانیت می‌شنیدیم. البته طلبه‌هایی هم که از نجف می‌آمدند به هر کیفیت خبرهای مربوط به این بحث را منتقل می‌کردند. در آن زمان، در ابتدا، متن‌های پیاده شده‌ی مباحث و صحبت‌های امام در خصوص ولایت فقیه و بعدها نوارهای متعدد آن نیز به دست ما رسید که در نهایت، این مباحث به صورت یک کتاب گردآوری و منتشر گردید؛ بنده نیز در آن شرایط این کتاب‌ها را در بسته‌های ۵۰تایی می‌گرفتم و به همراه دیگر طلبه‌ها به صورت‌های مختلف توزیع می‌کردیم. کتاب ولایت فقیه که خلاصه‌ی تحقیقات علمی و مباحث فقهی درس امام خمینی در دنباله‌ی سلسله درس‌های فقه ایشان در حوزه علمیه‌ی نجف اشرف بود، در داخل و خارج، خطوط کلی مبارزه ملت قهرمان ایران را برای نیل به یک حکومت ایده‌آل اسلامی روشن می‌ساخت و همه را در جریان نهضت امام خمینی قرار می‌داد.

یادم است در تابستان سال ۱۳۴۹ که در نجف‌آباد بودم، بحث ولایت فقیه و حکومت اسلامی به‌وسیله‌ی آیت‌الله منتظری مطرح می‌گردید، ایشان در آن زمان در کلاس‌های درس که صبح‌ها برقرار می‌کرد این مباحث را به عنوان یک درس حوزوی برای طلاب تشریح و تفسیر می‌نمود و از این به بعد بود که حتی در مراسم سیاسی و عبادی نماز جمعه‌ی نجف‌آباد نیز این موضوعات مطرح و مسائل مربوط به آن

پیگیری می‌شد. البته عوامل دستگاه پهلوی بعضی مواقع نسبت به این مسأله متعرض می‌شدند؛ ولی به هر کیفیت، شرایط به گونه‌ای بود که اختیار از دست آن‌ها خارج شده بود و این مباحث، تا حدودی آزادانه انجام می‌گرفت.

قابل ذکر است که بحث ولایت فقیه در حوزه‌ی علمیه‌ی قم بی‌سابقه نبود و در واقع، در حدود سال‌های ۱۳۳۵ و ۱۳۳۶ آیت‌الله گلپایگانی این بحث را مطرح کرده بود. این مبحث را حجةالاسلام صابری همدانی نوشته بود و یادم است بنده به همراه چند تن دیگر از طلبه‌ها از ایشان تقاضا کردیم که آن را تکمیل و بازنویسی نماید. البته پیش از آن به صورت یک جزوه منتشر شده بود. در ضمن مرحوم آیت‌الله بروجردی(ره) نیز آن را پیش از این مطرح کرده بود؛ ولی نه به گستردگی و ابعادی که حضرت امام خمینی(ره) ذکر کرده بودند. لذا مسأله‌ی ولایت فقیه بحثی بود که در حوزه‌ی علمیه‌ی قم زمینه قبلی داشته و حتی امام(ره) در صحبت‌های قبلی خود به صورت جسته و گریخته به آن اشاره کرده بود؛ به طور مثال آن‌جایی که ایشان در چند سال قبل از این مبحث در رساله‌ی تحریرالوسیله‌ی خود اشاره کرده که آیا خرید و فروش اسلحه به کفار یا غیرکفار در حال حرب به مسلمانان جایز است یا خیر؟ خود یک موضوع فقهی است و در این‌جا می‌گویند که این جزء اختیارات ولی فقیه است.

مسأله‌ی دیگری که در این رابطه باید ذکر کنم این بود که اگر چه شروع مباحث و درس‌های ولایت فقیه توسط امام در نجف اشرف بازتاب خوبی نداشت و مخالفت‌هایی با آن صورت گرفت؛ اما در قم مخالفتی با آن صورت نگرفت و اگر هم کسی ناراضی و نگران بود، آن قدر موقعیت و قدرت نداشت که به طور علنی مخالفت خود را اعلام نماید.

جشن‌های شاهنشاهی

از مسائلی که در این ایام مطرح بود، برگزاری جشن‌هایی بود که رژیم پهلوی به مناسبت‌های مختلف در کشور صورت می‌داد. جشن‌های تاجگذاری، جشن صدمین سال تولد رضاخان، جشن بیست و پنجمین و پنجاهمین سال سلطنت و هم‌چنین جشن‌های دوهزار و پانصد ساله، از جمله‌ی این جشن‌ها بود که از سال ۱۳۴۵ تا سال‌های ۱۳۵۱-۱۳۵۲ ادامه داشت. برگزاری این جشن‌ها درست در ایامی بود که فقر و پریشانی و بیکاری و بیماری، بی‌سروسامانی و جلب و ضرب، حبس و قتل روحانیون و دانشجویان و بازاریان مسأله‌ی روز بود. در ایامی که با قدرت ارتش و مأمورین ساواک و شهربانی ملت را سرکوب و مرعوب نموده در پناه حمایت آمریکا، نفس اکثریت مردم محروم ایران را در سینه‌ها خفه کرده بودند، تا توان هرگونه عکس‌العمل مخالف در مقابل خودسری‌ها و فرومایگی‌های شاه از آن‌ها سلب گردد. همین جشن‌ها و بازی‌ها و به هدر دادن سرمایه‌ی ملت، لحظه به لحظه بر نفرت مردم از شاه خودکامه می‌افزود و او را در سراشیب زوال و نابودی سوق می‌داد. در خلال برگزاری این‌گونه مراسم‌ها، یک مشت مفت‌خور خودفروخته و به اصطلاح معروف(بادمجان دور قاب‌چین) بودند که همیشه مبالغ هنگفتی از این هزینه‌ها را به جیب خود می‌زدند. در حقیقت، سوءاستفاده‌های مالی زیادی در این کارها صورت می‌گرفت و حاشیه‌نشینان و اطرافیان و عمال رژیم در جهت تثبیت و پر کردن جیب خود فعال بودند.

البته، رژیم برای این که خود را در جهان مطرح نماید این‌گونه فعالیت‌ها را با هزینه‌های بسیار هنگفتی بر ملت تحمیل می‌نمود و هر چند که این برنامه‌ها از پایگاه مردمی برخوردار نبود؛ ولی آن‌ها برای تثبیت موقعیت خود دست به چنین ولخرجی‌هایی از سرمایه‌ی مملکت

می‌زدند. باید توجه داشت که فقر و بدبختی در آن زمان در جامعه بیداد می‌کرد و شرایط اقتصادی و معیشتی مردم در فاصله سال‌های ۱۳۴۰ تا ۱۳۵۰ بسیار اسفناک بود و رفاه و عدالت اجتماعی و امکانات معیشتی زیادی در کشور وجود نداشت. به خصوص در سال‌های خشک‌سالی این روند تشدید گردید و به طور کلی، می‌توان گفت که یک فقر و تنگدستی عمومی کشور را فرا گرفته بود، و حال این که در چنین شرایطی رژیم پهلوی بخش عظیمی از امکانات و سرمایه‌های کشور را خرج چنین جشن‌هایی می‌کرد که در آن اسراف و تبذیر و حیف و میل اموال بیداد می‌کرد.

به دنبال چنین مسائلی بود که امام خمینی(ره) در انتقاد از اوضاع و شرایط آن روز سخن‌رانی و بیاناتی علیه آن ابراز نمودند و این‌گونه جشن‌ها را با توجه به شرایط اقتصادی و معیشتی بسیار ضعیف مردم، محکوم نمودند. این فرمایشات پس از مدتی در سطح وسیعی چاپ و در سراسر کشور پخش گردید. بدیهی است که علاقه‌مندان به امام(ره) در چاپ و نشر نامه‌ها و اعلامیه‌ها فعال بودند و بنده نیز در پخش آن حضور داشتم.(۱)

مجاهدان روحانی حوزه‌ی علمیه‌ی قم نیز با انتشار اعلامیه‌هایی علیه برگزاری این مراسم‌ها به پا خاستند و با بازگو کردن قانون‌شکنی‌ها، خودکامی‌ها و دیکتاتوری‌های شاه و برشمردن دردها و رنج‌ها و

---

۱. امام در سخن‌رانی خود به تاریخ اول تیر ۱۳۵۰هش اشاراتی به این موضوع داشتند و فرمودند: شاهنشاهی ایران از اولی که زاییده شده است تا حالا روی تاریخ را سیاه کرده است.... ما برای چه [چیز] سلاطین جشن بگیریم. این‌ها جشن دارند؟ مسلمین باید عزا بگیرند برای این طور حکومت‌ها...

(برای اطلاع بیش‌تر از سخن‌رانی امام در این زمینه نک: **کوثر**، ج اول، مجموعه سخن‌رانی‌های حضرت امام خمینی، مؤسسه تنظیم و نشر آثار امام خمینی، ۱۳۷۱، صص ۲۲۹-۲۵۳.)

گرفتاری‌های توده‌های محروم و ستمدیده‌ی ایران، مخارج سنگین و کمرشکنی را که رژیم شاه برای این مراسم‌های ارتجاعی و غیراسلامی صرف می‌کرد، محکوم کردند.

از این رو، به دنبال توزیع متن سخن‌رانی امام و صدور آن اعلامیه‌ها، حوزه‌ی علمیه‌ی قم بار دیگر مورد یورش سرکوب‌گرانه‌ی رژیم شاه قرار گرفت و ده‌ها نفر از مجاهدان روحانی، اساتید و طلاب را دستگیر و به تبعیدگاه‌ها و زندان‌ها گسیل داشتند. یادم است که در این زمان، به جهت این که حجةالاسلام سیدمحمود دعائی به عراق رفته بود، علمایی که به خاطر این مسأله زندانی شده بودند، برای این که به نحوی از چنگال دژخیمان رژیم رهایی یابند، چاپ و انتشار نامه‌ی امام و اعلامیه‌ها را به حجةالاسلام دعایی نسبت دادند.

علما و طلاب علاقه‌مند به امام در چنین شرایطی و با وجود چنین سوژه‌هایی که در کشور پیش می‌آمد، برای آگاهی دادن به مردم و به طور کلی روشنگری اذهان جامعه، جهت افشاگری علیه رژیم پهلوی به خوبی استفاده می‌کردند و لذا کم‌تر مشاهده می‌شد که مردم به معنای واقعی، در این‌گونه برنامه‌های حکومت پهلوی حضور داشته باشند. حتی آن‌ها تا آن‌جایی که می‌توانستند در مقابله با برگزاری این جشن‌ها عکس‌العمل نشان می‌دادند و عکس‌ها و پلاکاردهای تبلیغاتی مربوط به آن‌ها را پاره می‌کردند و هم‌چنین در روزنامه‌ها، اطلاعیه‌ها و سخن‌رانی‌های متعدد، این اقدام را زیر سؤال برده و محکوم می‌نمودند.

البته رژیم به هر نحو ممکن اقشار متعدد جامعه را از جمله، دانش‌آموزان، دانشجویان و بازاریان را مجبور می‌کردند که در چراغانی و تزئینات مربوط به این جشن‌ها شرکت کرده و در برگزاری آن با آن‌ها هم‌کاری و همراهی لازم را بکنند، هر چند که مردم در واقع، با آن‌ها

همراهی نمی‌کردند. البته مأموران و دستگاه‌های زیربط، برای خودشیرینی، گزارش‌هایی را مبنی بر شرکت و استقبال گسترده‌ی مردمی به مقامات بالاتر می‌دادند که چه بسا به هیچ وجه واقعیت نداشت.

در حوزه‌ی علمیه، قاطعانه در برابر این مسأله موضع‌گیری می‌شد و یادم است که تعبیرهای خود را در این زمینه به کار می‌بردند. از جمله می‌گفتند که این‌ها با این کارها جشن فاتحه‌ی اسلام را گرفته‌اند، و بنده هم به عنوان یک طلبه، به سهم خودم در کنار دیگر برادران اهل علم و به تعبیری «سربازان اردوگاه امام خمینی» در سخن‌رانی‌ها، مباحث مطرح شده و حین تحصیل و تدریس در همین راستا فعالیت می‌کردم و هم‌چنین در مباحثه‌ها و جلساتی که در این ایام در قم تشکیل می‌شد، اغلب حضور داشتم.

در این اوضاع و احوال، خودم هم در هر زمان و مکانی که فرصت می‌شد، برعلیه این مراسم‌ها سخن‌رانی می‌کردم. از جمله، هنگامی که به سروستان فارس رفتم، در چندین برنامه‌ی سخن‌رانی ـ که در آن‌جا داشتم ـ همواره برگزاری این جشن‌ها را مورد انتقاد قرار می‌دادم. یادم است در یکی از این سخن‌رانی‌ها گفتم به جای این که به درد مردم برسند و مشکلات مردم را حل کنند، استخوان‌های پوسیده ۲۵۰۰ ساله را توی سر مردم می‌زنند که: گیرم پدر تو بود فاضل از فضل پدر تو را چه حاصل. و گوشه‌هایی از جنایت‌های رژیم را برای مردم بازگو نمودم. بعد از این سخن‌رانی از طرف مأموران ژاندارمری این شهرستان مورد سؤال قرار گرفتم و ضمن تهدید به من گفتند که به چه مجوزی آمده‌ای و نظم این‌جا را برهم می‌زنی و چرا به حکومت و مقامات مملکتی توهین می‌کنی؟

من در جواب آن‌ها موضوع را خیلی ساده بیان کردم و طوری وانمود کردم که چیزی مهمی اتفاق نیفتاده است؛ ولی به هرحال انتقاد و حمله به

آن‌ها روشن بود، لیکن زیاد پی‌گیری نکردند و به اصطلاح کوتاه آمدند.

دو سال قبل از این در سال ۱۳۴۸ برای انجام برنامه‌های تبلیغاتی به شهرستان لار رفته بودم. در یکی از روزها که در آن‌جا سخن‌رانی کردم از طرف مأموران شهربانی احضار شدم و در حقیقت، مرا بازداشت کردند و در مدت کوتاهی که در بازداشت بودم، برخورد تندی با من صورت گرفت و ضمن بازجویی به من گفتند که چرا این حرف‌ها را در سخن‌رانی‌هایتان می‌گویی و موجب آشوب و اغتشاش در شهر می‌گردی؟

در آن زمان آقای حاج سیدعبدالعلی آیت‌اللهی وساطت کرده و به شهربانی تلفن زد که مرا آزاد کنند، در نتیجه‌ی آن‌ها ناچار شدند که پس از مدتی مرا آزاد کنند.

سرمایه‌داران آمریکایی و شهادت آیت‌الله سعیدی

هفت ماه پس از سفر محمدرضا شاه و فرح پهلوی به آمریکا در خرداد سال ۱۳۴۹، کنسرسیوم سرمایه‌گذاران آمریکایی به رهبری راکفلر[1]

---

۱. راکفلرها که در گذشته در رأس صنعت نفت آمریکا قرار داشتند، امروز تنها قریب به ۳/۵ میلیارد دلار ثروت خانوادگی دارند که اگر بین ۸۳ عضو این «کلان» تقسیم شود به هر راکفلر تنها حدود ۴۰ میلیون دلار می‌رسد. در دهه‌ی ۱۹۶۰ ثروت «کلان» کندی بین ۴۰۰ الی ۶۰۰ میلیون دلار ارزیابی می‌شد که در زمان خود پنجمین دودمان ثروتمند آمریکا پس از مورگان، پل گتی، هانت و هیوز بود. جان دیویسون راکفلر در «ریچفورد» واقع در ایالت نیویورک به دنیا آمد و در سال ۱۸۷۵ میلادی به اتفاق برادرش، «ویلیام راکفلر» (۱۹۲۲-۱۸۴۱) «شرکت نفت استاندارد»(استاندارد اویل کمپانی) را تأسیس کرد و چندی بعد کنترل نفت ایالات متحده‌ی آمریکا را در دست گرفتند. او در سال ۱۹۱۳ میلادی بنیاد «راکفلر» را تأسیس کرد. (سروش قربانی، ***دایرةالمعارف مشاهیر جهان***، هامون، تهران ۱۳۷۵، ص ۶۰۳، ***ظهور و سقوط سلطنت پهلوی***، مؤسسه‌ی مطالعات و پژوهشهای سیاسی ، ج۲، تهران، ۱۳۶۹، صص ۱۰۷-۱۰۶

وارد ایران شدند. البته مسأله سرمایه‌گذاری خارجی در ایران بحثی است که قبل و حتی بعد از انقلاب همواره در کشور بوده است و روشن است که ملت ما سابقه‌ی خوشی از استقراض خارجی نداشته و ندارد.

از زمان قاجاریه به بعد، هر وقت که سران مملکت به سراغ خارجی‌ها می‌رفتند در قبال استقراضی که می‌کردند امتیاز بسیاری از منابع کشور را به بیگانگان می‌دادند و چه بسا این پول‌های دریافتی را با بهره‌های قلابی بازپرداخت می‌نمودند و لذا این مسأله، یکی از نقاط ضعف و نکبت‌بار و ننگین کشور در طول ۱۵۰ سال گذشته است. در زمان حکومت رژیم مستبد پهلوی این روند هم‌چنان ادامه داشت و به دنبال دعوت شاه از سرمایه‌گذاران آمریکایی در سال ۱۳۴۹، تعداد ۳۵ نفر از آن‌ها در تهران گرد آمدند تا در زمینه‌ی صنعت مونتاژ، معادن، جهانگردی، تجارت، بازرگانی و نفت سرمایه‌گذاری کنند. گفته می‌شد که اغلب این سرمایه‌داران یهودی و میلیاردرهای معروف صهیونیست هستند. آن‌ها مدتی در تهران ماندند و با اعضای دولت و بخش‌های خصوصی که اغلب سرمایه‌داران و کارخانه‌داران یهودی و بهایی بودند به زدوبند پرداختند و پس از بستن قراردادها و نیل به مقصود به آمریکا برگشتند.

پس ازاین جریان، در حوزه‌ی علمیه‌ی قم، مساجد و منابر تهران سروصدا و مخالفت‌هایی با آن صورت گرفت و افرادی مانند مرحوم آیت‌الله سعیدی و آیت‌الله ربانی شیرازی و بسیاری دیگر به طور جدی به مبارزه با این مسأله برخاستند و در این خصوص، اعلامیه‌ها و سخنرانی‌هایی در مبارزه با آن توسط آن‌ها صورت گرفت. مرحوم سیدمحمدرضا سعیدی خود اعلامیه‌ای به زبان عربی خطاب به علما صادر کرد که به هوش باشند و به خاطر همین مبارزات گسترده‌ی ایشان در برابر سرمایه‌گذاری آمریکائی‌ها در ایران، در روز ۱۱ خرداد ۱۳۴۹

دستگیر و بر اثر شکنجه‌های وارده، ده روز بعد یعنی شب ۲۱ خرداد در زندان قزل‌قلعه شهید شد. پس از آن جنازه‌ی این بزرگوار را به قم آوردند و در قبرستان وادی‌السلام به خاک سپردند. بعد از این حادثه، علما و بزرگان قم اجتماع کردند و مجالس ختم و سوگواری به مناسبت شهادت ایشان در مدرسه‌ی فیضیه‌ی قم برگزار نمودند و در تهران نیز به همین صورت مراسم‌هایی گرفته شد. یادم است که در مراسم ختم مدرسه‌ی فیضیه آقای سیدمحمد کلانتر در رابطه با شخصیت آیت‌الله سعیدی سخن‌رانی نمود.

در آن زمان محور روحانیت نجف‌آباد با آیت‌الله عباس ایزدی بود. ایشان که هم دوره‌ی آیت‌الله مطهری بود، دارای شخصیتی ممتاز و شایسته و هم‌چنین از شاگردان برجسته‌ی امام(ره) محسوب می‌شد و از هر جهت دانشمند، فقیه، اصول‌دان و فلسفه‌دان و متخلق به اخلاق اسلامی بود و بنده همواره در نجف‌آباد پشت سر ایشان نماز می‌خواندم.

پس از رسیدن خبر شهادت آیت‌الله سعیدی به نجف‌آباد، ضمن صحبت و مشورت با آیت‌الله ایزدی قرار شد که به این مناسبت مراسمی برگزار شود. در آن زمان، ایشان گفت که من حاضرم در این مراسم سخن‌رانی کنم. لذا پس از این مسأله، بنده پیش‌نمازان دیگر مساجد نجف‌آباد را وادار کردم که همه به مسجد جامع این شهر بیایند که علما هم همگی هم‌کاری کرده و مردم را نیز جهت آمدن به این مسجد تشویق می‌کردند. در خلال برگزاری مراسم مذکور، آیت‌الله ایزدی در بین نماز مغرب و عشا در حدود سه ربع در خصوص مناسک، رسالت، ولایت، قضاوت پیغمبر و فقیه، مرجعیت امام و هم‌چنین در مورد آیت‌الله سعیدی سخن‌رانی نمود. یادم است که ایشان در این سخن‌رانی تعبیر خاص و شیرین محلی را به کار بردند و گفتند که «دیگران پوزشان می‌چاد»؛ یعنی

دهانشان کوچک‌تر از این مطلب است و در شأن آن‌ها نیست و این فضولی به آن‌ها نیامده است. معنی آن این بود که شاه و عواملش نباید در این امر دخالت کنند و در صلاحیت آن‌ها نیست.

پس از این ماجرا، ایشان توسط ساواک اصفهان دستگیر و مورد اذیت و آزار قرار گرفت و در نهایت هم وی را به زابل تبعید نمودند و به دنبال آن آیت‌الله خزعلی و آیت‌الله صلواتی را نیز در همین رابطه دستگیر و به زابل تبعید نمودند. البته در زابل مرحوم حجةالاسلام والمسلمین آقای حسینی زابلی،[۱] پناه و پایگاه خوب و گرانقدری بود که با آغوش باز از علما و بزرگان و تبعیدیان پذیرایی می‌نمود و خود ایشان جز عناصر تأثیرگذار در منطقه بود که با عشق و ایمان با مبارزان همراهی و هم‌کاری داشت.

---

۱. وی در جریان بمب‌گذاری منافقین در مقر حزب جمهوری اسلامی در ۷ تیر ۱۳۶۰ به شهادت رسید. (راوی)

فصل چهارم

جریان‌های سیاسی و فرهنگی در حوزه

کتاب شهید جاوید

آقای صالحی نجف‌آبادی از اساتید حوزه‌ی علمیه‌ی قم و نویسنده‌ی کتاب شهید جاوید است. ایشان در زمینه‌ی تاریخ و تفسیر، استاد و صاحب‌نظر بود و در همین حوزه، رسائل، مکاسب، کفایه و مباحث دیگری را تفسیر و تدریس می‌کرد. آقای صالحی نجف‌آبادی علاوه بر کتاب شهید جاوید، چند کتاب دیگر نیز داشت که کتابهای پرتویی از جمال انسانیت و تفسیر سوره‌ی شریف یوسف از جمله‌ی آن‌ها است. این کتاب‌ها با قلم روان و زیبا تنظیم شده و برای خواننده جذاب بود. قلم بسیار توانای او و مقالاتش در مکتب اسلام و تشیع، علاقه‌مندان و خوانندگان بسیاری داشت و از نظر اخلاقی و شخصیتی انسانی زاهد و قانع و شب‌زنده‌دار می‌باشند.

کتاب شهید جاوید که آقای صالحی نجف‌آبادی نوشته بود، در ابتدا تحت عنوان دیگری به نام مرد صلح و دفاع خونین بود. در آن زمان، با توجه به این که مقداری از مکاسب را در خدمت ایشان خوانده بودم و به اعتبار ارتباطی که در مدرسه‌ی فیضیه با وی داشتم، این کتاب را که با قلمی شیوا و خطی زیبا نوشته بود به من داد تا آن را مطالعه کنم. البته بعد از مشورت و نظرخواهی در مورد این کتاب و چه بسا پس از مطرح شدن بحث ولایت فقیه توسط امام خمینی(ره) زمینه‌ای فراهم شد تا عنوان آن تغییر کند، و حتی در محتوای کتاب که در حقیقت جریان کربلا و حماسه‌ی امام حسین(ع) در تاسوعا و عاشورا را به صورت یک جریان

دفاعی مطرح کرده بود، تغییراتی حاصل شود.

این کتاب پس از چند بار بازنویسی و تغییر در محتوای آن در نهایت، تحت عنوان کتاب شهید جاوید منتشر شد. کتاب شهید جاوید از این جهت که قیام امام حسین را تجزیه و تحلیل کرده بود و تحت عنوان یک بحث طلبگی مطرح شده بود، بسیار جالب و قابل تقدیر بود. این امر فقط یک بحث و نقد تاریخی نبود، بلکه بحث نقد و ارزیابی آن موضوع به عنوان یک قیام، انقلاب با تمام ابعاد و ماهیت، اهداف و علل و نتایج آن بود.

کتاب شهید جاوید، در حقیقت به دنبال این بود که نشان دهد امام حسین(ع) برای تشکیل حکومت اسلامی قیام نمود و هر چند که محتوای آن با مبحث امر به معروف و نهی از منکر منافات نداشت؛ اما از عبارت‌ها و محتوای این کتاب این‌گونه استنباط می‌شد که امام حسین(ع) که هدف تشکیل حکومت اسلامی را تعقیب و در مسیر مبارزه با منکر حرکت کرده از سرنوشت خود که شهادت بود خبر نداشته است. و واقع امر به این صورت بوده که امام حسین برای شهادت، قیام و انقلاب نکرده است. لذا با توجه به این که ذهنیت عمومی بر این استوار بود که امام حسین(ع) برای شهادت قیام کرده و در حقیقت همین شهادت رمز موفقیت و اعتلای انقلاب، اسلام و عزت و بیداری مسلمانان محسوب می‌شود؛ با مطالعه‌ی این کتاب حدس زده می‌شود که امام نمی‌دانست شهید می‌شود و یا در اصل برای شهادت قیام نکرده است. در آن زمان در رابطه با این موضوع که این بحث با علم امام منافات ندارد از مرحوم سید مرتضی و دیگران استشهاد شده بود.

منتها باید توجه داشت که علم امام در این مورد کلی بوده و تطبیق آن با موارد و مصادیق به یک زمان خاص بر می‌گشت؛ یعنی از زمانی که حربن

یزید ریاحی جلو امام حسین(ع) را گرفت و از آن‌جایی که آن بزرگوار ناچار شدند تحت شرایط و تحولاتی که در کوفه به وجود آمده بود، مسیر خود را تغییر دهند، خبرهایی که پیامبر اسلام(ص) در خصوص شهادت امام حسین در کربلا داده بود محقق می‌گردد.

عکس‌العمل علما

محتوای این کتاب از زاویه‌ی تشکیل حکومت اسلامی و نیز زاویه‌ی علم امام در آن زمان بحث‌های بسیاری را در حوزه‌ها به‌خصوص حوزه‌ی مقدسه‌ی علمیه‌ی قم برانگیخت. دو گروه در این ماجرا نگرانی داشتند، یک قشر توده‌ی مردم، طلاب، واعظان و مداحان بودند که تفکر، ذهنیت، تبلیغ و ترویج آن‌ها در این مسیر بود که امام حسین(ع) برای شهادت قیام نموده است و یک قشر دیگر هم تعدادی از علما و بزرگان دین بودند که این بحث را از این نظر که قیام امام حسین فقط برای تشکیل حکومت بوده، زیاد دنبال نمی‌کردند و لذا این موضوع را با حساسیت بیش‌تری پی‌گیری می‌کردند.

یک مسأله که باید به آن اشاره شود این است که قیام و هدف امام حسین بحثی است که شهید مطهری(ره) و علما و مراجع دیگر هر کدام درباره‌ی آن جزوات و کتاب‌هایی نوشته‌اند؛ اما این‌که این مسأله به صورت یک بحث مدرسه‌ای، حوزوی و حتی کلاسیک و علمی مورد نقد و بررسی قرار گیرد، واقعاً کاری قابل تقدیر بود.

انتشار این کتاب سر و صدای زیادی را ایجاد نمود و بزرگان، اساتید حوزه و شخصیت‌های مذهبی در برابر آن موضع‌گیری کردند؛ از جمله آیت‌الله یوسف صانعی که از مراجع قم می‌باشند، کتابی را تحت عنوان شهید آگاه در مقابل کتاب شهید جاوید نوشت و چند تن دیگر از علما و

مراجع در همان زمان درباره‌ی جریان قیام امام حسین و نهضت عاشورا کتب و جزواتی به رشته‌ی تحریر در آوردند که بسیاری از آن‌ها تا حدودی به کتاب شهید جاوید معترض شده بودند. البته بعضی‌ها با ادب و رعایت بیش‌تری برخورد می‌کردند و بسیاری هم موضع تندی را اتخاذ می‌کردند. طبیعی است که این مسأله در توده‌ی مردم و بخصوص منبری‌ها، خطبا و مداحان یک مقدار بیش‌تر ایجاد تشنج نموده بود و در آن زمان تعدادی به ولایتی و طرفداران ولایت معروف شدند. در این میان، کسانی که تا حدودی متحجر و دارای گرایش‌های خشکی بودند و نسبت به هر نوع بحث و ارائه‌ی نظر تردید و حساسیت داشتند به این مسأله دامن می‌زدند و عوام را تهییج می‌کردند.

این کتاب دارای یک ویژگی بود که چه بسا همین مسأله موجب تحریک بیش‌تر و موضع‌گیری در برابر آن شده بود و آن ویژگی این بود که دو تقریظی که در اول کتاب آمده بود از آن دو تن از اساتید بزرگ حوزه‌ی علمیه‌ی قم یعنی آیت‌الله منتظری و آیت‌الله مشکینی بود. آن دو شخصیت بزرگوار در آن زمان در طرفداری از حضرت امام خمینی(ره) و وابستگی به نهضت و انقلاب به‌طور کامل شاخص بودند و آقای صالحی نجف‌آبادی(نویسنده کتاب) نیز خود جزء شاگردان و طرفداران امام محسوب می‌شد و حتی هر سه نفر آن‌ها جزء امضا کنندگان اعلامیه‌ی دوازده نفری مرجعیت امام بودند.

این‌جاست که مشاهده می‌شود که انگیزه‌ها و مسائل دیگری در موضع‌گیری نسبت به انتشار کتاب مذکور دخیل می‌شود و مسائل مربوط به مرجعیت امام مطرح می‌گردد و در نهایت نیز پای ساواک و عوامل رژیم

به میان کشیده می‌شود.[۱] به هر حال، با توجه به این‌که در آن زمان نیز میان طرفداران مرجعیت امام خمینی(ره) و طرفداران مراجع دیگر اختلاف نظرهایی وجود داشت، انتشار کتاب شهید جاوید با این ویژگی که ذکر شد، دست آویز خوبی برای مخالفان مرجعیت امام بود که نسبت به آن و در نهایت در مقابل مرجعیت ایشان موضع‌گیری کنند. البته بعضی از افراد به واقع «قربةالی‌الله» و به خاطر انگیزه‌های دینی و شرعی و به‌طور مثال به سبب این‌که از نظر آن‌ها مسلمات مذهب شیعه زیر سؤال رفته، نسبت به این کتاب موضع‌گیری می‌کردند و بعضی نحوه‌ی بحث، تبلیغ، برخورد و موضع‌گیری آن‌ها فرق می‌کرد و حساسیت آن‌ها به خاطر مسأله‌ای دیگر بود.

در این شرایط بود که مسأله‌ی اصلی جامعه، در حقیقت به یک مسأله‌ی فرعی تبدیل شد؛ لذا از این جنجال‌آفرینی و غوغاسالاری‌ها، دشمن به خوبی استفاده می‌کرد و دوستان نادان، چه بسا، در این زمینه راه را برای آن‌ها هموار می‌کردند و ساواک هم در خلال این مسأله اهداف دیگری را دنبال می‌کرد و سعی می‌کرد که با دامن زدن به این اختلافات، مردم را با این قبیل مسائل سرگرم کنند تا زمینه‌ی مخالفت با خود آن‌ها را به صورتی از بین برده یا کم کنند.[۲] همانا یکی دیگر از اهداف رژیم

---

۱. متأسفانه در زمان حال نیز این مسائل کم و بیش وجود دارد و آن‌جایی که در بعضی مسائل پای مراجع به میان کشیده می‌شود و ضمن بروز اختلاف و موضع‌گیری‌هایی در این رابطه، مسائل تلخی برای جامعه به وجود می‌آید که گاهی دشمنان از این فرصت بیش‌تر سوء استفاده می‌کنند.(راوی)

۲. انتشار کتاب شهید جاوید نوشته شیخ نعمت‌الله صالحی نجف‌آبادی و وقایع پیرامون آن در حوزه‌ی علمیه‌ی قم درگزارش ساواک چنین آمده است:

«در سال ۱۳۵۰ کتابی تحت شهید جاوید توسط یکی از روحانیون افراطی چاپ و منتشر گردید. در این کتاب مؤلف پیش‌بینی‌های حسین‌بن علی را در مورد وقایع کربلا را با اقامه‌ی

به‌خصوص بعد از رحلت مرحوم آیت‌الله محسن حکیم(ره) این بود که مرجعیت امام(ره) را زیر سؤال ببرند و از تمرکز و محوریت مرجعیت ایشان جلوگیری نمایند. در واقع، می‌خواستند با مطرح کردن کسانی مانند آقای شریعتمداری یا مرحوم آیت‌الله خوانساری، مانع از این مسأله شوند که ملت یک‌پارچه به مرجعیت امام نظر داشته باشند که البته با توجه به این شرایط، آن‌ها تا حدودی هم به اهدافشان می‌رسیدند. لذا ما باید از این تجارب برای حال و آینده‌ی خود استفاده کنیم. همین‌طور که امیرالمؤمنین(ع) در غرر و دُرر[1] می‌فرماید: «یُستدلُ علی ادبار دول باربع تصییع الاصول و التمسک با الفروع و تاخیر الافاضل و تقدیم

دلایلی غیرمنطقی قلمداد و عنوان داشته بود که شهادت حضرت حسین‌بن علی بدون وقوف قبلی آن حضرت صورت گرفته است. متعاقب انتشار کتاب فوق آیت‌الله گلپایگانی تبلیغات را علیه کتاب مذکور آغاز کرد که در نتیجه، عده‌ای از طرفداران [امام] خمینی در منزل وی اجتماع و نسبت به او اعتراض کرده و شعارهایی علیه او دادند و از همان زمان این دو جناح فعالیت‌هایی را علیه یکدیگر انجام دادند تا این که روز ۱۳۵۲/۳/۲۱ یکی از نزدیکان آیت‌الله گلپایگانی توسط طرف مخالف مضروب و روز ۵۲/۳/۲۹ در نتیجه تشدید اختلافات طرفین سیدمهدی گلپایگانی فرزند آیت‌الله گلپایگانی از طرف چند تن از افراد همان جناح در مدرسه‌ی خان قم مورد اهانت قرارگرفته و هنگامی که جناح مذکور قصد مضروب نمودن وی را داشته‌اند یکی از طلاب علوم دینی به جانبداری وی برخاسته و در نتیجه زدوخوردی بین دو نفر از طرفین به وقوع پیوسته و عمامه‌ی سیدمهدی گلپایگانی به زمین افتاده است.» (***ساواک و روحانیت***، دفتر ادبیات انقلاب اسلامی، ج ۱، حوزه‌ی هنری سازمان تبلیغات اسلامی، تهران ۱۳۷۱، ص ۸۴)

۱. کتاب غرر و درر کتابی است گران‌سنگ در حدیث که در حدود ۶۵۰ سال قبل توسط مرحوم آملی جمع‌آوری شده است. این کتاب مشتمل بر یازده هزار کلمه از سخنان گهربار امیر مؤمنان علی بن ابیطالب است که به ترتیب حروف الفبا جمع‌آوری شده است. این مجموعه‌ی ارزشمند در دوره‌ی سلطنت صفویه توسط عالم شیعی مرحوم محقق خوانساری ترجمه شد. البته ترجمه‌های دیگری از آن در دست است که می‌توان به ترجمه آقا شیخ علی انصاری اشاره کرد.(راوی)

الاراذل».[۱]

با توجه به این‌که در مقدمه‌ی کتاب شهید جاوید دو تقریظ آیت‌الله منتظری و آیت‌الله مشکینی آمده بود، موضع آن‌ها پس از بحث‌ها و مسائلی که در مورد این کتاب پیش آمده بود تا حدود زیادی ثابت بود؛ زیرا که می‌گفتند که اگر تقریظمان را پس بگیریم، این مسأله مفهوم دیگری نیز خواهد داشت و چه بسا پس از این کار این‌گونه تلقی می‌شود که مراجع به مسائل دیگر به طور مثال در مورد مرجعیت امام دچار اشتباه شده‌اند و با توجه به این شرایط برای آن‌ها به طور واضح روشن بود که قضیه‌ی مخالفت با کتاب شهید جاوید برای مخدوش نمودن شخصیت طرفداران امام خمینی و در واقع برای در انزوا قرار دادن جریان نهضت امام صورت می‌گرفت؛ لذا اگر آن‌ها در این خصوص موضع منفی می‌گرفتند چه بسا کارهای دیگرشان نیز تحت الشعاع آن قرار می‌گرفت.

مهدی هاشمی

مهدی هاشمی که یکی دو سال از من بزرگ‌تر بود به همراه برادرش هادی هاشمی که داماد آقای منتظری بود در سال‌های ۱۳۴۲ و ۱۳۴۳ در مدرسه‌ی حجتیه، حجره داشتند و در این مدرسه مکاسب و درس‌های طلبگی می‌خواندند.

در سال ۴۶-۱۳۴۵ بود که ایشان را به خدمت سربازی بردند و پس از سربازی بود که کم‌کم لباس روحانیت را کنار گذاشت و دیگر تحت عنوان

---

۱. زوال (و از بین رفتن) دولت‌ها به چهار چیز استدلال می‌گردد: امور اساسی را رها کردن و به کارهای فرعی پرداختن و دانشمندان را به حاشیه راندن و بی‌شخصیت‌ها را جلو انداختن. (ر.ک. به: مصطفی اسرار، ***برگزیده‌ی غررالحکم و دررالحکم*** پرتوی از کلمات گهربار امام علی(ع)، نشر چوگان، تهران، ۱۳۷۷، ص ۱۶۶)

روحانی فعالیت نمی‌کرد پس از این جریان به محل تولد خود، قهدریجان[۱] رفت و با توجه به شرایط ویژه و خصوصیات مردم این منطقه، تعدادی از جوان‌ها را دور خودش جمع کرد و به عنوان یک جریان حزب‌الهی با آن‌ها هم‌کاری، هم‌فکری و راجع به مسائل مختلف بحث می‌کرد. وی هم‌چنین، جریانی تحت عنوان «گروه الله اکبر» را به وجود آورده بود. وی از نظر معارف دینی تا حدود زیادی به اصول و مبانی پای‌بند نبود؛ حال شاید در ابتدا دارای گرایش‌های دینی قوی بود؛ ولی رفته رفته تحت شرایط و فضای آن روز قرار گرفت و چه بسا با گرایش به روشن‌فکری و اندیشه‌های نو، دین را بر مبنای ذوقیات و سلیقه‌های افراد توجیه می‌کرد. به هر حال، تجزیه و تحلیل ریشه‌ی فکری، اعتقادی، سیاسی، اخلاقی و اجتماعی این جریان از این نظر که علت گرایش‌های انحرافی آن‌ها مشخص شود، بسیار مفید است. با توجه به این‌که خودم در سال‌های ۴۳ـ۱۳۴۲ در مسجد امام حسن عسکری با عده‌ای از آن‌ها در محضر آیت‌الله منتظری بیع و مکاسب می‌خواندیم با افکار و فعالیت‌های آن‌ها تا حدودی آشنایی داشتم. آن‌ها در آن زمان، روی اجتهاد به رأی خودشان، حادثه‌ی مربوط به مرحوم شمس‌آبادی[۲] را به وجود آوردند.

---

۱. بخشی مربوط به منطقه‌ی لنجان استان اصفهان (راوی)

۲. آیت‌الله سیدابوالحسن موسوی شمس‌آبادی که از آیات مورد احترام مردم اصفهان بود، روز ۵۵/۱/۱۸، هنگامی که به اتفاق همسرش برای برگزاری نماز صبح عازم مسجد بوده یک دستگاه اتومبیل پیکان سفید رنگ که دو نفر سرنشین داشت، در مقابل وی توقف و به عنوان رساندن آیت‌الله به مسجد او را سوار اتومبیل نمود و با به جای گذاردن همسر او از محل دور و نامبرده را داخل اتومبیل خفه کرده و جسدش را در نزدیکی همایونشهر اصفهان در کنار جاده انداخته‌اند. قتل نامبرده در محافل و مجامع مذهبی انعکاس وسیعی یافت و به همین جهت مدارس علوم دینی و بازار شهر اصفهان تعطیل گردید و در تشییع جنازه و مجالس ترحیم و شب هفت درگذشت وی عده‌ی کثیری از اهالی شهر اصفهان و شهرهای اطراف آن شامل هیأت‌ها و دستجات مذهبی شرکت کردند. هم‌زمان با اقدامات دادسرای شهرستان

آنها مرحوم شمس‌آبادی را ربوده و ایشان را به طرز فجیعی به شهادت رساندند. به دنبال آن نیز حوادث دیگری توسط آن‌ها تکرار شد. از جمله حادثه‌ی مربوط به قتل حشمت و فرزندانش و نیز کشتن شیخ صفرعلی از جمله اقدامات وحشیانه‌ی آن‌ها به شمار می‌رود و چه بسا اگر در آن زمان موضع‌گیری قاطع حضرت امام(ره) نبود شاید بسیاری از این جریانات و حوادث در بوته ابهام می‌ماند و یا حوادث دیگری تکرار می‌گردید.

این اقدامات غلط و زشت آن‌ها نمی‌توانست هیچ مجوز عقلی، شرعی، دینی، سیاسی یا اجتماعی داشته باشد و در همان برهه از زمان دشمنان از همین سوژه‌ها، بسیار خوب استفاده کردند که در نهایت باعث گردید ساواک نیز وارد ماجرا گردد و در حقیقت، از این مسأله در جهت ترور شخصیت‌ها، ایجاد تنش و اختلاف در جامعه و روحانیت، تضعیف جبهه‌ی مبارزه با طاغوت، سرگرم نمودن علما و توهین به امام و روحانیت

اصفهان برای شناسایی و دستگیری قاتلین آیت‌الله شمس‌آبادی، ساواک نیز همکاری‌هایی را با دادسرا آغاز نمود و از جمله به دادسرای مذکور توصیه نمود تلاش خود را در این زمینه متوجه تعدادی از اهالی قریه قهدریجان از توابع شهرستان نجف‌آباد که از مذهبیون افراطی طرفدار خمینی بوده و در مورد کتاب شهید جاوید اختلافاتی با مقتول داشته‌اند بنماید. با اجرای این توصیه ۲۲ نفر از اهالی قریه مذکور را بازداشت و تحقیقات لازم را از آن‌ها به عمل آمد، لیکن به نتیجه‌ای نرسید. ساواک با اطلاعات بیش‌تری که از طرق دیگری به دست آورده بود متوجه شد که این احتمال واقعیت دارد و قتل به وسیله‌ی عناصر مذکور به وقوع پیوسته است در نتیجه مستقیماً وارد عمل شد و روز ۲۵۳۵/۲/۲۱(۱۳۵۵) دو نفر از عناصری راکه در قتل آیت‌الله شمس‌آبادی دخالت مستقیم داشته دستگیر نمود. افرادی که دستگیر شدند عبارت بودند از محمدحسین جعفرزاده دانشجوی سال دوم رشته زمین‌شناسی دانشگاه اصفهان و محمد اسماعیل ابراهیمی مکانیک به اتفاق اسدالله شفیع‌زاده نفت فروش. ساواک در گزارش خود می‌نویسد: در ادامه‌ی تحقیقات سه نفر فوق‌الذکر اعتراف نمودند چون آیت‌الله شمس‌آبادی را مخالف اصلی کتاب شهید جاوید و عامل ارتجاع می‌دانستند او را به قتل رسانده‌اند.

(***ساواک و روحانیت***، پیشین، ج ۱، صص ۱۵۴-۱۵۵)

و ده‌ها فاکتور دیگر استفاده نمایند. لازم است که این مسأله را در اسناد و مدارک مربوط به ساواک به طور کامل بررسی، تجزیه و تحلیل کرد تا مشخص شود که این حادثه‌ی دل‌خراش که به خاطر جهالت، حماقت و خیانت عده‌ای صورت گرفت به چه صورتی بوده است.

چه بسا ممکن است افرادی که این اعمال را انجام دادند به غلط توجیه شده و به اصطلاح به اشتباه در دام افتاده باشند، اما به هر صورت، باید دید که ساواک تا چه حدی در این حوادث نقش داشته است؟ البته باید گفت که بعید است که محرک اصلی آن‌ها در به وجود آمدن این جریانات ساواک بوده باشد و ساواک در مرحله‌ی بعد وارد ماجرا شده است. اصل این فکر که بروند شخصیت‌هایی مانند مرحوم شمس‌آبادی، مرحوم شیخ صفرعلی و دیگران را بکشند و در حقیقت، با برخورد حذفی خیال کنند که توفیق حاصل شود، از طرف ساواک نمی‌توانسته باشد؛ اما چیزی که مشخص است این بود که ساواک به هر کیفیت، این مسأله را پیگیری کرد و بر آن سوار شد و در خلال این جریان توانست در داخل و خارج از کشور به نفع خود و برای نشان دادن اقتدار خویش و نیز تضعیف جبهه‌ی مبارزات به تبلیغات گسترده‌ای دست بزند. آن‌ها، در واقع می‌خواستند تا مدت‌ها ملت ایران به‌خصوص مردم، علما و روحانیون استان اصفهان و قم را با این موضوع سرگرم نمایند.

در خصوص اظهارات مختلفی که گفته می‌شد مهدی هاشمی، مرحوم شمس‌آبادی را به خاطر توهین به امام خمینی(ره) و نیز مخالفت با کتاب شهید جاوید کشته است، باید عرض کنم که مرحوم شمس‌آبادی مروج مرحوم آیت‌الله خویی و نماینده‌ی ایشان محسوب می‌شد و پیدا بود که با آن کیفیت نماینده‌ی امام نبود؛ ولی به این صورت نیز نبود که ایشان نسبت به حضرت امام(ره) بی‌مهری کند و در حقیقت، شخصیت امام

خمینی(ره) در نزد مرحوم شمس‌آبادی و دیگر بزرگان اصفهان همچون مرحوم آقای خادمی، مرحوم شیخ علی قدیری کفرانی، مرحوم شیخ عبدالجواد، مرحوم سدهی، مرحوم آقای فیاض و مرحوم شیخ عباسعلی ادیب، شخصیتی کم نظیر بود. البته بعضی می‌گفتند که از نظر تقلید آیت‌الله خویی اولی است و تقلید از ایشان را سفارش و توصیه می‌کردند.

بنابر این جوّ غالب در اصفهان تقلید از مرحوم آیت‌الله خویی بود؛ ولی در عوض جوّ غالب در نجف‌آباد تقلید از حضرت امام(ره) بود و با توجه به این اوصاف نمی‌توان گفت که مرحوم شمس‌آبادی نسبت به حضرت امام توهین کرده است؛ هر چند ممکن است که در بعضی موارد حرفی که نشان‌دهنده کم مهری یا بی‌مهری بود گفته باشد و چه بسا افرادی مثل مهدی هاشمی جهت توجیه کار خود گفته‌اند که وی نسبت به امام بی‌مهری می‌کرد. این مسأله قابل ذکر است که مهدی هاشمی نیز تا آن حد صادق و قابل اعتماد نبود که بتوان تمام حرف‌هایش را پذیرفت و حتی اگر هم مرحوم شمس‌آبادی گفته باشد که امام خمینی را نسبت به آیت‌الله خویی قبول ندارد، نمی‌تواند مجوزی برای کشتن وی باشد و شاید این طرز تفکر و اندیشه نیز در بعضی از شاگردان آیت‌الله خویی بود و حتی الان هم ممکن است که خیلی‌ها باشند که بگویند آیت‌الله خویی از نظر فقاهت ید طولایی داشته است. به هر حال، این مسأله باید به طور دقیق بررسی شود که چرا و در چه شرایطی این تفکر و اندیشه برای مهدی هاشمی مطرح می‌شود که به این راحتی دست به قتل و آدم کشی بزنند و چه عواملی دست به دست هم می‌دهد تا این اندیشه عملی شود و این تفکر غلط و ناروا به عنوان یک فکر و برنامه مورد توجه «هدفیون»[1] قرار

---

۱. گروه هدفیون باند مهدی هاشمی و طرفداران او بودند.(راوی)

گیرد و دست به اعمال خشونت‌آمیز و ضد اسلامی بزنند.

باید گفت تا وقتی که او در حوزه بود این‌گونه بحث‌ها مطرح نبود، پس از سربازی و هنگامی که مسیرش از حوزه جدا شد، افکار و نوع القائاتش در مسیر این اندیشه قرار گرفت. به هر حال، هر چه علل بعید آن بیش‌تر بررسی شود ممکن است مسائل بیش‌تری در این خصوص روشن گردد. لذا می‌توان علل این گرایش‌ها را در حوادث و جریانات دهه سی و چهل کشور مانند جریانات منافقین، نهضت آزادی، لیبرال‌ها و غیره جستجو کرد و چه بسا ممکن است هر کدام از این گروه‌های داخلی و حتی جریانات خارجی مانند جاسوسان اسرائیلی، وابستگان به آمریکا و فراماسونرها به طور غیر مستقیم در این حوادث نقش داشته باشند.

در آن ایام شهادت مرحوم آقای شمس‌آبادی یک تحول عظیمی را در میان مردم اصفهان به‌وجود آورد. مراسم تشیع جنازه‌ی ایشان با عظمت و شکوه خاصی در این شهر برگزار گردید. مردم در آن زمان، در وهله‌ی اول بسیار شوکه شده بودند و به هیچ وجه فکر نمی‌کردند که یک باند و گروهی به طرفداری از مهدی هاشمی این حادثه را به وجود آورده باشد و حتی خیال می‌کردند که این کار نیز توسط ساواک صورت گرفته و می‌خواهند که آن را به گردن دیگران بیندازند. در هر صورت، مردم اصفهان نسبت به این حادثه موضع‌گیری قاطعی اتخاذ کردند. این حادثه، مدت‌ها در پرده‌ی ابهام بود تا این‌که ساواک پس از مدت‌ها پی‌گیری مسببان این کار را شناسایی کرد و لذا با سر و صدای زیادی در روزنامه‌ها اعلام کردند که گروهی به نام «الله‌اکبر» این اقدام را کرده‌اند.

اصلاح حوزه

پس از رحلت مرحوم آیت‌الله بروجردی(ره)، یک بحث جدی تحت

عنوان «اصلاحات ساختاری در حوزه» مطرح شده بود و در همان ایام، کتابی به نام روحانیت و مرجعیت که از کتاب‌های بسیار پر مایه و با ارزش است توسط چند تن از اندیشمندان، صاحب‌نظران و شخصیت‌های برجسته‌ی عالم تشیع و روحانیت نوشته شد که در رأس این نویسندگان، مرحوم استاد علامه طباطبایی(قدس سره الشریف) و استاد شهید مطهری(ره) قرار داشتند.[۱]

این دو بزرگوار از همان ابتدا در اندیشه‌ی اصلاح حوزه بودند و می‌خواستند که حوزه با توجه به نیازها و ضرورت‌های زمان حرکت کند و بتواند پاسخگوی نیازها، تحولات جامعه و دنیا در عرصه‌ی اطلاعات فرهنگی، سیاسی، اجتماعی و مسائل دیگر باشد و به صورتی نباشد که در این مسائل در جا بزنند و در اصطلاح مرتجع و واپس‌گرا باشد؛ بلکه باید بتوان در چنین مکان فرهنگی و مذهبی با بینش، فقاهت و تفکر درست در جهت توسعه و گسترش معارف اسلامی نقش به‌سزایی ایفا کرد.

بنابر این این اندیشه از همان ابتدا در کتاب مرجعیت و روحانیت تبلور پیدا کرد که خوشبختانه بعدها نیز با شروع نهضت امام و روحانیت و در مسیر انقلاب بحث اصلاح حوزه هم‌چنان راه خود را ادامه دادو در این راستا بسیاری از ارادتمندان و علاقه‌مندان به حضرت امام(ره) در طیف‌ها و گروه‌های مختلف مانند جامعه‌ی مدرسین، جامعه‌ی روحانیت و غیره فکر اصلاحات حوزه را به صورت‌های گوناگون دنبال می‌کردند. از جمله‌ی کسانی که در آن زمان در این جریان فعالیت و تلاش گسترده‌ای را

---

۱. این کتاب با مشخصات زیر چاپ شده است: استاد مرتضی مطهری و دیگران، **بحثی در مورد مرجعیت و روحانیت**، شرکت سهامی انتشار، تهران ۱۳۴۴

جهت ارتقاء سطح علمی حوزه انجام داد مرحوم شهید بهشتی(ره) را می‌توان نام برد که به همراه شخصیت‌های دیگری از جمله آیت‌الله مصباح یزدی، آیت‌الله جنتی، شهید قدوسی و مرحوم آیت‌الله ربانی شیرازی (ره) با اقدامات و برنامه‌ریزی‌های علمی برای طلاب در مدارسی همچون مدرسه‌ی حقانی، مدرسه‌ی آیت‌الله گلپایگانی این اندیشه را تا حدودی اجرا می‌کردند. به حمدالله امروزه شاهد ثمرات فداکاری‌های آن‌ها در این زمینه هستیم.

البته فعالیت و برنامه‌ی مکتب‌های دیگری مانند مکتب نرگس، جامعه‌ی الزهرا ـ که دارالتوحید مربوط به خواهران بود ـ و نیز مدرسه‌ی کرمانی‌ها بسیار ارزشمند و قابل توجه بود. علاوه بر این، جو عمومی حوزه‌ی مقدسه‌ی علمیه‌ی قم به تبع اساتید برجسته‌ای مانند آیت‌الله مشکینی، آیت‌الله منتظری، آیت‌الله ربانی شیرازی، آیت‌الله خزعلی و امثالهم نیز چنین شرایطی را داشت و هر کدام با تدریس و تفسیرهای عالمانه‌ی خود در هدایت و پیشبرد اهداف و جریانات کلی حوزه نقش داشتند. یادم است که از سال ۱۳۵۳ به بعد که ارتباط شهید مطهری(ره) و شهید بهشتی بار دیگر با حوزه برقرار شده بود، مطالب تدریس و بحث‌های آن‌ها در جهت پاسخ‌گویی به نیازها رفع شبهات و به طور کلی اصلاح مسیر حوزه بود.

قابل ذکر است که با اصلاحات حوزه جریانات دیگری هم در صحنه بودند. مؤسسه دارالتبلیغ که آقای شریعتمداری تحت عنوان یک جریان اصلاحی مطرح کرده بود از جمله‌ی این جریانات بود؛ ولی نتوانست که در حوزه‌ی علمیه‌ی قم چندان موفقیتی کسب کند و از بدو تأسیس این مؤسسه، طلبه‌ها و انقلابیون می‌دانستند که این جریان به طور مستقیم یا غیر مستقیم در ارتباط با رژیم پهلوی فعالیت می‌کند و اقدامات آن‌ها در

جهت ایجاد شکاف در جریان نهضت و انقلاب صورت می‌گیرد؛ در نتیجه نتوانست موفقیت لازم را داشته باشد. هم‌چنین مسائل مربوط به دارالترویج و مصلحین حوزه را می‌توان در زمره‌ی جریانات انحرافی قلمداد کرد و جریان مصلحین حوزه[1] توسط آیت‌الله حسن حجت که در حوزه‌ی علمیه‌ی قم از موقعیت و اعتبار لازم برخوردار نبود به وجود آمد. وی که به احتمال با دربار و ساواک نیز ارتباط داشت هر از چند گاهی اطلاعیه‌ای را به عنوان مصلحین حوزه منتشر می‌کرد که این جریان نیز چندان رونق نگرفت و در نهایت به نتیجه مطلوب مورد نظر نرسیدند. هر چند عده‌ای با این جریانات انحرافی در حوزه‌ی علمیه‌ی قم به صورت رسمی و با انتشار اعلامیه‌هایی، شاید یک مقدار ذهن‌ها را مشوش می‌کردند و حتی شخصیت‌های مذهبی را زیر سؤال می‌بردند؛ اما توفیقی نداشتند. در حقیقت، آن‌ها از اعتبار و مقبولیت لازم در میان مردم و حوزه برخوردار نبودند و طلاب نیز از آن‌ها حمایت و طرفداری نمی‌کردند.

باید گفت که جریان اصلی اصلاحی در حوزه‌ی علمیه در درجه‌ی اول جریان مربوط به امام(ره) بود و در همین رابطه شاگردان مرحوم آیت‌الله بروجردی و مرحوم آیت‌الله طباطبایی ـ که امروزه بسیاری از آن‌ها جزء علما و مراجع طراز اول کشور هستند ـ به امام علاقه‌مند بودند و همواره

---

۱. هیأت مصلحین حوزه از جمله جریان‌های نفوذی و وابسته به ساواک و حداقل تحت تأثیر آن است. محور این جریان متأسفانه آقای سیدحسن حجت، آقازاده‌ی آیت‌الله حجت، از مراجع ثلاث بود. شاید حسادت‌ها، تنگ‌نظری‌ها و عقده‌های نفسانی موجب این اعمال شده بود که لقمه‌ای در دست ساواک بشود و در مقابل جریان عظیم نهضت امام خمینی(ره) بایستد. در این مورد می‌توان گفت که این جریان و جریاناتی از این دست مانند بانوان ترقی‌خواه قم که گویا با هیأت مصلحین حوزه در ارتباط بود، جریانات انحرافی حوزه‌ی علمیه بودند که هرگز موفق به خاموش کردن نورالهی نشدند. متأسفانه از این نوع جریان‌ها همواره در روحانیت بوده و هستند و امروزه نیز ردپایی از آنان می‌توان یافت.(راوی)

در سخن‌رانی‌ها و تبلیغاتشان نظرات اصلاحی خوبی را برای طلاب حوزه و مردم بیان می‌کردند.

سخن‌رانی‌ها و بحث‌های مرحوم شهید مطهری، چه در حسینیه‌ی ارشاد و چه هنگامی که در حوزه‌ی علمیه قم حضور داشت، در این راستا بسیار قابل توجه و ارزشمند بود. یادم است که دکتر شریعتی نیز در آن زمان بحث‌های اسلام‌شناسی، کتاب قاسطین و مارقین و مباحث دیگر را مطرح می‌کرد و هم‌چنین دو جلد کتاب خاتم‌النبیین را به مناسبت آغاز پانزدهمین قرن بعثت منتشر کردند که کار بسیار ارزشمندی بود. البته بعضی از صحبت‌های دکتر مانند بحث مربوط به «پدر، مادر ما متهمیم» یک بحث بسیار سؤال‌برانگیزی بود و در عین حال که این بحث‌ها و سخن‌رانی‌ها با زبان و بیان روز متناسب بود و نیز بسیاری از طلبه‌های جوان به آن علاقه‌مند بودند؛ اما نسبت به آن نیز موضع‌گیری‌های جدی نیز صورت می‌گرفت؛ از جمله یادم است که آیت‌الله مصباح یزدی در مهدیه‌ی قم ـ که اول خیابان چهارمردان است ـ در موضع‌گیری نسبت به صحبت‌های مرحوم شریعتی بحث نموده و نقدهای جدی داشتند. در حقیقت، سخنان دکتر از لحاظ جامعه‌شناسی و ایجاد شور و هیجان عمومی جالب بود؛ اما کافی نبود و بخصوص بعضی از برداشت‌های ایشان بیش‌تر به مطالعات قبلی نامبرده و دوری از حوزه و فرهنگ عمیق اسلامی مربوط می‌شد؛ لذا نباید همه آن‌ها را به صورت وحی منزل پذیرفت، بلکه معیارهای واقعی برای جامعه ما و جوانان ما حقیقت اسلام و ارزش‌های اسلامی است که در ذات خود پویا و متحرک و متحول و تحول‌آفرین است. برداشت و تفسیرها و تحلیل‌های اشخاص دلسوز و دردمند ولیکن غیرفقیه در حد موعظه و تبلیغ و سخن‌رانی و شعر و مداحی و مرثیه‌خوانی و مانند آن ارزش دارد، نه این که محور و معیار حق

و باطل و باشد و یا وحی منزل به حساب آید؛ بویژه در مواردی که اندیشمندان غیر فقیه افکار خود و یا دیگران را در قالب اسلام و مفاهیم اسلامی ریخته و بخواهند افکار خود را به نام اسلام الغا کنند. افکار غیراسلامی و یا آمیخته و معجونی از اندیشه‌های گوناگون را تحت عنوان یک دیدگاه و نظریه‌ی اسلامی مطرح کردن نه تنها اسلام نیست، بلکه چه بسا ما را از حقیقت و جوهره‌ی اسلام فرسنگ‌ها نیز دور خواهد کرد.[۱]

تلاش‌های شهید بهشتی

شهید بهشتی(ره) که تقریباً تا سال ۱۳۴۲ در قم بود، دبیرستانی تحت عنوان «دبیرستان دین و دانش» تأسیس کرده و در آن حضوری فعال داشت. در این ایام، علاوه بر این دبیرستان در حوزه‌ی علمیه‌ی قم نیز در عرصه‌ی تدریس و تبلیغ فعالیت می‌کرد. در همان سال، شهید مطهری هم از تهران به قم تشریف آورده بود و یک بحث مفصلی راجع به فروید و مسائل روز ـ که برای ما بحث سنگینی بود ـ مطرح کرد. به طور دقیق یادم است که این بحث را در مسجد رضویه در چند جلسه برای طلاب تشریح نمود.

شهید بهشتی بعد از آن که به تهران آمد، پس از مدتی در سال ۱۳۴۴ به هامبورگ رفت و در حدود پنج سال در این شهر در زمینه‌های سیاسی، فرهنگی و مذهبی فعالیت نمود. ایشان که در سال ۱۳۴۹ به ایران برگشت، به همراه شهید مطهری دوباره ارتباطشان با حوزه‌ی علمیه‌ی قم برقرار شد. البته قابل ذکر است که در این سال‌ها ارتباط این دو بزرگوار با حوزه قطع نشده بود و بعضی مواقع نیز به حوزه می‌آمدند، اما از سال

۱. البته این بحث دیگری است که در جای خود باید گفته شود.(راوی)

۱۳۵۲ به بعد این ارتباط خیلی جدی‌تر شد.

منزل شهید بهشتی قبل از این که به خیابان تورج در نزدیکی حسینیه‌ی ارشاد برود، در خیابان حسینی قرار داشت و بنده نیز در آن ایام به خدمت ایشان رسیده و از محضر شریفشان استفاده می‌کردم ایشان نیز در قم به منزل ما تشریف می‌آوردند و ارتباط ما در طول این چند سال به طور کامل برقرار بود. به هرحال، این دو بزرگوار از این سال‌ها به بعد به طور مرتب جهت تدریس به حوزه‌ی علمیه‌ی قم می‌آمدند. یادم است که شهید مطهری، مطالبی را تحت عنوان «معیار اخلاقی در اسلام» در دو جلسه به صورت عمومی در دارالتبلیغ آن روز در محل دفتر تبلیغات اسلامی امروز برگزار کردند و نیز بحث مقاله‌ی چهاردهم اصول فلسفه و روش رئالیسم، و بحث الهیات به معنی اخص آن را نیز در محل دارالتبلیغ چندین جلسه برای طلاب تدریس فرمود. متأسفانه استاد مطهری چهار مقاله از اصول فلسفه و روش رئالیسم، که همه‌ی آن چهارده مقاله است؛ یعنی از مقاله‌ی دهم تا مقاله‌ی سیزدهم را نتوانستند پاورقی بزنند تا این مقالات به صورت یک جلد کتاب دیگر در اختیار اهل علم قرار گیرد و هنگامی که من نیز در این رابطه با ایشان صحبت کردم، بسیار علاقه‌مند بود که این کار نیز صورت گیرد و حتی اصرار داشت که اساتید دیگر این کار را انجام دهند؛ چون از سال ۱۳۵۳ به بعد، به طور کلی رابطه‌ی شهید مطهری با دانشگاه قطع شد و در حقیقت، پس از بحث‌ها و اختلافاتی که در دانشگاه میان ایشان و آریانپور-[1] پسر نایب حسین کاشی- درگرفت، به اصطلاح

---

۱. دکتر امیرحسین آریانپور نوه‌ی نایب حسین کاشی بود و اگر چه دارای دکتری فلسفه نبود؛ اما با اعمال نفوذ از سوی عوامل رژیم در دانشکده تدریس می‌کرد. آریانپور در گروه آموزش و فلسفه و حکمت اسلامی در کنار مطهری، مفتح، عزتی، حسین ملکشاهی استاد بود. او در سر کلاس، اغلب به طرفداری از مارکسیسم به گونه‌ای بحث می‌کرد که منجر به مشاجره بین

خود را بازنشسته کرد.

پس از این جریان، ایشان بیش‌تر علاقه‌مند بود تا در حوزه‌ی علمیه‌ی قم فعالیت خود را ادامه دهد. شهید مطهری به همراه شهید بهشتی و تعدادی از بزرگان و طلاب حوزه به طور معمول در روزهای پنجشنبه و جمعه جلساتی برگزار می‌کرد که به صورت‌های مختلف مسائل و مباحث مربوط به حوزه را در این جلسات مطرح می‌کردند. ایشان هم‌چنین در این ایام، جلد سوم اسفار، مباحث مربوط به حرکت و نیز تعالیم قرآنی را در مدرسه‌ی رضویه و حسینیه‌ی ارک آغاز نمود.

در هر صورت وجود شخصیت‌های بزرگواری همچون شهید بهشتی و شهید مطهری در حوزه‌ی علمیه‌ی قم منشأ خیر و برکات بسیاری بود و فعالیت‌های آن‌ها در عرصه‌های فرهنگی، سیاسی، اجتماعی و فکری بسیار ارزشمند و قابل تقدیر است.

دانشجویان می‌شد. (**استاد شهید به روایت اسناد**، به کوشش علی کردی، مرکز اسناد انقلاب اسلامی، تهران ۱۳۷۸، صص ۴۲-۴۳)

فصل پنجم

از تأسیس مجاهدین تا فوت شریعتی

تأسیس سازمان مجاهدین

بحث مربوط به جریان‌های انحرافی و ضد انقلاب در طول جریان نهضت امام خمینی(ره) شروع شده بود، بحثی که امروزه نیز هم‌چنان در کشور ادامه دارد. گروه‌های ملی‌گرا، نهضت آزادی‌ها، لیبرال‌ها، فداییان خلق، هم‌چنین جریانات مختلف کمونیستی، توده‌ای‌ها و حزب رنجبران و چندین گروه دیگر را می‌توان در زمره‌ی این جریانات قلمداد کرد. یکی دیگر از این جریانات، گروه مجاهدین خلق(منافقین) بود که شناسایی این جریان به عنوان یک وظیفه‌ی بسیار ضروری می‌باشد؛ زیرا این گروه به صورت یک باند مافیایی، چه قبل از انقلاب و چه بعد از آن، به فعالیت‌های خراب‌کارانه‌ای در کشور دست زده‌اند و به اصطلاح همواره زهر خودشان را ریخته‌اند و چه بسا به خاطر قدرت‌طلبی و جاه‌پرستی خود بسیاری از عزیزان ما را به خاک و خون کشیدند.

جریان منافقین یک مسأله بسیار حساس و دارای سابقه‌ی سی و چند ساله است که باید هر چه بیش‌تر در این خصوص بحث و بررسی صورت گیرد. این جریان انحرافی که چند سال پس از شروع نهضت عظیم حضرت امام خمینی(ره) و در واقع، پس از حوادث پانزده خرداد و جریان کاپیتولاسیون توسط چند نفر پایه‌گذاری شد، در آغاز دارای اسم مشخصی نبود. اصل ماجرا از سال ۱۳۴۴ آغاز شد. بسیاری از اعضا آن، از گروهک نهضت آزادی بودند و در حقیقت، شخصیت دینی و سیاسی بسیاری از افراد آن در ارتباط با نهضت آزادی شکل گرفت و می‌توان گفت

که این جریان، زاده‌ی عملکرد و فعالیت این گروه می‌باشد. البته بعضی از پدران آن‌ها همچون ناصر صادق و مرحوم طالقانی شخصیت‌های معتقد و متدینی بودند. یادم است ناصر صادق که مغازه‌ای نزدیک مسجد هدایت داشت با مرحوم آیت‌الله طالقانی بسیار مأنوس بود. در ضمن پسر ایشان و فرزندان رضایی و افرادی مانند سعید محسن و بدیع‌زادگان از کسانی بودند که به طور مستقیم یا با واسطه به نهضت آزادی وابسته بودند.

در خصوص نهضت آزادی باید بگویم که این جریان از سال ۱۳۴۰ و تقریباً همزمان با نهضت حضرت امام(ره) شکل گرفته و در حقیقت، این‌ها منشعب شده از جبهه‌ی ملی می‌باشند. هر چند که این گروه معتقد و تا حدودی به اصول دینی پایبند بودند؛ اما آن‌ها دین را از کانال فقاهت و تفسیر مراجع و علمای دینی قبول نداشته و بر طبق تفسیر و اجتهاد خودشان عمل می‌کردند و حتی اکنون نیز افرادی چون فرزندان مرحوم مهندس بازرگان، دکتر ابراهیم یزدی،[1] در حقیقت، عقاید و نظرات

---

۱. ابراهیم یزدی در سال ۱۳۱۰ در قزوین به دنیا آمد. تحصیلات متوسطه خود را در دبیرستان دارالفنون طی کرد و در دانشگاه تهران در رشته داروسازی به تحصیل پرداخت. او در همان زمان از رهبران انجمن اسلامی دانشجویان بود و بعد از کودتای ۲۸ مرداد ۱۳۳۲ به نهضت مقاومت ملی پیوست و در کمیته‌ی انتشارات آن به فعالیت پرداخت. یزدی در سال ۱۳۳۹ برای ادامه‌ی تحصیل راهی آمریکا شد و در رشته داروشناسی و بخش تخصصی غده‌شناسی درجه‌ی دکتری گرفت و پس از آن در دانشکده‌ی پزشکی هوستن به تدریس پرداخت. دکتر یزدی از سران نهضت آزادی در خارج ازکشور بود و مدتی در تابستان ۱۳۴۲ به فراگیری آموزش چریکی در مصر پرداخت و سپس به لبنان نزد شهید چمران رفت. در سال ۱۳۵۷ به هنگام تبعید امام خمینی از عراق، با ایشان همراه گردید و پس از پیروزی انقلاب به سمت‌هایی چون معاون نخست‌وزیر و وزیر امور خارجه‌ی دولت موقت منصوب شد. وی پس از فوت مهندس مهدی بازرگان به دبیرکلی نهضت آزادی ایران برگزیده شد.
(***روزشمار انقلاب اسلامی***، ج۳، پیشین، ص ۱۸۷)

خودشان را به نام تفسیر مطرح می‌کنند و به اصطلاح می‌خواهند که اسلام را به صورت علمی و جوان‌پسند عرضه نمایند و حتی معتقدند که اسلام نباید در سیاست دخالت کند و به نوعی شعار جدایی دین از سیاست را سر می‌دهند، و تقریباً نتیجه‌ی نهایی که مهندس بازرگان گفته بود به همین صورت بود.

مسأله‌ی مجاهدین خلق در آن تاریخ نشأت گرفته از چنین اندیشه‌هایی بود و لذا پیداست کسانی که بر روی چنین سفره‌ای تغذیه فکری شوند تا چه حد افکارشان بیمار و نسبت به مبانی اخلاقی و مذهبی پای‌بند می‌باشند؛ بخصوص این‌که این افراد در حوزه‌ها درس نخوانده بودند و با عُلما نیز روابط حسنه‌ای نداشتند.

در سال‌های ۱۳۴۹ و ۱۳۵۰ هنگامی که افرادی مانند آقای انواری، آیت‌الله منتظری، مهندس بازرگان، دکتر سحابی، علوی طالقانی، علی بابایی و عده‌ای دیگر در زندان قصر بودند، به طور معمول به ملاقات آن‌ها می‌رفتم و با آن‌ها صحبت‌هایی می‌کردم. آقای انواری در آن زمان، در مورد اعضای مجاهدین خلق ـ که عده‌ای از آن‌ها نیز در همین زندان بودند ـ اطلاعاتی در اختیار ملاقات‌کنندگان قرار می‌دادند و حتی از استقامت، پایداری و ارتباط آن‌ها با قرآن صحبت می‌کرد. لذا با این که این گروه هنوز به عنوان یک جریان با خصوصیات مشخص مطرح نبود، بنده از این طریق با افکار و فعالیت آن‌ها تا حدودی آشنا شدم. این گروه رفته رفته مبارزات خود را به صورت مخفی ادامه داد و ما هم در درجه‌ی اول بسیار خوشحال بودیم که عده‌ای جوان متدین و علاقه‌مند به حرکت انقلابی، مبارزات خود را به صورت مسلحانه بر علیه رژیم پهلوی آغاز نموده است و در این اوضاع و احوال که هنوز ماهیت مجاهدین روشن نشده بود، بسیاری از علما و طلاب از آن‌ها طرفداری و حمایت مادی و

معنوی می‌کردند. حتی در این رابطه، آیت‌الله منتظری در نامه‌ای برای حضرت امام(ره) نوشته بود که در جهت تأیید این گروه از آن‌ها حمایت کند و هم‌چنین، از طرف ایشان نماینده‌ای به نام حسین روحانی احمدی به خدمت امام فرستاده شد که در حدود هفت جلسه با ایشان در این مورد دیدار و صحبت داشت. البته امام در نهایت این مسأله را نپذیرفت و حتی یادم است که در سخن‌رانی‌هایش می‌گفت که با عملکرد آن‌ها موافق نیست و آن‌ها را از پاپ، کاتولیک‌تر می‌دانست.

به هرحال افراد این حزب تا سال ۱۳۵۳ روی بال قدرت بوده و می‌توان گفت که از همه نوع حمایتی برخوردار بودند، تا جایی که کمتر کسی جرأت می‌کرد در مقابل آن‌ها موضع‌گیری کند؛ مگر افرادی که در متن ماجرای آن‌ها قرار داشتند، که از جمله‌ی این افراد مرحوم آیت‌الله ربانی شیرازی(ره) بود که موضع مخالفی را در قبال آن‌ها اتخاذ کرده بود؛ اما از سال ۱۳۵۳ به بعد تا حدودی ماهیت واقعی آن‌ها در زندان آشکار شد. در سال ۱۳۵۴، به طور کلی تغییر موضع می‌دهند تا جایی که در درون گروه اختلاف به وجود می‌آید و برخی از آن‌ها جذب ساواک می‌شود و بسیاری از اعضای آن از جمله هاشمی و لاهوتی توسط یکی از دوستان خود به نام وحید افراخته لو رفته، دستگیر و زندانی می‌گردند. بنابراین، از این تاریخ به بعد است که باید ابعاد انحراف و لغزش‌های آن‌ها را بررسی کرد تا مشخص شود که در مسیر حرکت این سازمان جهنمی و تروریستی منافقین چه جنایت‌ها و خیانت‌هایی، در این ایام به ملت و کشور عزیزمان صورت گرفته است و نیز ماهیت پلیدشان برای جامعه روشن گردد.

البته قابل ذکر است که چه بسا قصد و نیت پایه‌گذاران اولیه‌ی این سازمان خیر و در جهت مصالح جامعه بوده است و لذا نمی‌توان گفت که

قصد و نیت آن‌ها از ابتدا شر بوده است؛ گرچه انحرافات گوناگونی از همان آغاز در این جریان وجود داشت. شاید یکی از علل عمده‌ی انحراف آن‌ها از مسیر واقعی، فاصله گرفتن از جریان اصیل اسلامی، مرجعیت دینی و رهبری نظام اسلامی بود. آن‌ها به جای این که مضامین و تعالیم دینی را از علما، اندیشمندان و مراجع دینی بگیرند، می‌خواستند دین را با اندیشه‌های خود و از زاویه‌ی انقلاب و مبارزات تفسیر نمایند و به آن نیز یک رنگ و لعاب انقلابی بزنند. اگر چه در رده‌های اولیه‌ی این سازمان اعتقادات مذهبی عمیق وجود داشت، ولی رفته رفته با گسترش سازمان و افزایش نیروهای آن، اعتقادات و علایق مذهبی کم‌رنگ‌تر شد. این افراد در معاشرت‌هایشان بیش‌تر با مارکسیست‌ها محشور بوده و کتاب‌های مربوط به انقلاب‌های سوسیالیستی-کمونیستی را-که در کشور به زبان فارسی ترجمه و منتشر می‌شد- مطالعه می‌کردند. در حقیقت، تحت تأثیر جریانات مارکسیستی، مائوئیستی و نیز جریان‌های مربوط به ویتنام، ویت‌کنگ‌ها و افکار و اعمال افرادی چون ژنرال چی‌آب، هوشی مینه،[1] چه‌گوآرا، فیدل کاسترو،[2] که در آن ایام مطرح بودند، قرار گرفته

---

۱. هوشی‌مینه در سال ۱۸۹۰ در ویتنام به دنیا آمد. وی در ۱۹۱۴ به اروپا رفت. و در آن‌جا به شاگردی نانوایی در لندن و شاگردی عکاسی در پاریس روزگار می‌گذراند و در ضمن عضو حزب سوسیالیست و سپس حزب کمونیست فرانسه بود. هوشی‌مینه در فرانسه روزنامه‌ی پاریا را منتشر کرد و در سال ۱۹۲۳ به مسکو رفت و پس از آموزش سیاسی عازم کانتون شد و در سال ۱۹۲۹ حزب کمونیست هندوچین را تأسیس کرد. وی سپس به ویتنام رفت، ولی به دنبال شورش ین‌بای به هنگ‌کنگ فرار کرد و در سال ۱۹۳۳ توسط مقامات انگلیس دستگیر شد. هوشی‌مینه پس از آزادی در سال ۱۹۴۳ به کانتون رفت و جنبش ویت‌مین را بنیان نهاد. به دنبال آن مخفیانه به ویتنام بازگشت و به تشکیل گروه‌های مسلح همت گماشت.
(آندره فونتن، ***تاریخ جنگ سرد***، ترجمه‌ی عبدالرضا هوشنگ مهدوی، ج۲، نشر نو، تهران ۱۳۶۹، ص ۵۹۶)

۲. فیدل کاسترو در سال ۱۹۲۷ در کوبا به دنیا آمد. وی وکیل دادگستری و رییس اتحادیه‌ی

بودند.

آن‌ها شیوه‌های مختلف مبارزه را برای پیش بردن حرکت و انقلاب خود مورد بحث و بررسی قرار می‌دادند و در نظر داشتند یک انقلاب، حال چه به صورت پرولتاریایی، کشاورزی یا روستایی را در ایران به وجود بیاورند و با استفاده از آن و با ایجاد یک سازمان مسلحانه، به‌اصطلاح خود، رژیم پهلوی را از بین ببرند و خودشان حکومت را بدست بگیرند. لذا آن‌ها با چنین طرز تفکری با شیوه‌های مبارزاتی که امام خمینی(ره) و روحانیت در پیش گرفته بودند مخالف بودند و در واقع، می‌گفتند که با این روش‌های سنتی و آخوندی نمی‌شود انقلاب کرد و انقلاب نیاز به یک سازمان و تشکیلات گسترده، منسجم و قدرتمندی دارد و باید برای مبارزه‌ی مسلحانه برنامه‌ریزی کرد. حال این مسأله که چه نوع مبارزه‌ی مسلحانه‌ای در ایران می‌توانست موفق باشد نیز، خود جای بحث داشت؛ ولی به هرحال افکار و اندیشه آن‌ها حول این مسائل دور می‌زد.

البته علل انحراف آن‌ها را باید در مسائل دیگری نیز جستجو کرد و نباید به این بسنده کرد که این جریان تحت تأثیر جریانات مارکسیستی، سوسیالیستی و سایر انقلاباتی که در جهان رخ داده بود، از مسیر اصلی خود منحرف شده‌اند. لذا یکی از بزرگ‌ترین افتخاراتی که امام خمینی(ره) نصیب ملت بزرگوار ایران اسلامی نمود، شیوه‌ی هدایت و

دانشجویان کوبا بود. در سال ۱۹۵۳ در مخالفت با رژیم حاکم، حمله به سربازخانه‌ی موکاندا را ترتیب داد؛ اما شکست خورد و دستگیر شد و به ۱۵ سال زندان محکوم گردید. سه سال بعد مورد عفو قرارگرفت، اما از تلاش باز نایستاد و در دوم دسامبر ۱۹۵۶ جنگ‌های چریکی را در کوه‌های سه‌یزامائسترا آغاز کرد. در اوایل ژانویه‌ی ۱۹۵۹، موفق به سرنگونی رژیم باتیستا شد و یک ماه بعد نخست‌وزیر کوبا شد. وی از ۱۹۶۳ دبیرکل حزب انقلاب سوسیالیستی و رهبر این کشور آمریکایی می‌باشد.(همان، ص ۵۹۴)

رهبری مبارزات بر علیه رژیم بود، که به‌طور کامل برعکس رویه‌ی مبارزاتی مجاهدین بود. ایشان از همه‌ی شیوه‌های مبارزاتی جریانات و احزاب داخلی و خارجی اجتناب نمود و در واقع، آن‌ها را کارساز نمی‌دانست. لذا شیوه‌ی مبارزه‌ی ایشان به‌طور کامل، مردمی و بی‌نیاز از برخورد مسلحانه بود. از همین لحاظ در نهایت، ارتش به انقلاب تحت رهبری و هدایت ایشان پیوست و با یک قیام مردمی، نظام اسلامی جایگزین نظام ستم‌شاهی گردید که از عظیم‌ترین و پایدارترین انقلاب‌های جهان در قرن بیستم و قرن‌های اخیر است. در حقیقت، سه عنصر اصلی در این حرکت عظیم و الهی نقش داشت و تأثیرگذار بود: عنصر ولایت و مرجعیت، عنصر اسلام و ایمان و عنصر مردم. ترکیب این سه عنصر بود که پویاترین و عمیق‌ترین انقلاب‌های تاریخ را رقم زد و حیات دوباره‌ای به ملت ما داد و راه جدیدی برای بشریت گشود.

حادثه‌ی بازار قم

درگیری چند نفر از اعضای گروه ابوذر نهاوند با یکی از پاسبان‌های شهربانی رژیم در بازار قم و دستگیری آن‌ها از دیگر وقایع اوایل دهه‌ی پنجاه بود. در برخورد و درگیری میان آن‌ها که جهت تصاحب اسلحه رخ داد پاسبان کشته شد. در پیگیری‌های رژیم پس از این ماجرا، دو نفر از گروه ابوذر دستگیر می‌شوند و در بازجویی که از آن‌ها صورت می‌گیرد، معلوم می‌گردد که آن‌ها قبل از این حادثه به منزل آیت‌الله ربانی شیرازی رفته بودند.[۱]

---

۱. برای اطلاع بیش‌تر در این زمینه ر.ک.به: رزا ناظم، ***تاریخ شفاهی گروه ابوذر***، مرکز اسناد انقلاب اسلامی، تهران ۱۳۸۲

پس از این موضوع، مأمورین ساواک به منزل مرحوم ربانی شیرازی ریختند و ایشان را در نزد خانواده‌اش مورد ضرب و شتم قرار داده و حتی سرش را محکم به دیوار کوبیدند. سپس، ایشان را به اتهام هم‌فکری و همکاری باگروه‌های مسلحانه و چریکی بازداشت و پس از محاکمه به سه سال زندان محکوم و به زندان قصر منتقل کردند و به دنبال آن نیز، یک لیست ۲۵ نفره‌ای از علما و روحانیون را جهت بازداشت تهیه کردند. این افراد که هسته‌ی اصلی سیاست‌گذاری فکری و فرهنگی گسترش انقلاب اسلامی را تشکیل می‌دادند، توسط ساواک به عنوان عناصر اصلی شناسایی و تحت تعقیب قرار گرفتند. سرانجام بسیاری از آن‌ها را به بهانه‌ی تحریک به آدم‌کشی و سلب آسایش اهالی شهرستان قم و دلایل واهی دیگر، دستگیر و هر کدام را به سه سال زندان یا تبعید محکوم و به نقاط مختلف کشور فرستادند. از جمله‌ی این افراد آیت‌الله حسینعلی منتظری را به طبس، مرحوم حجةالاسلام خلخالی را به یزد، آیت‌الله علی مشکینی را به ماهان کرمان، مرحوم آیت‌الله آذری قمی را به برازجان، آیت‌الله جنتی را به اسدآباد همدان و بقیه را به نقاط مختلف تبعید کردند و حتی بسیاری از آن‌ها به خاطر این قضیه به صورت مخفیانه زندگی می‌کردند. البته درجه‌ی حساسیت ساواک نسبت به بعضی از علما و آیات عظام بیش‌تر بود و پیدا بود که آن اندازه که نسبت به آیت‌الله ربانی شیرازی حساس بودند برای بقیه افراد حساسیت نشان نمی‌دادند. به هرحال، روحانیونی که در این مدت به شهرهای مختلف کشور تبعید شدند، در حقیقت، حامل پیام امام(ره) و نهضت اسلامی روحانیون برای مردم سراسر کشور بودند و لذا تبعید آن‌ها در واقع عکس منظور رژیم پهلوی نتیجه داد.

بسیاری از این افراد در شهرهای یاد شده، زندگی خود را به سختی و

مشقت می‌گذراندند، به طوری که بر اثر آن سلامتی خود را از دست دادند. بعضی از آن‌ها نیز در مناطق تبعیدی نماز جماعت برپا می‌کردند و از این طریق، با تبلیغ و سخن‌رانی‌های خود آگاهی لازم را در رابطه با مسائلی که در کشور می‌گذشت در اختیار مردم قرار می‌دادند، که البته همواره با دخالت مأمورین و عوامل رژیم این‌گونه مراسم‌ها به تعطیلی کشیده می‌شد. این امر، اغلب سبب خشم مردم نسبت به آن‌ها می‌گردید. به هرحال، نقش مثبت و سازنده‌ی روحانیون تبعیدی و افشاگری آن‌ها در سراسر کشور باعث می‌گردید که مردم بیش‌تر به محورهای نهضت آشنا شده و به صفوف انقلابیون بپیوندند.

اعدام مجاهدین خلق اولیه

در سال ۱۳۵۱، رژیم پهلوی قصد داشت چند تن از اعضای مجاهدین خلق راکه در آن ایام در زندان بودند، اعدام کند. اصغر بدیع‌زادگان، رسول مشکین‌فام، ناصر صادق، سعید محسن و مسعود رجوی از افراد اعدامی بودند. پس از اعلام این خبر، حرکت اعتراض‌آمیزی نسبت به این اقدام رژیم در حوزه صورت گرفت و جمعی از طلاب و روحانیت با خانواده‌های خود در مخالفت با اعدام آن‌ها در منازل آیت‌الله شریعتمداری، آیت‌الله گلپایگانی، آیت‌الله نجفی مرعشی متحصن شدند و با توجه به این که در آن موقع منزل ما نزدیک منزل آقای شریعتمداری بود، خانواده‌ام نیز در خانه‌ی ایشان متحصن شدند. در این تحصن که در حدود سه روز طول کشید، خواسته‌ی علما و مردم این بود که رژیم پهلوی از اعدام آن‌ها صرف‌نظر کند و در حقیقت، این فرصتی برای اعتراض و مبارزه علیه رژیم و مخالفت با طاغوت بود.

به دنبال این حوادث از آیت‌الله سیدموسی صدر[۱] خواسته شد تا به ایران آمده، از طرف علما و مراجع با شاه در خصوص اعدام این افراد، صحبت کند. ایشان در ملاقاتی که با شاه داشت ضمن صحبت و گفت‌وگو در خصوص مسائل مختلف از شاه خواست که از اعدام آن‌ها صرف‌نظر کند و هم‌چنین گفته بود که مراجع و علما از شما انتظار دارند که این افراد را عفو کنید. البته شاه به ایشان گفته بود که از همان کانالی که پیش از این در ارتباط بوده‌اید، این مسأله را جویا شوید، و گویا منظور شاه از کانال ارتباطی اسدالله علم ـ وزیر وقت دربار ـ بود.

این اقدامات مؤثر نیفتاد و در نهایت، چهار نفر از آن‌ها به جز مسعود رجوی اعدام شدند. در ظاهر مسعود رجوی هم به خاطر فشار و نفوذ

---

۱. سیدموسی صدر در ۱۴ اسفند ۱۳۰۷هش در قم متولد شد. پدر وی آیت‌الله سیدصدرالدین صدر از علمای ثلاث بود که پس از فوت حاج شیخ عبدالکریم حائری یزدی مرجعیت شیعیان را عهده‌دار بودند. سیدموسی در کنار تحصیلات جدیده به تحصیلات حوزوی نیز روی آورد. از استادان معروف او می‌توان به آیات محقق داماد، سیدرضا صدر، سیداحمد خوانساری، سیدصدرالدین صدر و امام خمینی(ره) اشاره کرد. او علاوه بر تحصیل به تدریس نیز اشتغال داشت و برای طلاب شرح لمعه را تدریس می‌کرد. وی پس از اخذ دیپلم در دانشکده حقوق ثبت‌نام نموده و موفق به اخذ درجه لیسانس حقوق اقتصادی گردید. امام موسی صدر پس از فوت پدر در سال ۱۳۲۲هش برای طی مراحل عالی‌تر به حوزه علمیه نجف وارد شد و در آن‌جا به درجه اجتهاد نائل گردید. وی در حالی که از نمایندگی آیت‌الله بروجردی در ایتالیا عذر خواسته بود در سال ۱۳۳۸ پس از یک بازدید از لبنان عزم ماندن در این کشور نمود و امامت مسجد جامع صدر را برعهده گرفت. از جمله اقدامات امام موسی صدر در لبنان تأسیس مدرسه صنعتی جبل عامل، جمعیت برّ و احسان و خانه‌ی دختران بود. هم‌چنین از بعد سیاسی در ایجاد مجلس الاسلامی الشیعی الاملی در لبنان کوشید و درکنار آن به تأسیس سازمان حرکة المحرومین و سازمان نظامی امل یا افواج مقاومت لبنان دست یازید. سرانجام او در بازگشت از الجزایر در لیبی به همراه دو تن از همراهانش ناپدید شد. از آن تاریخ (۹ شهریور ۱۳۵۷) از سرنوشت او اطلاع موثقی در دست نیست. (برای اطلاع بیشتر رک به: ***یاران امام به روایت اسناد و مدارک***، امام موسی صدر، مرکز بررسی اسناد تاریخی وزارت اطلاعات، تهران ۱۳۷۹)

برادرش، کاظم رجوی، که از طریق سازمان حقوق بشر پیگیر این مسأله بود حکم اعدامش به حبس ابد تغییر یافت و شاید مسائل دیگری نیز پشت پرده بود و ساخت و ساز با ساواک و قول همکاری و یا مسائل دیگر که خداوند متعال بهتر می‌داند.الله اعلم.

سال‌های ۵۳ و ۵۴ بویژه در زندان، حوادث حساس و دلخراشی اتفاق افتاد که آثار آن به بیرون زندان نیز سرایت کرد. درگیری‌های داخل زندان و جریان‌های گوناگون مارکسیست‌ها و منافقین و نیروهای مذهبی و حوادث تلخ بیرون زندان و حادثه‌ی بازار قم و کشته شدن یکی از پاسبانان بدست گروه ابوذر[1] و دستگیری وسیع علما و اساتید حوزه‌ی علمیه‌ی قم و بعد حوادث مدرسه‌ی مبارکه‌ی فیضیه[2] و فشارهای فراوانی که بر حوزه‌ی علمیه و عناصر فعال و دلسوز و انقلابی وارد آمد هر یک داستان مفصلی است که بیش‌تر، آن‌ها که در متن حوادث بودند باید توضیح بدهند.

تغییر مواضع ایدئولوژیک و علما

تغییر مواضع ایدئولوژیک سازمان مجاهدین خلق در سال ۴-۱۳۵۳ مسأله‌ی بسیار مهمی است که باید ابعاد آن را به‌طور کامل مورد تجزیه و تحلیل قرار داد. یادم است که در این ایام از طرف آن‌ها، کتب و جزواتی مانند اقتصاد به زبان ساده و شناخت به زبان ساده در داخل کشور منتشر شد. در بحث شناخت به زبان ساده، بر روی چهار اصل مارکسیست تأکید

---

۱. برای اطلاع بیش‌تر ر.ک.به: رزا ناظم، پیشین

۲. برای اطلاع بیش‌تر ر.ک.به: ***واقعه‌ی ۱۷ خرداد ۱۳۵۴ قم***، به کوشش علی شیرخانی، مرکز اسناد انقلاب اسلامی، تهران ۱۳۷۸

کرده، ذکر شده بود که آن‌ها به چهار اصل تضاد دیالکتیکی مارکسیست معتقدند و نظام عالم را هم در چارچوب این چهار اصل توجیه می‌کردند.

به هرحال، عملکرد منفی آن‌ها آثار و تبعاتی را به دنبال داشت که یک بخش آن مربوط به داخل زندان‌ها بود. علمایی چون آیت‌الله منتظری، آیت‌الله ربانی شیرازی، آیت‌الله مهدوی کنی، حجة‌الاسلام هاشمی رفسنجانی و بسیاری دیگر از علما ـ که در آن ایام در زندان بودند ـ آن‌ها را به‌طور کامل بایکوت کرده و فتوای به تحریم و نجاست آن‌ها دادند. این مسأله در بیرون از زندان بازتاب وسیعی داشت و افراد متدینی در مقابل این جریان انحرافی ایستادند و اعتراض خود را نشان دادند که البته، از طرف آن‌ها مورد اذیت و آزار و شکنجه قرار گرفته و حتی چند نفر نیز به وسیله آن‌ها به شهادت رسیدند.

شهید مطهری(ره) نیز همواره در کلاس‌ها و برنامه‌های تعلیماتی خود، مباحث مربوط به مارکس و مارکسیسم و نظریات هگل و امثالهم را مورد نقد و بررسی قرار می‌داد. هم‌زمان کار دیگری نیز در آموزش و پرورش توسط مرحوم آیت‌الله بهشتی، شهید باهنر، شهید سیدکاظم موسوی[۱] و عده‌ای دیگر صورت گرفت که در این برنامه، در رابطه با

---

۱. حجة‌الاسلام سیدکاظم موسوی، فرزند میرزاموسی در سال ۱۳۱۴هش در حسین‌آباد میامی از توابع شاهرود به دنیا آمد. او پس از طی مقدمات در زادگاهش در ۱۳ سالگی برای ادامه‌ی تحصیل به مشهد رفت و در حوزه‌ی این شهر نزد حاج میرزامحمود مدرس، حاج شیخ قاسم قزوینی و میرزاجواد تهرانی تلمذ نمود و در درس خارج آیت‌الله میلانی حضور یافت. او در سال ۱۳۴۹، مسؤولیت انجمن اسلام‌شناسی زنان را پذیرفت و در این مسؤولیت به تأسیس مدرسه و دبیرستان دخترانه‌ی روشنگر همت گماشت. تجربه‌ی شهیدموسوی در امر آموزش اسلامی موجب شد که پس از پیروزی انقلاب اسلامی به عنوان نماینده امام(ره) در وزارت آموزش و پرورش برگزیده شود. هم‌چنین در زمان وزارت شهید رجایی مشاور عالی وزارت‌خانه بود و در کنار آن عضویت در دادگاه تجدیدنظر اداری، شورای انتخاب

مسائل مربوط به کتاب‌های شناخت و کتاب فلسفه‌ی دین بحث و بررسی شد و در حقیقت، پاسخی بود به شبهاتی که توسط مارکسیست‌ها و منافقین مطرح می‌گردید. شهید مطهری در همین سال مقدمه‌ای پنجاه صفحه‌ای بر کتاب «علل گرایش به مادیگری» نوشت که در آن ماهیت پلید مجاهدین خلق و مارکسیست‌های منافق را برملا و ایدئولوژی و اهداف آن‌ها را بیان نمود.

در آن زمان، خود من هم برنامه‌های مختلفی در نجف‌آباد و قم داشتم. از جمله در تابستان ۱۳۵۴ بحث شناخت را در مسجد نجف‌آباد مطرح کردم و درخصوص تغییر مواضع ایدئولوژیک منافقین به شبهاتی که از طرف دانشجویان، فارغ‌التحصیلان و طلاب مطرح می‌شد، پاسخ می‌دادم.

هم‌چنین از کسانی که در آن تاریخ علیه این گروه قدرت‌طلب و تروریست، مقاله و کتاب منتشر نمود، بنی‌صدر بود. ایشان کتاب‌هایی تحت عنوان کیش و شخصیت و زور علیه عقیده نوشت که شاید هم سبب معروفیتش در داخل کشور، نوشتن این کتاب‌ها در مخالفت با مواضع و عملکرد منافقین بوده باشد. البته متأسفانه خود او نیز در دام همین منافقین افتاد و به نوعی آلت دست آن‌ها قرار گرفت و چه بسا این مسأله یک ضایعه‌ی بسیار بزرگی بود که در جریان نهضت اسلامی به وجود آمد. هر چند که این تناسخ فکری میان منافقین و لیبرال‌ها و ملی‌گراها، مسأله‌ای است که همواره وجود داشته و هم‌چنان ادامه دارد.

وزارت ارشاد اسلامی، شورای سازمان پژوهش و برنامه‌ریزی آموزش و شورای سازمان نوسازی توسعه و تجهیز مدارس را نیز برعهده داشت. آخرین سمت او، معاونت پژوهشی وزارت آموزش و پرورش بود. شهید سیدکاظم موسوی در فاجعه هفتم تیر ۱۳۶۰ به شهادت رسید.(برای اطلاع بیش‌تر ر.ک.به: ***پیشتازان شهادت در انقلاب سوم***، دفتر انتشارات اسلامی، تهران ۱۳۶۰، صص ۲۴۷ـ۲۴۸)

افزایش قیمت نفت

با توجه به این که قیمت نفت از سال ۱۳۴۲ به بعد افزایش چشمگیری داشت، می‌توان گفت، تا حدودی بسیاری از مشکلات اقتصادی، با درآمدهای کلانی که از بابت فروش نفت عاید کشور می‌شد، مرتفع گردید و از این سال به بعد تا سال ۱۳۵۷ مبلغی در حدود صد میلیارد دلار درآمد نفتی نصیب رژم پهلوی گردید. این میزان درآمد در آن سال‌ها که جمعیت ایران در حدود سی میلیون نفر بود بسیار زیاد و قابل توجه بود. ضمن این که قدرت خرید دلار در آن ایام بسیار بالا بود. بنابراین در این دوره، نسبت به دهه‌های سی و چهل که دوران بسیار سختی بود از نظر اقتصادی مشکل حادی وجود نداشت؛ اما در دهه‌های قبل، مردم کشور از لحاظ اقتصادی و معیشتی دچار مشکلات فراوانی بودند و از لحاظ بهداشت، درمان، آموزش و امکانات رفاهی و اجتماعی با کمبودهای بسیاری مواجه بودند. ولی از سال ۱۳۵۲ به بعد بود که قیمت نفت در حدود پنج برابر افزایش پیدا کرد و روزانه در حدود ۴/۶ میلیون بشکه نفت به خارج از کشور صادر می‌شد؛ یعنی دو برابر سهمیه‌ای که امروز از کشور صادر می‌شود.

بنابراین با توجه به این درآمد کلان، بسیاری از طرح‌ها و پروژه‌های عمرانی، نظامی و امنیتی در این ایام رونق گرفت، طرح‌هایی مثل طرح احداث مرکز انرژی اتمی بوشهر مربوط به همین سال‌ها می‌باشد؛ هم‌چنین در این اوضاع و احوال، قراردادهای بسیار سنگینی با کشورهای بزرگ جهان بسته شد. به‌عنوان مثال، دراین زمینه طبق قرارداد میان ایران و آمریکا مبلغی در حدود بیست و یک میلیارد دلار جهت خرید هواپیماهای F16 و آواکس به حساب وزارت دفاع آمریکا ریخته شد. هم‌چنین، عقد قرارداد با فرانسوی‌ها در رابطه با غنی‌سازی اورانیوم و نیز

قرارداد با انگلیسی‌ها در مورد تانک‌های چیفتن از جمله‌ی این قراردادها محسوب می‌شوند. البته، علی‌رغم این فعالیت‌ها و با توجه به شرایط خوب مالی، در داخل کشور اقدامات و برنامه‌ریزی خاصی جهت رفاه حال مردم صورت نگرفت و لذا در این ایام نیز اکثر مردم در فقر و بدبختی زندگی می‌کردند.

شهادت آیت‌الله غفاری

یکی از حوادث بسیار تلخی که در سال ۱۳۵۳ و در دوران مبارزات نهضت عظیم اسلامی اتفاق افتاد شهادت آیت‌الله غفاری در زیر شکنجه‌های عوامل رژیم مستبد پهلوی بود. این حادثه به واقع طلاب، علما و مراجع را بسیار متأثر نمود. در آن زمان، برای همه مسلم بود که رژیم سفاک ستم‌شاهی این شخصیت بزرگ و وارسته را به شهادت رسانده است. پس از انعکاس خبر شهادت ایشان همه‌ی کلاس‌های درس تعطیل گردید و بعد از مدتی نیز رژیم پهلوی فرزند ایشان، هادی غفاری را بازداشت کرد و حتی مسجدی راکه ایشان در آن‌جا نماز می‌خواند[۱] تحت نظر قرار داد؛ لذا تمام این مسائل که به حوزه‌ی علمیه‌ی قم منتقل شد، موجب گردید تا اساتید، فضلا و مراجع حوزه نسبت به این اقدامات عکس‌العمل منفی نشان دهند.

با تمام محدودیت‌ها و مراقبت‌هایی که از طرف دولت در آن زمان صورت گرفت مراسم بزرگداشت برای آیت‌الله غفاری گرفته شد. یادم است که در مراسمی که در سالگرد ایشان در وادی‌السلام قم برگزار گردید، مرحوم موسوی دامغانی نیز برای مردم سخن‌رانی نمود.

---

۱. مسجد الهادی

تغییر تاریخ شمسی به تاریخ شاهنشاهی

یکی دیگر از حوادث تلخ و ذلت‌بار که در سال ۱۳۵۴ رخ داد، تغییر تاریخ هجری شمسی به تاریخ شاهنشاهی توسط رژیم پهلوی بود.[۱] به نظرم، این اقدام یکی از بزرگ‌ترین خیانت‌های این رژیم سفاک در کشور بود. این عمل، برای علما و مراجع و افرادی که علقه‌ی مذهبی و دینی داشتند و بالاخص برای امام خمینی(ره) و مرحوم آیت‌الله گلپایگانی بسیار سخت و غیرقابل‌پذیرش بود و موجب گردید که عکس‌العمل شدیدی نشان دهند و حتی اطلاعیه‌هایی را در مخالفت با این اقدام رژیم منتشر نمودند. من هم که این مسأله برایم غیرقابل‌پذیرش بود، در کنار بسیاری از طلاب و مراجع به مخالفت با آن برخاستم و به خاطر مخالفت با این جریان، برای دو دخترم که خداوند قبل از انقلاب اسلامی در سال‌های ۱۳۵۲ و ۱۳۵۶ به بنده عنایت کرده بود شناسنامه نگرفتم؛ زیرا نمی‌توانستم بپذیرم که در شناسنامه‌ی فرزندانم تاریخ شاهنشاهی نوشته شود و به هر کیفیت، وجدانم اجازه نمی‌داد که با حذف تاریخ پیامبر اسلام(ص)، تاریخ شاهنشاهی و کسانی مانند خسروپرویز که نامه‌ی مبارک ایشان را پاره کردند در شناسنامه‌ی فرزندانم قید گردد و لذا، پس از پیروزی انقلاب اسلامی که بار دیگر تاریخ شاهنشاهی به تاریخ شمسی برگردانده شد، آن وقت برای آن‌ها شناسنامه گرفتم.

---

۱. در تاریخ ۲۴ اسفند ۱۳۵۴ طرحی از طرف دولت به قید سه فوریت تقدیم مجلسین شد که به تصویب رسید. به موجب این طرح تقویم ایران تغییر کرد و تاج‌گذاری کورش مبدأ تاریخ قرار گرفت و به جای تاریخ هجری شمسی، تاریخ شاهنشاهی اعلام گردید و سال ۱۳۵۵ به سال ۲۵۳۵ تغییر یافت.(ر.ک.به: باقر عاقلی، ***روزشمار تاریخ ایران*** ـ از مشروطه تا انقلاب اسلامی ـ ج۲، نشر گفتار، تهران ۱۳۷۶، ص ۳۰۶)

حزب رستاخیز

از مسائلی که در این زمان از طرف دولت پهلوی مطرح گردید تأسیس حزب رستاخیز بود که آن را به اصطلاح به صورت یک حزب فراگیر مطرح نمودند.[۱] البته قبل از تشکیل این حزب، احزاب دیگری هم‌چون حزب مردم و حزب ایران نوین که وابسته به دربار بودند، با توجه به فعالیت‌های خود، چندان از موقعیت ویژه‌ای برخوردار نبودند. اما آن‌چه که در خصوص تشکیل حزب رستاخیز برای ما تلخ و بسیار دردناک بود، این بود که در آن زمان بعضی از شخصیت‌های وابسته به دربار، در نقاط مختلف کشور و حتی در حرم مطهر حضرت رضا(ع) راجع به ابعاد و محورها و نحوه‌ی فعالیت این حزب سخن‌رانی می‌کردند و می‌گفتند که نظام شاهنشاهی ۲۵۰۰ ساله و انقلاب شاه و ملت از محورهای این حزب شاهنشاهی و فراگیر است و همه باید در آن حضور داشته باشند. و چه بسا این مطالب به این معنی بود که ضمن این که مردم از آزادی برخوردار نیستند، باید در این امر تسلیم دربار ستم‌شاهی باشند.

آن‌ها هم‌چنین در سخن‌رانی‌هایشان مقام دربار و شخص محمدرضا و فرح پهلوی را به عرش اعلا رسانده و حتی آن‌ها را با مقدسات اسلام مقایسه می‌کردند. و نیز سعی کردند که در خلال این جریان کانون‌های حزبی را در سراسر کشور تشکیل دهند و بدین گونه افراد را به خود، کانون‌های این حزب و محورهای انقلاب شاه و ملت، انقلاب سفید و نظام شاهنشاهی وابسته کنند و چه بسا با مطرح نمودن مسائلی چون تساوی زن و مرد و موضوعات دیگری، سعی در اغوا و جذب مردم به

---

۱. برای اطلاع بیش‌تر ر.ک.به: اصغر صارمی شهاب، ***احزاب دولتی و نقش آن‌ها در تاریخ معاصر ایران***، مرکز اسناد انقلاب اسلامی، تهران ۱۳۷۸، صص ۱۴۱-۱۴۸

طرف خود بودند. در نهایت، این مسائل از سوی علما، فضلا و مراجع تقلید با مخالفت مواجه گردید. البته بنده نیز به سهم خود در کنار دیگر مخالفان این جریان موضع‌گیری نموده و در سخن‌رانی‌ها و برنامه‌های تبلیغی خود همواره برنامه‌های ضد دینی آن‌ها را مورد انتقاد قرار می‌دادم.

واقعه‌ی هفده خرداد ۱۳۵۴

یکی از وقایعی که در این سال اتفاق افتاد جریان مدرسه‌ی مبارکه‌ی فیضیه در هفدهم خرداد ۱۳۵۴ بود. به طور دقیق یادم است که بنده در آن ایام برای سخن‌رانی به تهران آمده بودم و پس از مدت کوتاهی به قم برگشتم. در بدو ورود متوجه شدم طلاب در داخل مدرسه تجمع کرده و با توجه به این که در مدرسه بسته شده بود نتوانستم به جمع طلاب معترض بپیوندم. منتها از بیرون مدرسه شاهد بودم که آن‌ها پرچمی قرمز را به نشانه‌ی اعتراض به اقدامات و عملکرد رژیم پهلوی افراشته بودند؛ به این معنی که ما آماده‌ایم در راه امام و انقلاب جان‌فشانی کنیم و تا مرز شهادت مبارزه خواهیم کرد.

رژیم طاغوت در آن زمان از این ماجرا سوءاستفاده کرده، طلاب و روحانیون معترض را به عنوان کمونیست قلمداد کردند و گفتند که آن‌ها زیر پرچم سرخ رفته‌اند. در نهایت نیز، پس از این که اعتراض طلاب چند روز طول کشید عوامل رژیم به مدرسه‌ی فیضیه حمله کردند و ضمن ضرب و شتم روحانیون و فضلای حوزه، تعداد زیادی از آن‌ها را دستگیر نمودند و آن‌ها را به زندان اوین منتقل کردند که بسیاری تا پیروزی انقلاب اسلامی در این زندان به سر بردند.

پس از این قضیه، این مدرسه، مانند سال ۱۳۴۲ یک بار دیگر توسط

رژیم طاغوت بسته شد، البته این بار مدت زیادی طول نکشید و پس از چند روز مدرسه فعالیت خود را از سر گرفت. به هرحال در خلال این حادثه، ضمن پرونده‌سازی برای روحانیون مبارز، به آن‌ها اتهامات دیگری نیز زده شد. از جمله گفتند که در مدرسه‌ی فیضیه از طلاب مواد مخدر به دست آورده‌ایم و حتی آن‌ها را متهم کردند به این که وابسته به ارتجاع سرخ و سیاه هستند. در حالی که برای همه‌ی مردم مسلّم بود که این مسائل بهانه‌ای بیش برای توجیه کردن حمله‌ی خود به مدرسه‌ی فیضیه نبود.

رحلت آیت‌الله زاهدی (ره)

پس از حادثه‌ی مدرسه‌ی فیضیه‌ی قم در هفدهم خرداد ۱۳۵۴؛ آیت‌الله زاهدی(ره) به رحمت خدا رفت. این شخصیت برجسته که اهل علم و قلم بود از شاگردان مرحوم آیت‌الله شیخ عبدالکریم حائری محسوب می‌شد. آیت‌الله زاهدی، اغلب در مسجد امام حسن عسکری نماز می‌خواند و با توجه به این مسأله با همت و تلاش ایشان یک سالن زیرزمینی و سرداب‌گونه‌ای در این محل ساخته شد.

مردم قم که نسبت به این عالم ممتاز و گرانقدر بسیار علاقه‌مند بودند، پس از رحلت ایشان، تشییع جنازه باشکوهی برای وی برگزار کردند و بنده نیز در این مراسم شرکت کردم. لازم به ذکر است که مسأله‌ی تشییع جنازه در جریان انقلاب همواره نقش تعیین‌کننده‌ای را ایفا کرده است و چه بسا مایه‌ی خیر و برکت برای مردم و نهضت اسلامی بوده است. به عنوان مثال، در تشییع جنازه‌ی آیت‌الله زاهدی و هم‌چنین، تشییع جنازه‌ی مهدی گلپایگانی پسر مرحوم آیت‌الله العظمی گلپایگانی که جمعیت فراوانی در این مراسم‌ها شرکت کرده بودند، به طور معمول با

سخن‌رانی‌ها و سر دادن شعارهایی علیه رژیم پهلوی، اقدامات و عملکرد آن‌ها را محکوم می‌کردند و در واقع، این تشییع جنازه‌ها به صورت یک تظاهرات مردمی نمایان می‌شد. لذا رژیم طاغوت همواره از این‌گونه تجمع‌ها در هراس بوده و اقدامات امنیتی فراوانی را در جهت جلوگیری از انجام آن‌ها انجام می‌داد.

فضای باز سیاسی

از اواسط سال ۱۳۵۵ حوادث رنگ دیگری به خودش گرفت و در حقیقت، با روی کار آمدن جیمی کارتر به عنوان رییس جمهور آمریکا تا حدودی شرایط در ایران تغییر کرد.(۱) شاه و مشاوران نزدیک او که در برابر انتقاد فزاینده‌ی جوامع طرفدار حقوق بشر و مطبوعات خارجی قرار گرفته بودند، درصدد برآمدند شدت فشار و سرکوب را کاهش دهند و در کنار سیاست حقوق بشر کارتر در مبارزات انتخاباتی برنامه‌ی «آزادسازی» را پیاده نمایند. با توجه به فشارهایی که بر ملت شریف ایران و مجاهدان فی سبیل‌الله تحمیل شده بود، عکس‌العمل‌های شدیدی در برابر رژیم صورت گرفت و حتی شکایت‌هایی در رابطه با اوضاع اسفبار حقوق بشر و وضعیت زندانیان سیاسی به سازمان ملل متحد فرستاده شد. شاه نیز تا حدودی دریافته بود که اعمال فشار و خشونت، طی ده

---

۱. از اواسط سال ۱۳۵۵، شاه و مشاوران نزدیک او، که در برابر انتقاد فزاینده‌ی جوامع طرفدار حقوق بشر و مطبوعات خارجی قرارگرفته بودند، درصدد بر آمدند شدت فشار و سرکوب راکاهش دهند و درکنار سیاست حقوق بشرکارتر، برنامه‌ی آزادسازی را با احتیاط پیاده‌کنند. طی سال‌های ۱۳۵۵ و ۱۳۵۶ از شدت سانسور مطبوعات کاسته شد. کمیسیون‌هایی برای رسیدگی به شکایات مردم ایجادگردید. بازدید هیأت‌های صلیب سرخ بین‌المللی، عضو بین‌الملل و کمیسیون حقوقدانان بین‌المللی شاه را وادار ساخت که در زمینه‌ی بهبود وضع زندانیان سیاسی و محاکمات آن‌ها دستوراتی صادرکند.(نجاتی، پیشین، ج ۲، ص ۱۹)

سال گذشته، نه تنها نتیجه‌ی مثبتی نداشته است بلکه رژیم او را درگیر مبارزه‌ی چریکی کرده و به رغم سال‌ها تبلیغات، توجه جهانیان را به ناآرامی‌های ایران جلب نموده و چهره‌ی او را از یک رهبر اصلاح‌طلب به یک پادشاه ظالم و مستبد مبدل ساخته است.

با توجه به این شرایط و به دنبال پیروزی کارتر در انتخابات ریاست جمهوری آمریکا، شعارهای آزادی و دموکراسی، تا حدودی در شرایط سیاسی ایران تأثیر گذاشت. برنامه‌ی فضای باز سیاسی با تبلیغات مجدد، درباره‌ی موفقیت انقلاب شاه و مردم شروع شد و با توجه به این که در این ایام از نظر سیاسی، اقتصادی، امنیتی، دفاعی و تبلیغاتی همه‌ی امکانات و ابزارهای لازم را در اختیار داشتند، لذا در زمینه‌ی ایجاد دموکراسی و آزادی و کاستن فشارهای سیاسی و اجتماعی فعالیت‌هایی صورت گرفت. به عنوان مثال، از شدت سانسور مطبوعات کاسته شد و کمیسیون‌هایی برای رسیدگی به شکایات مردم ایجاد گردید. در واقع رژیم با این شیوه از دادن آزادی احساس خطر نمی‌کرد و تصور می‌کرد که با این کارها می‌توانند اوضاع ایران را کنترل کرده و یک رژیم با دوام داشته باشند، ولی با همه‌ی دقت و احتیاطی که از طرف رژیم برای کنترل و مهار نمودن این سیاست به عمل می‌آمد، مخالفت‌ها بسیار شتاب گرفت و فریاد اعتراض مردم هر روز بیش‌تر و بلندتر می‌شد. عوامل حکومت پهلوی به هیچ وجهٔ باور نمی‌کردند که در آینده، این ملت با مبارزات خود به رهبری امام خمینی(ره) این چنین بساط آن‌ها را در هم بریزند و با مشکلات جدی مواجه شوند.

اعتصابات و انتشار اعلامیه در نجف‌آباد

در سال ۱۳۵۶ به مانند حوادث منطقه‌ی قیطریه در نماز عید فطر، در

نجف‌آباد نیز حوادثی در رابطه با نماز عید فطر اتفاق افتاد. در این سال، اعتصابات و تظاهرات گسترده‌ای علیه رژیم صورت گرفت که بنده نیز در این جریانات فعال بودم و به همراه آیت‌الله ایزدی، آقای حسنی و عده‌ای دیگر از علمای شهر این اعتصابات را هدایت می‌کردیم و حتی بنده با صدای بلند شعارهای زیادی در این اعتصابات بر علیه رژیم پهلوی سر می‌دادم و مردم را به ادامه‌ی مبارزه تشویق می‌نمودم. در این اعتصابات بود که آیت‌الله ایزدی و آقای حسنی و چند تن دیگر توسط مأمورین شهربانی و ساواک دستگیر شدند.

اعلامیه‌هایی که در این اوضاع و احوال به عنوان جامعه‌ی روحانیت مبارز نجف‌آباد منتشر می‌شد، همه دست نوشت بنده بود و خودم نیز پایین این اعلامیه‌ها را امضا می‌کردم و در میان مردم پخش می‌نمودم. البته قابل ذکر است که در آن زمان دستگاه‌های تکثیر خوبی در اختیار نداشتیم؛ ولی به هر صورت این اعلامیه‌ها تنظیم می‌گردید و در اختیار جامعه قرار می‌گرفت.

سخن‌رانی در شهرستان بابل

قابل ذکر است که یک بخش از کارها و فعالیت‌های تبلیغاتی بنده، سخن‌رانی‌هایی بود که در شهرهای مختلف کشور انجام می‌گرفت. یکی از این برنامه‌ها سخن‌رانیی بود که در سال ۱۳۵۶، در شهر بابل ایراد کردم. گرچه در آن شرایط از طرف شهربانی و ساواک اجازه داده نمی‌شد که این‌گونه برنامه‌ها انجام گیرد، ولی به هر صورت هیأت امنای مسجد گلشن شهر بابل اجازه دادند که در همان شب اول که در آن‌جا بودم سخن‌رانی کنم. یادم است که در حین سخن‌رانی، دوبار نام حضرت امام خمینی(ره)را ذکر کردم. البته در آن زمان، هنوز لقب امام را به کار

نمی‌بردیم و آیت‌الله خمینی می‌گفتیم. به هرحال، فردای آن شب، مأمورین شهربانی نسبت به این مسأله متعرض شدند و گفتند که دیگر اجازه نمی‌دهیم به روی منبر بروی. من نیز پس از این جریان تلفنی با رییس شهربانی صحبت کردم و گفتم که اگر اجازه ندهید سخن‌رانی کنم به ضرر شما تمام می‌شود و ممکن است اوضاع شهر به هم بریزد. او نیز با تندی و پرخاش به من معترض شد و گفت چون که اسم امام را در سخن‌رانی گفته‌ای دیگر اجازه‌ی سخن‌رانی نداری.

شب بعد از این ماجرا که جهت سخن‌رانی به طرف مسجد گلشن آمدم متوجه شدم برای جلوگیری از برنامه‌ی سخن‌رانی، در مسجد را بسته‌اند. لذا بعد از این که اجازه ندادند مراسم انجام شود، جوانان شهر در اعتراض به این اقدام به خیابان‌ها ریختند و شیشه‌ی بانک‌ها و مغازه‌ها را شکستند و با سردادن شعار، اعتراض خود را نشان دادند. پس از این جریان، من نیز بلافاصله به طرف قم حرکت کردم.

دیدار با تبعیدی‌ها

در طول مبارزات قبل از انقلاب، یکی از اقدامات عوامل رژیم پهلوی و ساواک، تبعید شخصیت‌های انقلابی و مبارز بود که در سطح بسیار گسترده‌ای صورت می‌گرفت. در این مدت، یک بخش از کارهای من، دیدار با افراد تبعیدی بود که به مناطق مختلف کشور از جمله شهرهای طبس، خلخال، سقز، اسدآباد، تویسرکان، رفسنجان، کرمان، سیرجان، و بسیاری دیگر از شهرها فرستاده بودند. به عنوان مثال، هنگامی که آقای حاج حسن قمی را به کرج تبعید کرده بودند به دیدار ایشان رفتم و در حدود چند ساعت در خصوص مسائل مختلف صحبت و گفت‌وگو کردیم. هم‌چنین، دو مرتبه برای ملاقات با آیت‌الله منتظری به طبس رفتم.

چندین بار نیز به سراغ آقایانی مثل فاضل قفقازی، آقای محفوظی، شیخ علی تهرانی، غیوری، محمد یزدی، آیت‌الله جنتی، شیخ نعمت‌الله صالحی که در شهرهای مختلفی در تبعید به سر می‌بردند رفتم و بدین طریق احوال آن‌ها را جویا می‌شدم. و حتی هنگامی که آیت‌الله مشکینی و آقای راشد یزدی در گلپایگان در تبعید بودند، عده‌ای از مردم را جمع کردم و برای دیدار با آن‌ها به این شهر رفتم.

یکی دیگر از اقدامات بنده در طول شکل‌گیری نهضت و مبارزات علیه رژیم پهلوی، برقراری ارتباط نزدیک با شخصیت‌های انقلابی و درجه اولی بود که به نحوی، افکار و آرمان‌های امام خمینی(ره)را دنبال می‌کردند. از جمله‌ی این افراد، مرحوم آیت‌الله ربانی شیرازی(ره)، آیت‌الله جنتی و تعدادی دیگر از علما و بزرگان دینی بودند. بنده به طور معمول در جلسات هفتگی که با حضور این بزرگان تشکیل می‌شد شرکت می‌کردم و حتی چندین بار برای هم‌کاری و هم‌فکری با آیت‌الله ربانی شیرازی(ره) به سعادت‌شهر رفتم و چند برنامه‌ی سخن‌رانی نیز در آن‌جا انجام دادم. علاوه بر این، در جلسات مشترکی که برای هدایت مسائل مربوط به جریان نهضت اسلامی برگزار می‌شد و آیت‌الله جنتی نیز حضور داشت شرکت می‌کردم.

تشکیل جلسات برای جوانان

بخش دیگری از کارهای بنده در این ایام، برگزاری جلسات ویژه‌ای برای جوانان بود که اغلب سعی بر این بود که در این جلسات، جوانان را به طرف برنامه‌ها و مراسم‌های مذهبی و سیاسی جذب کنیم. این‌گونه برنامه‌ها که بسیار مؤثر و مفید بود چه بسا به منزله‌ی پلی جهت ارتباط با روحانیون مبارز و افراد انقلابی به شمار می‌رفت.

از سال ۱۳۴۵ به بعد یک سری جلسات مختلف تفسیر و تعلیم نهج‌البلاغه و احکام را برای برادران و خواهران به صورت جداگانه برگزار می‌کردم که این برنامه‌ها در ابتدا، از تابستان همین سال در نجف‌آباد آغاز شد و رفته رفته به مرور زمان بارور شد و به ثمر نشست. بسیاری از جوانان مبارزی که در طول مبارزات انقلاب فداکاری کرده و به شهادت رسیدند و یا امروز جزء سرمایه‌های انقلاب هستند، مرهون این‌گونه برنامه‌ها و جلسات هستند که توسط بسیاری از علما و روحانیون در سراسر کشور برگزار می‌شد.

هم‌چنین، در حوزه‌ی علمیه‌ی قم و مهدیه و منزل حاج محمدتقی اسلامی جلسات بحث و گفت‌وگو برای طلاب و جوانان تشکیل می‌شد که من نیز مانند دیگر افراد علاقه‌مند به آرمان‌های امام و انقلاب در این مراسم‌ها حضور داشتم. اغلب این جلسات، در رابطه با مسائل و حوادث مربوط به مبارزات و اهداف انقلاب بحث، گفت‌وگو و سخن‌رانی می‌شد.

حاج محمدتقی اسلامی که از بازاری‌های متدین قم بود در کنار منزل خود در چهارمردان قم «مهدیه‌ای» ساخته بود که در این مکان جلسات و مراسم سخن‌رانی برگزار می‌شد، یادم است که آیت‌الله مصباح یزدی نیز گاهی اوقات به این مهدیه می‌آمد و ضمن تدریس، بحث و گفت‌وگو به شبهاتی که در آن زمان پیش می‌آمد پاسخ می‌داد. به هرحال، هر کدام از این فعالیت‌ها مانند جویبارهای کوچک به هم متصل شده و در نهایت اقیانوس عظیم انقلاب اسلامی را به وجود آوردند.

به نظرم یکی از محورهای اصلی انقلاب، آشنایی با نهج‌البلاغه و تدریس و گسترش فرهنگ این کتاب پرمحتوا و ارزشمند در میان جامعه بود. چه بسا باید گفت که به کار بردن مضامین و تعاریف این کتاب، سهم عظیمی در جریان انقلاب ایفا کرده و امروزه نیز تعالیم آن در حیات

سیاسی، اجتماعی و معنوی جامعه ما خیلی مؤثر و مفید است. البته احزاب و گروه‌هایی همچون مجاهدین خلق مضامین این کتاب را با ذهنیات خود تطبیق داده و در حقیقت، آن را از زاویه‌ی دید خود تفسیر می‌کردند؛ ولی هنگامی که ما نهج‌البلاغه را بحث و تدریس می‌کردیم، دیگر این بحث نبود که آن را با ذهنیات و اندیشه‌های غلط یک گروه و حزب خاصی تطبیق دهیم. در نتیجه، بنده در جریان انقلاب در شهرهایی مانند اصفهان، قم، نجف‌آباد، اهواز و چندین شهر دیگر، در کنار برنامه‌های تبلیغی خویش به تدریس نهج‌البلاغه پرداختم.

از جمله مدارسی که در قم منشأ خیر و برکات فراوانی برای مردم بودند، مدرسه‌ی غدیر و هم‌چنین، مدرسه‌ی «خواهران کرمانی» بود که بنده نیز در این مدارس کتاب نهج‌البلاغه را تدریس می‌کردم.

با توجه به جایگاه هنر و تأثیر آن بویژه در نسل جوان با کمک دوستان و آشنایان برنامه‌های هنری آموزنده‌ای مانند نوشتن نمایشنامه و سناریونویسی ترتیب دادیم و با هم‌کاری برادران که با کارها و فعالیت‌های هنری آشنایی داشتند، در سال ۱۳۵۳ یا ۱۳۵۴ چند برنامه‌ی تئاتر در نجف‌آباد اجرا کردیم. یکی از نمایش‌ها در رابطه با حضرت ابراهیم خلیل‌الله(ص) بود که در چهار یا پنج پرده اجرا گردید و بسیار جالب و آموزنده بود و در خط مبارزه در برابر طاغوت و ترسیم مبارزات حضرت ابراهیم(ع) مفید و درس‌آموز بود. از برنامه‌های دیگر، اجرای نمایشنامه‌ای درباره عدی پسر حاتم طائی و فداکاری او در راه اسلام و اهل بیت(ع) و شهادت فرزندان او، ملاقات او با معاویه و سخنان او در برابر معاویه بود. قبل از شروع نمایشنامه، این‌جانب نیز سخن‌رانی کرد و مطالب لازم را تذکر می‌دادم و جهت را روشن می‌کردم که اغلب صحبت‌ها به صورت انتقادی و روشنگرانه بود. با وجود محدودیت‌هایی

که در این زمینه بود و با همان امکانات محدود، این برنامه‌ها را در نجف‌آباد اجرا کردیم که تأثیر بسیار مثبتی را در میان مردم و جوانان می‌گذاشت. البته، در خلال اجرای این برنامه، باز هم مأمورین اطلاعات شهربانی متعرض ما شدند.

سمت و سوی تحصیل، تدریس و تبلیغ

هنگامی که پرسیده می‌شود که شغل شما قبل از انقلاب چه بوده است؟ به‌طور عمده بر روی سه محور، تحصیل، تدریس و تبلیغ تأکید می‌کنم و می‌گویم که کار من قبل از انقلاب، حول این مسائل دور می‌زند. که البته انجام این فعالیت‌ها، با محوریت اسلام، فقاهت و با جهت‌گیری و گرایش در مسیر اهداف و آرمان‌های حضرت امام خمینی(ره) و نهضت اسلامی بوده است. لذا اگر می‌خواستم که تحصیل کنم به سراغ اساتیدی می‌رفتم که به نحوی با امام(ره) ارتباط داشته و یا از شاگردان و مطرح کنندگان مباحث و مطالب ایشان باشند و یا به نوعی در نقطه مقابل ایشان قرار نداشته باشند و چه بسا به خاطر همین اندیشه و جهت‌گیری از شرکت در بعضی از کلاس‌های درس علما و فقهایی که با حضرت امام همسو و همراه نبودند خودداری می‌کردم و در جهت تقویت مرجعیت و ولایت ایشان با شاگردان و طرفداران نهایت هم‌کاری را انجام می‌دادم.

در زمینه‌ی تدریس نیز به طور مستقیم و غیر مستقیم در جهت آرمان‌های امام انجام وظیفه می‌کردم و از همان سال‌هایی که در شهرها و مدارس مختلف، قرآن، نهج‌البلاغه و دیگر مطالب مربوط را تدریس می‌کردم همواره این مسأله را در تدریس خود مدنظر داشتم.

یادم است شب‌های پنج‌شنبه که در خدمت استاد شهید آیت‌الله مطهری بودم، علاوه بر بحث و گفت‌وگو در زمینه‌ی قوه و فعل حرکت و

فطرت و شناخت، ایشان مباحثی را با عنوان تفسیر قرآن در مدرسه‌ی رضویه و مسجد فاطمیه و حسینیه‌ی اراک مطرح می‌کرد که همه‌ی این برنامه‌ها در جهت شناخت و تقویت اهداف امام خمینی(ره) صورت می‌گرفت. البته، شخصی همچون آیت‌الله مطهری همواره به عنوان یک محور قوی و وابسته به حضرت امام، در برابر جریان‌های فکری غلط که در دانشگاه و غیر دانشگاه مطرح می‌شد، محکم می‌ایستاد و با قاطعیت مبارزه می‌کرد. بنده هم که درباره‌ی مسائلی چون دارالتبلیغ یا دارالترویج و این‌گونه مسائل، هیچ نوع آشنایی و ارتباطی نداشتم با شرکت در این‌گونه دروس و برنامه‌ها و نیز تحصن در منازل علما و مراجع، راجع به این مسائل بیش‌تر آگاهی می‌یافتم.

در خصوص فعالیت‌های تبلیغی در مناطق مختلف کشور نیز با ترویج افکار امام و هم‌چنین، تبلیغ مرجعیت ایشان، وظیفه‌ی خود را انجام می‌دادم و از همان وقت این احساس را داشتم که اگر فردی به مقلدین حضرت امام(ره) افزوده شود، مانند تیری است که به سمت رژیم طاغوت و آمریکا پرتاب می‌شود بنابر این سعی می‌کردم که تقلید از ایشان را در مناطق مختلف کشور گسترش دهم و ارتباط مردم را با امام بیش‌تر برقرار نمایم؛ ضمن این‌که همواره از درگیری و ایجاد تنش‌های جناحی خودداری می‌کردم و در معاشرت‌هایم سعی می‌نمودم که برخورد خاصی با جریان‌های داخلی حوزه به وجود نیاید و در این مسیر، با قشرهای مختلف جامعه از جمله اهل علم مأنوس بودم. لذا جهت‌گیری کلی تبلیغات این‌جانب در مسیر افکار و آرمان‌های حضرت امام خمینی(ره) بود. بنظر می‌رسد این بخش از تلاش بنده و دوستان که از سال‌های ۴۲-۴۳ همراه با نهضت شروع شد؛ بسیار ریشه‌ای، زیربنایی، فرهنگ‌زا و تأثیرگذار بود. از سال‌های ۴۵ به بعد جلسات گوناگون درس و بحث و

تفسیر و نهج‌البلاغه و اصول فلسفه و شناخت و ادبیات و گلستان و کلیله و دمنه و برنامه‌های هنری و تبلیغی گوناگون عمده در حوزه‌ی علمیه‌ی قم و نجف‌آباد و اصفهان و خمینی شهر و محمدآباد ورامین و حسن‌آباد و تهران و ری و اهواز و شیراز و چهارمحال بختیاری و مناطق دیگر کشور در ایام تحصیل و تعطیل برگزار می‌شد و بنده به سهم خود در جهت تنویر افکار عمومی، افشاگری و تعلیم و تربیت، کادر سازی و تربیت علاقه‌مندان انجام وظیفه نمودم و با استعانت از خداوند متعال، جهت ارتقای فرهنگ عمومی جامعه و بویژه جوانان و روشنگری و افشاگری و تبیین مبانی و معارف اسلامی تلاش می‌نمودم.

وفات دکتر شریعتی[۱]

در سال ۱۳۵۶، جهت شرکت در مراسم ختم والده‌ی آقای معادیخواه از قم به تهران آمدم. یادم است که این جلسه در روز سه‌شنبه در مسجد ارک برگزار شده بود. استاد شهید مطهری هم در این مراسم حضور داشت و بنده نیز در کنار ایشان نشسته بودم. در حین انجام سخن‌رانی، خبر آوردند که دکتر شریعتی[۲] در لندن از دنیا رفته است؛ به محض شنیدن این خبر، همه‌ی جمعیت ناراحت شدند. سخن‌ران جلسه آقای سجادی به همین مناسبت مطالبی را ایراد کرد و از این لحظه به بعد، مراسم ختم مادر آقای معادیخواه به موضوع رحلت مرحوم دکتر شریعتی مبدل شد و سپس یکی از برادران به نام پورمیرغفاری که مدتی هم نماینده بستان‌آباد تبریز بود، به بالای منبر رفت و در حدود یک ربع

---

۱. ۲۹ خرداد ۱۳۵۶

۲. برای اطلاع بیش‌تر در این زمینه ر.ک.به: ***خاطرات حجةالاسلام ناطق نوری***، تدوین مرتضی میردار، مرکز اسناد انقلاب اسلامی، تهران ۱۳۸۲، صص ۱۰۵-۱۰۶

ساعت در مورد رحلت ایشان صحبت کرد. وی در خلال صحبت‌هایش گفت که به احتمال دکتر را در انگلیس مسموم کرده باشند. پس از این صحبت‌ها، جمعیت خشمگین و ناله‌کنان و گریان از جا برخاسته و از مسجد بیرون آمدند و بر علیه رژیم شعارهایی سر دادند و تظاهراتی راه افتاد. البته در این زمان، تعداد زیادی از نیروهای گارد و مأمورین به محل آمده بودند تا از به هم ریختن اوضاع جلوگیری نمایند. به هر حال، پس از بازتاب رحلت دکتر شریعتی در سراسر کشور، تظاهرات گسترده‌ای از طرف مردم علیه رژیم صورت گرفت. رژیم نیز نمی‌توانست این مسأله را که به چه جهتی و با چه کیفیتی، دکتر شریعتی در انگلیس فوت کرده است، توجیه کند.

فصل ششم

اوج اعتراض

رحلت غریبانه‌ی آیت‌الله سیدمصطفی خمینی

در روز اول آبان ۱۳۵۶ خبر دردناک رحلت آیت‌الله حاج مصطفی خمینی فرزند برومند امام خمینی (ره) که در نجف اتفاق افتاده بود به تهران رسید. این حادثه چنان مردم ایران را دگرگون کرد که در حقیقت، باید گفت فتیله‌ی انقلاب را که تا حدودی با فشارهای تحمیلی رژیم بر مردم، پایین کشیده شده بود بار دیگر مشتعل ساخت و مردم را یک‌پارچه در حمایت از امام و اهداف ایشان و انقلاب بسیج نمود.

به هر حال، در آن زمان گفته می‌شد که ساواک برای ضربه زدن به رهبر انقلاب به طور مرموزی به وسیله‌ی ایادی خود، این شخصیت بزرگوار را به شهادت رسانده است؛ اما علت مرگ وی به درستی شناخته نشد. به هر کیفیت، مرگ ایشان ضایعه‌ی بزرگی برای عالم روحانیت و حوزه‌های علمیه بود.

حاج آقا مصطفی که از فضلای به‌نام حوزه‌ی علمیه‌ی قم و به حق از نوابغ کم نظیر بود در هنگام فوت، چهل و چند سال بیش‌تر نداشت. یادم است که ایشان در حوزه‌ی علمیه در مسجد محمدیه، منظومه‌ی حکمت تدریس می‌کرد و شاگردان بسیار خوبی در کلاس درس وی شرکت می‌کردند. به طور خلاصه نبوغ، هوش، لیاقت ذاتی و صفات ممتازی که از پدر بزرگوارش امام خمینی به ارث برده بود؛ توأم با لطف بیان و چهره‌ی خندان و لطایف کلامی که داشت، ایشان را در میان هزاران نفر از فضلای جوان حوزه‌ی علمیه‌ی قم شاخص کرده بود و همان‌گونه که

امام(ره) گفته بودند که حاج آقا مصطفی امید آینده است. درواقع، ایشان امید آینده‌ی دنیای اسلام محسوب می‌شد.

بنابراین، با توجه به این خصوصیات، خبر درگذشت آیت‌الله‌زاده خمینی نه تنها تهران، بلکه تمام کشور را تکان داد؛ زیرا فرزند بزرگ و نابغه‌ی امام خمینی که در دوران نهضت پانزده ساله‌ی گذشته‌ی روحانیت در کنار پدر بود، سرانجام در غربت به طور ناگهانی و به طرز مرموزی وفات کرد؛ لذا به محض رسیدن خبر وفات ایشان در تهران و قم و اکثر شهرستان‌ها مجالس باشکوهی به منظور تجلیل و بزرگداشت روح فقید این مرحوم برگزار گردید. در همان تاریخ، برنامه‌ی باشکوه دیگری از طرف جامعه‌ی روحانیت مبارز تهران و علما و بزرگان مانند آیت‌الله مطهری، آیت‌الله بهشتی، آیت‌الله مهدوی کنی و بسیاری دیگر در مسجد ارک تهران برگزار شد و با وجود این‌که سخت‌گیری‌هایی توسط ساواک در این زمینه صورت می‌گرفت صدها نفر از اقشار روحانی، دانشگاهی و بازاری در این مراسم شرکت نمودند.

برپایی مجالس ختم برای مصطفی خمینی

در مراسم ختمی که توسط جامعه‌ی روحانیت در مسجد ارک برای مرحوم مصطفی خمینی برگزار شده بود من نیز شرکت کردم. در این مراسم آقای دکتر حسن روحانی به منبر رفت و در مورد شخصیت مرحوم مصطفی خمینی سخن‌رانی با شکوهی ایراد فرمود و در این سخن‌رانی بود که ایشان آیت‌الله خمینی را به عنوان «امام» معرفی کرد و این واژه را برای اولین بار به کار برد. ایشان در رابطه با امام خمینی (ره) داستان زندگی حضرت ابراهیم خلیل(سلام‌الله علیه) را بیان کرد و گفت که ابراهیم خلیل پس از سر بلندشدن از چندین امتحان الهی، در نهایت، از

طرف خداوند مأمور شد که فرزند خود حضرت اسماعیل را قربانی کند که در حین اجرای فرمان الهی، خداوند تبارک و تعالی به او خطاب کرد «انی جاعِلُک للناس اماماً» یعنی ما تو را برای مردم امام قرار دادیم. لذا برادرمان آقای روحانی از این مسأله استفاده خوبی نموده، اشاره کرد که امام خمینی نیز همواره در همه‌ی صحنه‌ها، چه در تبعید، چه زندان و شکنجه‌ها و هم‌چنین در رابطه‌ی فرزند برومندش حاج آقا مصطفی، فداکاری خود را به اثبات رسانده و لذا سزاوار است که آن بزرگوار را «امام» خطاب کرد و ایشان را به این لقب بشناسیم. پس از این جریان بود که لقب امام برای این رهبر فرزانه به‌کار برده شد و در میان مردم تثبیت و مورد تأیید قرار گرفت.

انعکاس خبر مرگ نابه‌هنگام فرزند دانشمند و مجاهد امام خمینی در شهر مذهبی قم موجی از تأثر و تأسف پدید آورد و همگی به سوگ نشستند. یادم است که به مناسبت شب هفتم این مرحوم مجلس باشکوهی از طرف جامعه‌ی مدرسین و فضلای حوزه‌ی علمیه‌ی قم در مسجد اعظم قم برگزار شد در این مجلس که شاید بیش از پنجاه هزار نفر شرکت نمودند، تمامی مراجع، مدرسین، فضلا، طلاب، دانشجویان، بازاریان و کسبه‌ی قم، تهران و سایر شهرستان‌های کشور حضور داشتند. بنده نیز به عنوان یکی از طلبه‌های این حوزه، در این مراسم، خیلی فعالیت و تلاش کردم و در اجرای برنامه‌های آن تا حدودی نقش داشتم. یادم است که در این ایام بنده یک متن شانزده صفحه‌ای در خصوص مسائل مختلف کشور نوشته بودم که قرار بود به صورت یک اطلاعیه منتشر شده، توسط فضلا و بزرگان در این مراسم قرائت شود که این نوشته به دست آقای جعفری گیلانی افتاد و هنوز هم نزد ایشان هست.

علی رغم این‌که ساواک سعی داشت که از وسعت دامنه‌ی مجالس و

سخن‌رانی علما و فضلای دینی جلوگیری نماید، در این مراسم چند تن از بزرگان حوزه‌ی علمیه‌ی قم، از جمله آیت‌الله گیلانی،[۱] آیت‌الله ربانی املشی[۲] به منبر رفتند و به تفصیل درباره‌ی فقید سعید و نیز مبارزه و رهبری امام خمینی و اعتراض به تبعید طولانی ایشان سخن‌رانی کردند. در این مراسم که حالت یک استیضاح برای دربار پهلوی داشت، بسیاری از مباحث و مسائل مختلف کشور مطرح گردید. از جمله اعتراض و انتقاد شدیدی نسبت به مسائلی چون تغییر تاریخ شمسی به تاریخ شاهنشاهی، تأسیس حزب رستاخیز، وابستگی دولت به اسرائیل و آمریکا و موقعیت اسفبار زندانیان سیاسی و به طور کل اوضاع فرهنگی، اجتماعی و سیاسی کشور صورت گرفت. در واقع، مردم مسلمان ایران با پیش آمدن این حادثه، فرصت یافتند که بار دیگر عقده‌های خود را نسبت به رژیم ضد مردمی خالی کنند، سخن‌ها بگویند و سخن‌ها بشنوند.

یادم هست که حضرت امام خمینی(ره) در روز دهم رحلت فرزند مجاهدش در هنگام شروع درسشان در حدود یک ساعت برای حضار سخن‌رانی کرد.[۳] در این سخن‌رانی به نکات آموزنده‌ای اشاره کردند

---

۱. آیت‌الله محمدی گیلانی رییس دادگاههای انقلاب در سال‌های اول انقلاب (راوی)

۲. آیت‌الله مهدی ربانی املشی در ۳ آذر ۱۳۱۳ در خانواده‌ای مذهبی در قم به دنیا آمد. پس از گذرانیدن دروس مکتب‌خانه به حوزه‌ی علمیه‌ی قم وارد شد. مهم‌ترین هم مباحثه‌ای او در حوزه آیت‌الله هاشمی رفسنجانی بود. مهم‌ترین اساتید وی در حوزه آیت‌الله بروجردی و امام خمینی(ره) بودند. در جریان نهضت امام خمینی، فعالانه در آن شرکت جست و بارها دستگیر، زندانی و تبعید گردید. پس از انقلاب به عنوان نماینده‌ی مردم گیلان در مجلس خبرگان انتخاب شد و سپس به سمت دادستان و عضو فقهای شورای نگهبان انتخاب گردید. وی در ۱۷ تیر ۱۳۶۴ به لقاءالله پیوست.(برای اطلاع بیش‌تر ر.ک.به: ***یاران امام به روایت اسناد ساواک، آیت‌الله حاج شیخ مهدی ربانی املشی***، مرکز بررسی اسناد تاریخی وزارت اطلاعات، تهران ۱۳۸۰)

۳. کوثر، ج ۱، پیشین، ص ۷۴

ایشان در آن لحظه فرمود که شیخ‌الرییس می‌گفت: که من از گاو می‌ترسم چون که گاو شاخ دارد و عقل ندارد و لذا شاخ گاو را شکست. معنای تعبیراتی که امام به کار برد این بود که دولت هویدا و عوامل پهلوی نیز مانند گاوی هستند که عقل ندارند ولی شاخ دارند و چه بسا که شاخ آن‌ها تفنگ و سلاحشان است. به هر کیفیت، امام خمینی(ره) همواره با این‌گونه سخنان نیشدار، رژیم طاغوت را به باد انتقاد گرفته و محکوم می‌نمود.[۱]

مقاله‌ی موهن روزنامه‌ی اطلاعات

در هفدهم دی ماه ۱۳۵۶ مقاله‌ای توسط ساواک با هم‌کاری وزارت اطلاعات و جهانگردی و با دستور مستقیم شاه به نام «احمد رشیدی مطلق» در روزنامه‌ی وابسته‌ی اطلاعات چاپ شد. در این مقاله، که هنوز مدت کوتاهی از وفات نابه‌هنگام فرزند ارشد امام(ره) نگذشته بود و جامعه‌ی روحانیت و حوزه‌ی علمیه قم عزادار بودند، به مقام مقدس و ساحت والای حضرت امام(ره)، روحانیت، اسلام و تشیع اهانت شده بود.

رژیم پهلوی، در حقیقت، قصد داشت با چاپ این مقاله‌ی تحریک‌آمیز و اهانت بار شخصیت امام(ره) را زیر سؤال ببرد و قیام اصیل روحانیت و مردم متدین کشور را با چیزهای دیگری آلوده سازد که در واقع، کوچک‌ترین تناسبی با آن‌ها نداشت؛ اما خوشبختانه نتوانستند که با این اقدام به مقصود خود برسند و به تعبیری:

«مدعی خواست که از بیخ کند ریشه‌ی ما

غافل از آن‌که خدا هست در اندیشه‌ی ما»

و لذا انتشار چنین مقاله‌ی توهین‌آمیزی بار دیگر آتش جریان انقلاب

---

۱. حضرت امام خود رحلت حاج آقا مصطفی را از «الطاف خفیه الهی» عنوان نمود.(راوی)

را شُعله‌ور کرد و چنان موجی از خشم و عصبانیت را در سراسر کشور پدید آورد که می‌توان گفت رژیم با این اقدامات جنایت‌آمیز، تیشه بر ریشه‌ی خود زد.

انتشار مقاله‌ی احمد رشیدی مطلق و با توهینی که آن‌چنان صریح به مرجع عالیقدر شیعه شده بود، شهر قم را تکان داد. بسیاری از محصلین و فضلای حوزه‌ی علمیه‌ی قم و مردم که این مقاله را خواندند از این عمل وحشیانه بسیار عصبانی شدند. به دنبال آن در روز هجدهم دی ماه، حوزه‌ی علمیه قم تعطیل شد و بسیاری از طلاب و مدرسین به خانه‌ی آقایان مراجع رفتند و از آن‌ها خواستند که هر طور صلاح می‌دانند دولت مستبد پهلوی را وادار کنند تا به خاطر این مسأله عذرخواهی کند. هم‌چنین، در روز نوزدهم دی، جمعیت بسیار زیادی به منزل آیت‌الله حسین نوری ـ از مدرسین حوزه‌ی علمیه قم ـ رفتند و در حالی که سراسر خیابان‌های اطراف منزل وی از جمعیت موج می‌زد، آیت‌الله نوری در سخن‌رانی خود از عمل ننگین دولت در انتشار این مقاله انتقاد کرد و آن را محکوم نمود.

سیل جمعیت در حالی که شعار می‌دادند سعی داشتند که بهانه‌ای به دست مأمورین شهربانی ندهند و بدون درگیری و زد و خورد، تظاهرات خود را ادامه دهند. در هنگام بازگشت از منزل آیت‌الله نوری و زمانی که به نزدیکی میدان شهدا رسیدند، با ده‌ها مأمور مسلح و کلاه خود به سر، مواجه شدند. جمعیت در آن لحظه با شور و هیجان تظاهرات خود را ادامه داده و شعار گویان حرکت می‌کردند؛ به طوری که تمام خیابان‌های اطراف میدان و راه‌های تردد ماشین به‌طور کامل بسته شده بود. تظاهر کنندگان که ظرف دو روز گذشته در اعتصابات و تظاهرات خود پیش‌بینی همه چیز را می‌کردند در آن‌جا نیز سعی نمودند درگیری رخ ندهد و با

نظم و آرامش از مقابل مأمورین آماده بگذرند، اما پس از مدتی ناگهان مأمورین شروع به تیراندازی به طرف مردم کردند و درگیری و زد و خورد شدیدی صورت گرفت که در خلال آن تعدادی از طلاب و مردم عادی کشته و مجروح شدند. مجروحان این حادثه به قدری زیاد بود که گذشته از زخمی هایی که مردم به خانه‌های خود بردند، تمام تخت‌ها و راهروهای بیمارستانهای قم انباشته از اجساد بود. به هر کیفیت حادثه‌ی ۱۹ دی قم[۱] که به شهید شدن تعدادی از مردم منجر شد یکی از دلخراش‌ترین و

---

۱. جزییات وقایع شهر قم پس از انتشار مقاله‌ی موهن روزنامه‌ی ***اطلاعات*** در گزارش ساواک چنین شرح داده شد:

«صبح روز ۳۶/۱۰/۱۸[۲۵]کلاس‌های درس حوزه‌ی علمیه‌ی قم به منظور اعتراض به مقاله‌ی روزنامه‌ی اطلاعات تحت عنوان ایران و استعمار سرخ و سیاه که در شماره‌ی مورخه‌ی ۳۶/۱۰/۱۷[۲۵] روزنامه مذکور به چاپ رسیده به حالت تعطیل در آمد. در این مقاله از روح‌الله خمینی به عنوان یکی از عوامل ارتجاع که به تحریک بیگانگان تلاش‌های مذبوحانه‌ای علیه انقلاب شاه و ملت به عمل می‌آورد، نام برده شده و عنوان گردیده که وی اصلاً هندی است و با مراکز استعماری انگلیس در ارتباط بوده است. متعاقب تعطیلی کلاس‌های درس، حدود ۲۵۰ نفر از طلاب علوم دینی مدرسه‌ی خان با دادن شعارهای درود بر خمینی- مرگ بر حکومت استبداد، از مدرسه‌ی مذکور به طرف میدان آستانه حرکت کرده‌اند که با دخالت مأمورین انتظامی متفرق گردیده‌اند. بعد از پایان تظاهرات تعدادی از طلاب به منزل آیت‌الله سیدمحمدرضا گلپایگانی و سپس به منزل آیت‌الله سیدکاظم شریعتمداری و سیدصادق روحانی رفته‌اند و از آن‌ها خواسته‌اند به مطالب مندرج در روزنامه‌ی اطلاعات اعتراض نمایند.

از ساعت ۱۰/۲۰ تا ۱۱ روز ۳۶/۱۰/۱۹ به تدریج قریب ۵ هزار نفر از طلاب در مسجد اعظم شهر قم اجتماع و از این محل به منزل چند تن از روحانیون سرشناس حوزه‌ی علمیه‌ی قم رفته‌اند. جمعیت مذکور از روحانیون مورد بحث خواسته‌اند تا متحداً از روح‌الله خمینی رفع توهین به عمل آورند. روحانیون مورد بحث در برابر اظهارات جمعیت مطالبی درباره‌ی اتحاد روحانیون و دفاع از جامعه‌ی روحانیت عنوان کرده‌اند. در بعدازظهر روز ۳۶/۱۰/۱۹ حدود ۱۰ هزار نفر از طلاب علوم دینی و محصلین- مذهبی در مدرسه‌ی خان و مسجد اعظم شهر قم اجتماع و از این محل در خیابان صفائیه‌ی شهر قم به حرکت درآمده‌اند. جمعیت در مسیر حرکت خود ضمن دادن شعارهای ضد میهنی، شیشه‌های تعدادی از شعب بانک‌ها را شکسته

در عین حال از مؤثرترین حوادثی بود که تبعات زیادی را به دنبال خود داشت.

پس از کشتار بی‌رحمانه‌ی طلاب و مردم مسلمان قم در ۱۹ دی ۱۳۵۶ که نقطه‌ی عطفی در تاریخ نهضت روحانیت است؛ بسیاری از علما، فضلا، روحانیون و بخصوص جوانان پرشور و انقلابی در اعتراض به این عمل وحشیانه به خیابان‌ها و کوچه پس کوچه‌ها ریخته و به طور منظم به تظاهرات گسترده‌ای دست زدند. به طوری که در هر روز از ساعت ۹ صبح برنامه‌ی تظاهرات و راه‌پیمایی را انجام می‌دادند و این برنامه را مدت زیادی ادامه دادند. در خلال این تظاهرات مردم به سینه‌زنی می‌پرداختند و اشعار زیادی خوانده می‌شد. از جمله شعارهایی که در آن زمان خوانده می‌شد به این صورت بود که:

یا بن‌الحسن نظر کن — از شهر قم گذر کن

قم دشت کربلاست — چون روز عاشوراست[۱]

و به دفتر حزب رستاخیز ملت ایران حمله و شیشه‌های در و پنجره‌ی محل حزب و اتومبیل کارکنان آن را شکسته‌اند.

راه‌پیمایان از این محل به طرف کلانتری یک شهر قم رفته و ضمن حمله به کلانتری، شیشه‌های اتومبیل پلیس را که در برابر کلانتری پارک شده بود با سنگ شکسته‌اند. مأمورین انتظامی در این محل نیز به سوی مهاجمین تیراندازی کرده‌اند که در نتیجه، چهار نفر از مهاجمین در اثر اصابت گلوله و یک نفر از مهاجمین به علت آجری که از طرف تظاهرات کنندگان پرتاب شده بود و یک نوجوان ۱۳ ساله به علت ازدحام جمعیت کشته شده‌اند و ۱۴ نفر دیگر از مهاجمین و چهار نفر از مأمورین انتظامی از جمله افسر شهربانی مصدوم گردیده‌اند. ضمناً در تاریخ ۳۶/۱۰/۱۹ هنگام شب، تعدادی از طلاب دو دستگاه اتوبوس را در دو نقطه شهر قم آتش‌زده‌اند» (برای اطلاع بیش‌تر ر.ک.به: **ساواک و روحانیت**، ج ۱، پیشین، صص ۲۰۵ـ ۲۰۸؛ و **حماسه ۱۹ دی قم**، به کوشش علی شیرخانی، مرکز اسناد انقلاب اسلامی، تهران ۱۳۷۷

۱. یادم است که دخترم در آن زمان چند سال بیش‌تر نداشت و جثه‌ی کوچک و اندامی ریز داشت همواره در این‌گونه تظاهرات او را بغل می‌کردم و همراهم بود و جالب این‌که او نیز این

گسترش فعالیت‌ها پس از حادثه‌ی قم

توزیع عکس‌های امام(ره) در سال‌های آخر نهضت اسلامی با توجه به کنترل‌هایی که از طرف مأمورین ساواک و شهربانی اعمال می‌شد، یکی از کارهایی بود که همواره به سختی انجام می‌گرفت. بنده که در آن زمان تعداد زیادی از عکس‌های امام را داشتم در فرصت‌هایی که پیش می‌آمد، آن‌ها را در میان مردم توزیع می‌کردم. یادم است که یک‌بار یکی از طلبه‌ها به نام علی عبدالهی که اهل آران بیدگل کاشان بود و در جریان حکومت نظامی قم شهید شد، برای تهیه‌ی عکس امام خمینی(ره) نزد من آمد که بنده نیز در حدود چهارصد قطعه عکس را به ایشان دادم تا آن‌ها را در میان مردم پخش کند. هم‌چنین، پسرم یکی از عکس‌های امام را بالای یک چوب چسبانده بود و در هنگام تظاهرات همواره همراه خود داشت.

بنده علاوه بر این‌که خودم سفرهای تبلیغی به شهرهای مختلف کشور داشتم، عده‌ای از برادران را نیز جهت سخن‌رانی و اجرای برنامه‌های تبلیغی به شهرها و نقاط مختلف کشور اعزام می‌کردم. یادم است که در روز حادثه‌ی ۱۹ دی قم که تظاهرات وسیعی سراسر شهر قم را فرا گرفته بود و اکثر خیابان‌ها و کوچه‌ها مملو از جمعیت بود؛ قصد داشتم که یکی از برادران به نام آقای شاهچراغی را که بعدها به همراه محلاتی شهید شد، برای اجرای برنامه و سخن‌رانی به نجف‌آباد بفرستم؛ اما با توجه به این‌که در اثر تجمع افراد، مسیری که می‌خواستم از آن عبور کنم و به نیروگاه بروم، مسدود شده بود با مشکل مواجه شدم؛ ولی به هر حال با زحمت فراوان خودم را به نیروگاه رساندم و ایشان را دعوت کردم به

سروده‌ها را یاد گرفته بود و هر کس که منزلمان می‌آمد دخترم این شعرها را برایش می‌خواند.(راوی)

نجف‌آباد برود و در مسجد جامع این شهر درباره‌ی مسائل و حوادث روز و بخصوص حادثه‌ی رحلت مرحوم مصطفی خمینی برای مردم سخن‌رانی کند. این را دقیق یادم است که چون ایشان معمم نبود، لذا برای معمم کردن ایشان به‌ناچار، پیراهن بی‌یقه‌ی خودم را به وی دادم و پس از ملبس کردن، وی را به نجف‌آباد اعزام کردم.

پس از حادثه‌ی مربوط به شهادت مصطفی خمینی و هم‌چنین واقعه‌ی ۱۹ دی قم، بنده به عنوان یک مبلغ جهت بازتاب این مسائل به کاشان رفتم. این شهر، در آن ایام در جریان انقلاب بسیار فعال بود و برنامه‌ها و مراسم‌های بسیاری در این شهر گرفته می‌شد و بعضی از علما و فضلای قم به آن‌جا می‌رفتند و سخن‌رانی می‌کردند. مردم در دسته‌های مختلف با سینه‌زنی و تظاهرات همواره اعتراض خود را نشان می‌دادند.

در ایامی که آن‌جا بودم چند برنامه‌ی سخن‌رانی داشتم. یادم است که یکی از موضوعاتی که در آن‌جا مطرح کردم، بحث بدعت و بدعت گذاران و مبارزه با آن‌ها بود. این مسأله که هر کس در برابر بدعت گذاران سکوت کند، خداوند او را نیز به همان بلای بدعت‌گذار گرفتار می‌کند، از این‌گونه بحث‌ها بود: «اِذا ظهرت البدع فی امتی فعلی العالم ان یظهر علمه». به هر حال، با این موضوعات، در واقع رژیم طاغوت را مورد انتقاد قرار می‌دادم و می‌گفتم که این رژیم نیز بدعت‌گذار در دین و جامعه می‌باشد، در نتیجه، باید با آن مبارزه کرد.

حادثه‌ی خونین تبریز

بازتاب فاجعه‌ی ۱۹ دی قم و انتشار اعلامیه‌های مراجع، روحانیون قم و تهران، اصناف و انجمن‌ها و احزاب در انتقاد به این کشتار وحشیانه، باعث شد که موجی از خشم و نفرت در اقشار مذهبی و غیر مذهبی

نسبت به رژیم سفاک پدید آید. در روز ۲۹ بهمن ۱۳۵۶ که مصادف با چهلم فاجعه‌ی قم بود در بسیاری از شهرستان‌ها از جمله در شهر تبریز،[۱] مجالس ختم و سوگواری برگزار شد و مردم اعلامیه‌های مراجع را به در و دیوار زده بودند. قبل از شروع مراسم ختم در مسجد، درِ آن بسته می‌شود و با شهادت یک جوان، خشم مردم ترکیده و به طرف خیابان‌ها حرکت کرده و رفته رفته حرکت آن‌ها به صورت مبارزات گسترده‌ای در شهر جلوه‌گر می‌شود. در نهایت، میان مردم با مأمورین درگیری به‌وجود می‌آید و مأمورین مردم را هدف رگبار مسلسل قرار می‌دهند و در مقابل مردم نیز با چوب و سنگ و هر وسیله‌ای که در اختیار داشتند به مقابله بر می‌خیزند. پس از مدتی، قیام همه‌ی شهر را فرا می‌گیرد که در نتیجه‌ی این درگیری، ده‌ها نفر از مردم بی‌گناه تبریز شهید و مجروح و تعداد زیادی نیز توسط عوامل رژیم پهلوی دستگیر شدند. این حادثه نیز بازتاب وسیعی در سراسر کشور داشت و در تمام مناطق کشور برنامه و مراسم ختم برای شهدای تبریز برگزار شد.

یکی از نکات مهمی که باید اشاره کنم این است که در آغاز سال ۱۳۵۷ و با فرا رسیدن چهلم شهدای حادثه‌ی تبریز از طرف امام خمینی(ره) به مانند سال ۱۳۴۲، اعلامیه‌ای تحت عنوان عزای عمومی صادر شد که در آن ذکر کرده بود: «عید ما را عزا کردند و ما امسال عید نداریم». هم‌چنین، در این اعلامیه از جنایات پی در پی و کشتار بی‌رحمانه‌ی رژیم طاغوت انتقاد و ذکر شده بود که اکنون باید تمام جناح‌ها و طبقات مردم بدانند که جز در سایه‌ی اسلام و زیر پرچم توحید

---

۱. برای اطلاع بیش‌تر در این زمینه ر.ک.به: رحیم نیکبخت و صمد اسماعیل‌زاده، پیشین، ص ۳۴۵

و قرآن راه پیروزی مسدود است.

به دنبال این مسأله که یکی از ابتکارات مهم در دوران مبارزات محسوب می‌شد، مردم سراسر کشور به تبعیت از رهبر فرزانه‌ی خود عزای عمومی گرفتند. لذا با توجه به این‌که این اعلامیه در ایام عید بود، در حقیقت، هر نوع شادی، جشن و سرور این ایام تعطیل شد و مردم قم در بالای مدرسه‌ی خان، مدرسه‌ی فیضیه و منازل خود پرچم‌های سیاه افراشتند و حتی بسیاری از مردم در ایام عید برای زیارت حضرت معصومه(ص) به قم آمدند.

تحریم جشن نیمه‌ی شعبان

یکی دیگر از ابتکاراتی که توسط حضرت امام و به تبع ایشان روحانیون و علما صورت گرفت، درباره‌ی برگزاری جشن‌های پانزده شعبان بود. یادم است که در اعلامیه‌ای که از طرف مراجع قم و روحانیون تهران در این خصوص منتشر شد، ذکر شده بود: ملت مسلمان ایران که هر سال مراسم بزرگداشت ایام پانزده شعبان را با چراغانی و جشن و سرور به طرز باشکوهی انجام می‌دهند و عشق و ایمان خود را به حضرت بقیةالله ارواحنا فداه با فداکاری ویژه‌ای به نمایش می‌گذارند، امسال نظر به این‌که در اثر مصائب و حوادث خونینی که در قم و سایر شهرستان‌های کشور بر مردم وارد آمده و نیز با توجه به این‌که دستگاه جبار و مستبد حاکم ایران می‌خواهد، زیر پوشش چراغانی و مراسم مذهبی، اوضاع را عادی جلوه دهند و خون‌های ریخته شده فرزندان اسلام را پایمال نماید، اعلام می‌شود که جشن‌های میلاد مسعود حضرت ولی عصر بدون هیچ‌گونه چراغانی و ارسال تبریک برگزار می‌شود و ما امسال جشن نخواهیم گرفت و عید برگزار نخواهیم کرد. در حقیقت، عید ما را و جشن

ما را عزا و ماتم کردند. این خود بزرگ‌ترین مبارزه‌ی منفی علیه رژیم بود. بنابراین، با توجه به این اعلامیه، مراسم چراغانی صورت نگرفت و مردم به جای چراغ، پرچم عزا برافراشتند و پیداست که این مسائل همواره در جهت انقلاب و آرمان‌های امام قرار داشت و به خوبی از آن استفاده می‌شد. البته در همان شرایط، عناصری بودند که با این قبیل مبارزه و تحریم مخالفت می‌کردند؛ اما اول این که تعدادشان اندک بود و دوم این که مردم گوش به حرف آن‌ها نمی‌دادند و از پایگاه رهبری و مرجعیت برخوردار نبودند.

البته جریان‌های متحجر در طول تاریخ اسلام، همواره زحمت درست کرده و به پیشرفت سازنده و تأثیرگذار امور کم‌تر کمک کرده‌اند و در گردونه‌ی هدایت جامعه و تحولات اجتماعی همواره نقش منفی ایفا کرده‌اند؛ لیکن کم‌تر موفق بوده‌اند. امروز نیز ما باید هوشیار باشیم و این قبیل جریان‌ها را بشناسیم و فریب وسوسه‌های بازدارنده و یا تخریبی آنان را نخوریم و با علم و آگاهی و معرفت و بصیرت راه روشن آینده و راه عزت و سربلندی امت اسلامی را ترسیم کنیم.

نماز عید فطر در سال ۱۳۵۷ روزنه‌ی امید و فجر نورانی، بلکه نقطه‌ی عطفی در تاریخ نهضت روحانیت است[۱] که باید آن را طلیعه‌ی رهایی ملت ستمدیده‌ی ایران از قید و بندهای قدرت استعماری و حکومت دست‌نشانده‌ی خاندان کثیف پهلوی دانست. میلیون‌ها نفر در تهران و صدها هزار نفر در شهرستان‌ها با مشت‌های گره کرده و فریادهای خود شعار الغای رژیم شاهنشاهی و تأسیس حکومت اسلامی را سر دادند. به هر حال، بنده هم که در ماه رمضان به نجف‌آباد رفته بودم، در برگزاری

---

۱. *خاطرات ناطق نوری*، پیشین، ص ۱۳۰

نماز عید فطر که به امامت مرحوم آیت‌الله ایزدی(ره) برگزار می‌شد و هم‌چنین، هماهنگی و سازماندهی بسیار مرتب و منظم بسیج مردم در جهت اجرای این مراسم و ارائه شعارهای گویا و کوبنده در آن روز بسیار فعال بودم. پس از اقامه‌ی نماز، جمعیتی که در حدود سی هزار نفر و شاید هم بیش‌تر بودند دست به تظاهرات زدند و از طرف آن‌ها شعارهایی علیه رژیم سر داده شد؛ شعارهایی که تمام پرده‌ها را درید و دیگر اعتباری برای شاه و شاه‌پرستان باقی نگذاشت. همه متوجه شدند که عوامل رژیم دیگر آبرویی در نزد مردم ایران ندارند. یادم هست وقتی در طول مسیر رفتن برای نماز عید شعار مرگ بر این حکومت یزیدی را به مردم گفتیم، مردم نیز آن را با صدای رسا، بویژه در برابر نیروهای کمکی رژیم که از اصفهان آمده بودند، سر می‌دادند. برخی تا این قدر بر نمی‌تافتند و ملتمسانه می‌گفتند مردم را به رگبار می‌بندند و خون مردم را می‌ریزند.

به هر کیفیت، در سازمان‌دهی این شعارها خودم نقش بسیاری داشتم و یادم است هنگامی که شعار مرگ بر حکومت یزیدی را فریاد می‌زدم یکی از مأمورین به طرفم آمد و تهدید کرد که اگر این شعارها را دوباره بگویی جمعیت را به رگبار گلوله می‌بندیم.

تبدیل قبرستان نجف‌آباد به مصلی

در این ایام که در نجف‌آباد بودم کار دیگری نیز صورت گرفت و آن این بود که در اواخر ماه رمضان خبردار شدیم ساواک قصد دارد زمینی را که پیش از این به صورت قبرستان بود و سی هکتار وسعت داشت تصرف کند و در این محل برای ساواکی‌ها خانه‌های سازمانی بسازند. پس از آگاهی از این مسأله به کمک چند تن از علما و فضلای شهر قرار شد که برای جلوگیری از آن تدبیری اندیشه شود تا این توطئه خنثی گردد. پس از

مدتی، به این نتیجه رسیدیم که مناسب‌ترین کار این است که قبل از تبدیل این زمین به شهرک آن را مسطح کنیم و به عنوان مصلی، از آن جهت اقامه‌ی نماز استفاده کنیم. لذا طبق برنامه‌ریزی قبلی، این موضوع در نماز عید فطر به مردم اعلام شد و بلافاصله روز بعد مزارهای قدیمی را خراب کردیم و جهت تبدیل به مصلی آن را مسطح کردیم. البته در آن زمان به طور کامل موفق شدیم این کار را عملی کیم و حتی یک قسمت از این زمین به پارک تبدیل شد. از جمله کسانی که در این رابطه بسیار فعال بود حاج آقا حسن رضویان بود که پدر شهید و از معتمدین مورد احترام مردم محسوب می‌شد. جلسات سخن‌رانی شب‌ها ادامه داشت و موضوع سخن‌رانی، فرعون‌شناسی در قرآن کریم و مسائل مربوط به نظام‌های فرعونی، استبدادی، استکباری و سلطه‌گر بود که سی ویژگی و خصوصیات در این رابطه از قرآن کریم به بحث گذاشته شد که در شب چهارم سخن‌رانی همه چیز دگرگون شد و عمال و مزدوران رژیم با خشونت تمام به مجلس حمله کردند.

حکومت نظامی در نجف‌آباد

در حادثه‌ی هفدهم شهریور ۱۳۵۷ بنده در نجف‌آباد بودم که با خبر شدیم در همین روز مردم تهران دست به تظاهرات گسترده‌ای زده و بسیاری از آن‌ها در اثر تیراندازی مأمورین حکومت نظامی به شهادت رسیده‌اند؛ به طوری که تعداد شهدای این واقعه به صدها نفر می‌رسید. به دنبال این قتل عام وحشیانه، رژیم در بسیاری از شهرها، حکومت نظامی اعلام کرد و نجف‌آباد نیز یکی از شهرهایی بود که در آن ایام حکومت نظامی در آن برقرار شد. در نتیجه، به دلیل این مسأله، برنامه‌ها و مراسم تبلیغی و مذهبی به هم خورد و چون خودم در آن شرایط تحت تعقیب

بودم مخفی شدم. در همین ایام، با کمک عده‌ای از علما و روحانیون شهر اطلاعیه‌ای را تحت عنوان جامعه‌ی روحانیت مبارز نجف‌آباد منتشر کردیم که در این اطلاعیه از کلیه‌ی بازاریان، تجار و کسبه خواسته شده بود که به خاطر حادثه‌ی ۱۷ شهریور و همراهی با شهدای این واقعه، مغازه‌های خود را ببندند که آن‌ها نیز در حدود یک هفته‌ی تمام مغازه‌ها را بستند و شهر به طور کامل در اعتصاب عمومی بود.

ساواک نیز که به دنبال مسببین این اعتصاب بود، عده‌ای از علمای شهر از جمله آیت‌الله ایزدی، مرحوم حجة‌الاسلام حسنی و حاج شیخ غلامحسین ایزدی را دستگیر کرد و پس از مدتی، آن‌ها را به ساواک اصفهان منتقل نمود. البته بنده نیز با توجه به این‌که از طرف مأمورین ساواک تحت تعقیب بودم برای فرار از دست آن‌ها تا مدتی مخفی شدم. پس از مدتی که اوضاع آرام شد، دوباره اعلامیه‌ی دیگری را نوشته، ضمن تشکر و قدردانی از مردم، از آن‌ها خواستیم که مغازه‌های خود را باز کنند و به سر کار خود بروند؛ چرا که در واقع ما نشان دادیم که با این اعمال وحشیانه‌ی رژیم طاغوت مخالفیم.

تیراندازی در منزل آیت‌الله خادمی

مرحوم آیت‌الله خادمی یکی از علمای بزرگ اصفهان و دارای شخصیتی ممتاز و جا افتاده در میان مردم این شهر بود. ایشان رییس حوزه‌ی علمیه‌ی اصفهان بود و منزلش در محله‌ی چهارباغ، پشت خیابان مسجد سید قرار داشت. در آن زمان که دامنه‌ی تظاهرات و نارضایتی مردم شهرهای مختلف را فرا گرفته بود در شهرهایی چون اصفهان، نجف‌آباد و همایون شهر (خمینی‌شهر)، نظر به اهمیت و نزدیکی که این شهرها با منطقه‌ی ذوب‌آهن داشتند، حکومت نظامی اعلام شده بود؛

ولی مردم شهر اصفهان تظاهرات خود را در سطح گسترده‌ای ادامه می‌دادند. منزل آیت‌الله خادمی هم از ابتدای برقراری حکومت نظامی در محاصره‌ی پلیس قرار می‌گرفت؛ اما با این حال، مردم اغلب در منزل وی جمع شده و به سخن‌رانی‌های این شخصیت بزرگوار گوش می‌دادند. سرانجام این مسأله موجب شد که میان مأمورین حکومت نظامی و مردم درگیری رخ دهد. در این درگیری مأمورین شروع به تیراندازی کردند که در خلال آن تعدادی از مردم بی‌گناه به شهادت رسیدند.[۱]

در جریان تیراندازی مأمورین حکومت نظامی که در منزل آیت‌الله خادمی صورت گرفت، یکی از دوستان عزیزم به نام آقای حسن منتظری به شهادت رسید. ایشان که فرزند مرحوم حاج مصطفی منتظری بود در حادثه‌ی ۱۹ دی قم نیز همراه من در تظاهرات شرکت داشت. وی در روز حادثه‌ی تیراندازی در منزل آیت‌الله خادمی در اثر اصابت گلوله زخمی شد و بلافاصله او را در بیمارستان بستری نمودند، بنده نیز در آن روز به دیدار وی به بیمارستان رفتم؛ ولی متأسفانه پس از مدتی در اثر جراحات وارده به شهادت رسید.

یادم است که در ماه رمضان بود که جنازه‌اش را به نجف‌آباد آوردند و در مزار شهدای نجف‌آباد به خاک سپردند. روز مراسم ختم این شهید عزیز که در مسجد صفای این شهر برگزار شد خودم سخن‌رانی مفصلی ایراد کردم و با این‌که حکومت نظامی بود و مأمورین مراقب بودند، مردم شریف شهر هم ادای وظیفه می‌کردند.

---

۱. این واقعه در پنجم رمضان سال ۱۳۵۷ اتفاق افتاد و در تاریخ انقلاب اسلامی اصفهان به واقعه‌ی پنجم رمضان شهرت دارد.(راوی)

زلزله‌ی طبس

به دنبال زمین لرزه‌ی طبس که پس از فاجعه‌ی هفده شهریور[1] رخ داد، ستادهای روحانیون و مراجع قم، مشهد و سایر شهرستانها به کمک زلزله‌زدگان شتافتند. از طرف امام خمینی، آیت‌الله گلپایگانی و آیت‌الله شریعتمداری، آیت‌الله نجفی مرعشی و تعدادی دیگر اعلامیه‌هایی منتشر شد که ضمن تسلیت به بازماندگان فاجعه‌ی زلزله، به مردم مسلمان ایران، از نقشه و توطئه‌ی شاه برای بهره‌برداری از این واقعه‌ی دلخراش هشدار داده، هم‌چنین از آن‌ها خواسته شده بود که به کمک و مساعدت زلزله‌زدگان بشتابند. لذا پس از این مسأله، بسیاری از مردم برای خدمت و کمک به آن‌ها بسیج شده و عازم مناطق زلزله زده شدند. یادم است که تعداد زیادی از مردم نجف‌آباد به آن‌جا رفتند و آقای یدالله انتشاری که شخص معروف و دلسوزی بود، در این خصوص، کمک فراوانی به زلزله‌زدگان کرد. البته اکثر نجف‌آبادی‌ها به جهت این‌که آیت‌الله منتظری مدتی در طبس در تبعید به سر می‌برد و ارتباط میان آن‌ها برقرار بود تمام تلاش خود را جهت کمک به حادثه دیدگان به کار بردند.

تشییع جنازه‌ی حاج سید مهدی گلپایگانی

پس از زلزله‌ی طبس، مرحوم حجة‌الاسلام سیدمهدی گلپایگانی، دومین فرزند حضرت آیت‌الله گلپایگانی که با هیأتی حامل کمک پدرش به زلزله‌زدگان از یزد عازم طبس شده بود، در مسیر برگشت از طبس در اثر حادثه‌ی رانندگی دارفانی را وداع می‌گوید. پس از این قضیه، جنازه‌اش را به تکیه‌ی آسیدحسن در نزدیکی بیت مرحوم آیت‌الله گلپایگانی

---

۱. زلزله‌ی طبس در ۵۷/۶/۲۵ اتفاق افتاد و بیش از ده‌ها هزار نفر در آن کشته شدند.(راوی)

آوردند تا از آن‌جا مراسم تشییع جنازه شروع شود. البته در آن زمان با توجه به این‌که حکومت نظامی برقرار بود اجازه‌ی تشییع جنازه داده نمی‌شد. در نهایت پس از پیگیری، حکومت نظامی از مسیر تشییع جنازه یعنی از تکیه‌ی آسیدحسن و خیابان آذری تا خیابانی که به حرم مطهر حضرت معصومه منتهی می‌شد بر چیده شد. به دنبال تشییع جنازه‌ی مرحوم حاج مهدی گلپایگانی بود که حکومت نظامی در قم شکسته شد. در تشییع جنازه پرشکوه آن مرحوم از تکیه‌ی آسیدحسن تا صحن مطهر حضرت معصومه (سلام‌الله علیها)، ده‌ها هزار نفر از مردم شهر قم و اطراف آن و علما و روحانیون و مراجع و بزرگانی از جمله آیت‌الله مؤمن، آیت‌الله خرازی، آیت‌الله مظاهری و بسیاری از علما و فضلای دیگر قم شرکت کرده بودند. هنگامی که جمعیت به نزدیکی میدان موزه رسید به یک‌باره شعار «بگو مرگ بر شاه» شروع شد و به دنبال آن شعارهایی دیگر بر علیه رژیم پهلوی سر داده شد، به طوری که کنترل آن برای مأمورین حکومت نظامی میسر نبود.

پس از این تشییع جنازه، تا حدود زیادی هیمنه‌ی حکومت نظامی در قم شکسته شد. بعد از آن، بویژه شب‌ها از پشت بام خانه‌ها و خیابان‌ها شعار مرگ بر شاه شنیده می‌شد. دیگر در روزها برای عمال طاغوت امکان کنترل مردم نبود و همواره برنامه‌های گوناگون در مناطق مختلف شهر مانند تظاهرات و عزاداری و شعارها و تحرکات انقلابی دایر بود و دیگر تعقیب نیروهای ساواک چندان کارساز نمی‌نمود. مردم شب‌ها نیز با اجتماع در پشت بام‌ها با بلندگوهای دستی به تکبیر گفتن و شعار دادن همت می‌گماشتند.

روز پس از تشییع جنازه‌ی مرحوم سیدمهدی گلپایگانی، حکومت نظامی بار دیگر در شهر برقرار شد. در این ایام، در کوچه‌ی ارک که منزل

آقای شریعتمداری نیز در آن‌جا بود تعدادی از حقوقدان‌ها، سیاسیون و دیگران تجمع کرده بودند. من نیز در جمع آن‌ها شرکت داشتم که در برگشت دو نفر از مأمورین حکومت نظامی جلوی من راگرفته و اسلحه‌ی خود را به طرف سینه‌ی من هدف گرفتند و ضمن تهدید به من گفتند: اجتماع در این محل ممنوع می‌باشد و شما نباید در این‌جا تجمع می‌کردید. البته معلوم بود که آن‌ها می‌خواستند امثال بنده را بترسانند که دیگر در این‌گونه تجمع‌ها شرکت نکنند و شاید هم تهدید خود را عملی می‌کردند که دیگران عبرت بگیرند.

آزادی آیت‌الله طالقانی و آیت‌الله منتظری از زندان

به تدریج مبارزات ملت مسلمان ایران به رهبری امام خمینی و روحانیت به صورت گسترده‌ای علیه رژیم در سراسر کشور نمایان شد. در این تظاهرات‌ها آنان به طور قاطع خواستار آزادی زندانیان سیاسی بودند که در نهایت، در هشتم آبان ۱۳۵۷، گروهی از زندانیان سیاسی از جمله آیت‌الله منتظری و آیت‌الله طالقانی از زندان آزاد شدند. آیت‌الله منتظری پس از آزادی و بازگشت به قم، با استقبال پرشوری مواجه شد. آیت‌الله طالقانی نیز پس از آزادی که مورد استقبال پرشکوه و بی‌نظیری از طرف مردم تهران قرار گرفت، نظر به کسالت و ناراحتی حاصل از دوران زندان، مدتی در بیمارستان بستری گردید.

زمانی که آیت‌الله منتظری از زندان آزاد شده بود جمعیت فراوانی در حدود شش هزار نفر برای ملاقات با ایشان از تهران به قم آمدند و در میدان ورودی شهر که در آن زمان، میدان فرح نام داشت تجمع کردند، من در آن‌جا برای حاضرین سخنرانی کردم و در آن سخنرانی مردم قم و تهران را به انصار و مجاهدین تشبیه نموده، رابطه و پشتیبانی آن‌ها از

هم‌دیگر را با حوادث صدر اسلام مشابه دانستم؛ دکتر شیبانی نیز در این اجتماع حضور داشت. در این سخن‌رانی که روی مینی‌بوسی و با بلندگوی دستی انجام گرفت از حاضرین خواستم، گرد محور رهبری و امام خمینی باشند؛ هم‌چون صدر اسلام که گرد محور پیامبر اکرم(ص) بودند؛ همه برای پیشرفت اسلام و قرآن و کشور تلاش کنند و از نقش مهم خود در انجام این رسالت بزرگ غفلت نکنند.

محرم ۵۷

مردم رنجدیده، مبارز و انقلابی که هر ساله در مجالس عزاداری امام حسین(ع) شرکت می‌کردند، در محرم سال ۱۳۵۷ نیز، مرد و زن و پیر و جوان در تهران و سراسر کشور به پشت‌بام خانه‌های خود رفته و با همه‌ی فشار، اختناق و خفقانی که توسط رژیم اعمال شده بود فریاد «الله اکبر» سر دادند. در این ایام بنا به دعوت جامعه‌ی روحانیت، راه‌پیمایی عظیمی با شرکت چند میلیون نفر در روزهای تاسوعا و عاشورا در تهران برگزار شد. مردم هر منطقه، در حالی که روحانیون پیشاپیش آن‌ها بود با سر دادن شعار، دست به تظاهرات زدند و در روز عاشورا نیز راه‌پیمایی از روز قبل باشکوه‌تر انجام گرفت. به طوری که گویی شهر چهارونیم میلیون نفری تهران همه به خیابان‌ها ریخته‌اند و در واقع، می‌توان گفت که این راه‌پیمایی‌ها، دولت نظامی پهلوی را به زانو درآورد.

عاملین حفظ رژیم که نتوانستند به راه‌پیمایی عظیم تهران که آن‌ها را غافلگیر کرده بود، خللی وارد سازند، اعمال جنایت‌بار خود را در حمله‌ی وحشیانه خود به مردم بی‌دفاع اصفهان و نجف‌آباد که در راه‌پیمایی عاشورا شرکت کرده بودند پیاده کردند. در اصفهان از زمین و هوا به وسیله‌ی هلی‌کوپتر، صدها نفر از مردم مسلمان را هدف رگبار مسلسل

قرار دادند که در نتیجه عده‌ای از مردم را کشته و زخمی نمودند و عده‌ی زیادی نیز دستگیر شدند. در واقع، عمال ساواک هر کس را که در این روز مشاهده می‌کردند به گلوله می‌بستند و خانه و مغازه‌های مردم را تخریب و غارت کردند. البته این اعمال خشونت‌بار در چندین شهر دیگر در همان روز عاشورا به وقوع پیوست؛ ولی سهم نجف‌آباد و اصفهان بیش‌تر بود. یک هفته موج خشونت، وحشت، ترور، ارعاب، غارتگری، آتش زدن مغازه‌ها، منازل و اموال مردم به طول انجامید و این جنایات که با عناوین شاه‌دوستی و توسط چماقداران و مأموران سفاک رژیم با حمایت تانک و مسلسل انجام شد، فضای دل‌خراش و ناامنی را برای مردم ایجاد کرد؛ به گونه‌ای که به صغیر و کبیر و زن و مرد رحم نکردند. مسؤول این همه وحشت و جنایت فرماندار نظامی اصفهان، تیمسار ناجی، بود که به‌عنوان مسؤول حکومت نظامی استان اصفهان با نیروهای نظامی و اراذل و اوباش که آن‌ها را سازماندهی کرده بودند، این جوّ و فضا را به وجود آوردند.

در این سال که دامنه‌ی فعالیت و مبارزات مردمی علیه حکومت مستبد پهلوی بسیار گسترده شده بود، بنده نیز به نوبه‌ی خود در شهرهای مختلف کشور با اجرای برنامه‌های سخن‌رانی و شرکت در کارهای فرهنگی و تبلیغی و هدایت مبارزات، تا حدودی در این مبارزات سهمی داشتم. در برخی از شهرهای اصفهان از جمله نجف‌آباد، خمینی‌شهر، یزدان‌شهر، در ایامی که حکومت نظامی برقرار بود، هر روز در حدود هشت برنامه‌ی سخن‌رانی داشتم. در آن ایام، هر روز یک سری برنامه‌های تبلیغاتی انجام می‌گرفت. یادم است در مراسمی که در مسجد مدرسه‌ی صدر خواجوی اصفهان برگزار شده بود نیز سخن‌رانی کردم. در این مراسم که بسیار باعظمت بود ده‌ها هزار نفر شرکت کرده، مأمورین

زیادی برای کنترل جمعیت به آن‌جا آمده بودند.

بحث بسیار مهمی که در مراسم مدرسه‌ی خواجو مطرح شد این بود که «ایها الناس من الرأی سلطاناً جائراً مستحلاً لحرام‌الله ناکثاً لعهدالله یعمل فی عبادالله بالاثم و العدوان فلم تغیر بفعل و لاقول کان الحقاً علی‌الله ان یدخل مَدخَلَه». از کارهای دیگری که در این زمان انجام دادم این بود که در پایین کشیدن مجسمه شاه چه در نجف‌آباد و چه در سده نقش داشتم، به‌خصوص، هنگامی که در روز عاشورا به این شهر رفتم، مشاهده کردم که هنوز مجسمه را پایین نکشیده‌اند. در سخن‌رانی مردم را تحریک کرده و خط دادم که مردم نیز پس از سخن‌رانی به سمت مجسمه حرکت کردند و مظهر قدرت فرعونی را با دست قدرت و اراده به خاک ذلت افکندند. بعد از این واقعه بنده تا یک هفته مخفی بودم و پس از یک هفته به قم آمده، از قم به سمت اهواز و خوزستان حرکت کردم و دهه‌ی آخر صفر را در محل عباسیه‌ی اهواز به سخن‌رانی و انجام وظیفه مشغول شدم که خود داستان دیگری دارد.

فعالیت در خوزستان

در سال ۱۳۵۷ بعد از حوادثی که در اصفهان، نجف‌آباد، سده و یزدان‌شهر اصفهان اتفاق افتاد، به خوزستان رفتم و در مدتی که اهواز بودم برنامه‌های مختلفی را اجرا کردم. یادم است که در این ایام حکومت نظامی برقرار شده، امکان فعالیت برای ما بسیار دشوار بود. اما با وجود این شرایط، شب‌ها در عباسیه‌ی اهواز که مرکز بسیار مهم و کانون عمده‌ای برای فعالیت بود، سخن‌رانی می‌کردم.

در یکی از روزهای حکومت نظامی، جهت سخن‌رانی به دانشکده‌ی پزشکی اهواز رفتم. در آن‌جا آقای موسوی جزایری، آقای قاضی عسکر

و عده‌ای دیگر از علما نیز حضور داشتند. یادم است که در آن لحظه، توده‌ای‌ها، کمونیست‌ها و منافقین با ایجاد سر و صدا و اغتشاش، سعی در بر هم زدن برنامه داشتند و در واقع اجازه نمی‌دادند که دوستان سخن‌رانی کنند. پس از ورودم به آن‌جا از طرف آن‌ها اعلام شد که نماینده‌ی طلاب حوزه‌ی علمیه‌ی قم آمده است. پس از مدتی بلندگو را به دست من دادند و در حدود سه ربع برای حضار سخن‌رانی کردم که با شروع سخن‌رانی جلسه آرام شد و در حقیقت، آن‌هایی که می‌خواستند نظم و آرامش برنامه را برهم بزنند، ماست‌ها را کیسه کردند و دیگر قدرت صحبت کردن نداشتند. یادم هست که منافقین و چپی‌ها دور هم جمع شده و می‌گفتند که اگر بعدها حکومت به دست آخوندها بیفتد ما نیز دوباره با آن‌ها مقابله کرده و به مبارزه‌ی خود ادامه خواهیم داد؛ که این برای بنده نکته‌ای جالب توجه بود.

پس از این برنامه، زمانی که از دانشکده‌ی پزشکی اهواز بیرون آمدم، متوجه شدم که مأمورین حکومت نظامی مرا تعقیب می‌کنند. هنگامی که می‌خواستم از چنگ آن‌ها فرار کنم زمین خوردم و پایم آسیب دید که آثار آن هنوز برجای است.

مراسم عصر پنج‌شنبه در محل بهشت شهدای شهر اهواز و در زیر چتر حکومت نظامی برگزار شد. جوانان عاشق و فداکار، بدون ترس و واهمه در برنامه به صورت باشکوه شرکت نموده، با بلندگوهای دستی به عزاداری و سوگواری مشغول شدند و هم‌چنین چند بلندگو را به یکدیگر متصل نمودند تا بنده سخن‌رانی کنم. برنامه‌ای فراموش ناشدنی و دیدنی بود که آن شور و هیجان هرگز قابل بیان نمی‌باشد. در سخن‌رانی بخصوص به جنایات رضاخان و دودمان ننگین پهلوی اشاره نموده، مردم را به پایداری و آمادگی بیش‌تر فراخواندم. در اثنای سخن‌رانی، یادداشتی

به بنده داده شد که مجروحان درگیری‌های خیابانی نیاز به خون دارند. بنده یادداشت را قرائت کردم و موج دیگری از نفرت و هیجان به پا شد و همه بدون ملاحظه و ترس در برابر حکومت نظامی به طرف بیمارستان‌های شهر حرکت کردند. در اثنای خروج از بهشت شهدای شهر، جوانان فداکار بنده را سر دست گرفتند و اظهار محبت کردند.

در همان روزها شاه فرار کرد[۱] و مزدوران رژیم، از این که مردم عکس‌العمل نشان بدهند بسیار ناراحت بودند؛ اما به راستی عید بزرگ ملت فرار شاه از کشور و شکسته شدن هیمنه و ابهت طاغوت و عامل بیگانه و اجانب بود. با فرار شاه همه چیز در هم فرو ریخت و طرفداران و عمال و مزدوران دربار بی‌کس و بی‌پناه شدند و راه برای حضور امام(ره) و حاکمیت مردم و اسلام هموار و فراهم شد.

دهه‌ی اول ماه صفر را بنابر نیاز و مصلحت‌اندیشی علما و تقاضای مرحوم حجةالاسلام رایگانی، عالم مبارز شهر رامهرمز؛ به آن‌جا عزیمت کردم. برای این که شهر نیاز به تحرک و هوشیاری بیش‌تر داشت. شب‌ها در محل مسجد جامع شهر و نیز روزها در برنامه‌های دیگر ادای وظیفه می‌شد. بحمدالله سخن‌رانی‌ها کارساز بود و شهر یک پارچه در جهت امام و انقلاب قرار گرفت؛ حتی نیروهای شهربانی و دستگاه‌های وابسته به حکومت نیز اغلب همراه شدند، این قبیل کارها مثل فتح شهر به شهر و سنگر به سنگر بود و همه‌ی این موفقیت‌ها در جهت خواست و اراده‌ی خداوند متعال و فریاد امام راحل صورت می‌گرفت. حرکت عمیق فرزندان امام(ره) جریان انقلاب را تقویت و جریان‌های دیگر را منزوی می‌ساخت. باید در آن فضا بود و قضاوت کرد، امروز نمی‌توان آن شرایط

---

۱. روز ۲۶ دی ماه ۵۷

را به درستی ترسیم کرد و عجیب این بود که امثال بنده خستگی نمی‌فهمیدیم و از مرگ نمی‌هراسیدیم.

رامهرمز در دهه‌ی اول صفر آن سال، شاهد جوش و خروش بود و از بی‌تحرکی بیرون آمد و فرزندان دلیر و مخلص امام به صورت منسجم به حرکت درآمده، و یک‌پارچه شدند. در این زمان، مسجد جامع، کانون هم‌دلی و برنامه‌ریزی بود و مرحوم آقای رایگانی نیز شجاعانه و با دل‌گرمی به رتق و فتق امور می‌پرداخت و شهر رامهرمز به کانونی گرم و آماده‌ی فداکاری تبدیل شد. هم‌چنین، حرکت‌های نیمه خاموش و نیمه روشن به حرکتی زنده و روشن تبدیل شد. کاش آن شرایط ثبت و ضبط شده بود و آن هیجانات و ایمان و ایثارها به نحوی در اوراق و اسناد منعکس می‌شد تا امروز ما صحنه‌های بسیار زیبا و درس‌های بسیار آموزنده فرا می‌گرفتیم.

در آن سال و آن روزها، ایران اسلامی شاهد تحول عظیم و شگفت‌انگیزی بود که ریشه‌ی آن عشق به اسلام و روحانیت و امام بود و همه‌ی مردم به برکت امام حسین(ع) این چنین زنده و شیفته‌ی اسلام و عاشق و آماده‌ی شهادت بودند و ترس و وحشت در قاموس آن پاک‌باختگان هرگز راه نداشت.

یادم است که در همان سال ۵۷ به بندر ماهشهر رفتم. در آن زمان به جهت اعتصاب کارکنان راه‌آهن، حمل و نقل از این طریق صورت نمی‌گرفت و کامیون‌ها نیز نمی‌توانستند گندم مورد نیاز استان خوزستان و دیگر نقاط کشور را از این بندر منتقل نمایند. بنده که نماینده‌ی حوزه‌ی علمیه‌ی قم بودم در آن شرایط اجازه دادم که دوباره راه‌آهن راه‌اندازی شود. پس از این ماجرا بود که گندم‌ها از این طریق به اهواز و نقاط دیگر منتقل گردید.

پس از مدتی که در اهواز بودم به بندرشاهپور[۱] رفتم و در این شهر نیز چندین برنامه‌ی سخن‌رانی داشتم. در مراسمی که در روز اربعین حسینی در این شهر برگزار شد مردم با وحدت و یک‌پارچگی و آگاهی لازم به تظاهرات گسترده‌ای بر علیه رژیم پهلوی دست زدند و یادم است که در این تظاهرات مردم سینما و مشروب‌فروشی‌ها را به هم ریخته و آتش می‌زدند و هتل مجللی که در این شهر بود توسط آن‌ها به خرابه‌ای مبدل گردید. مردم که از مراکز فساد و کاباره‌ها و مشروب‌فروشی‌ها دل خوشی نداشتند در عکس‌العمل نسبت به این قبیل مراکز اقدامات مؤثری داشتند. این اقدامات در شکستن هیمنه و آثار طاغوت و تقویت جریان انقلاب اسلامی بسی مؤثر و کارساز شد و خود نشان‌دهنده‌ی تنفر مردم از نظام فاسد پهلوی و عشق و ایمان به اسلام و ارزش‌های اسلامی بود. لذا در آن ایام شاهد آتش زدن و ویران کردن مشروب‌فروشی‌ها و برخی مراکز فساد بودیم که خود داستان دیگری دارد.

راه‌پیمایی روز اربعین در بندر امام و بندر ماهشهر و شادگان و حضور برادران و خواهران عرب زبان در راه‌پیمایی و برنامه‌های جالب و باشکوه و شعارهای بسیار حساس از برنامه‌های به‌یاد ماندنی آن دوران است.

یکی از شعارهای آن روز که به یادم مانده است چنین بود:

شاه الجلاد ما ارید   شاه القواد ما ارید[۲]

در یکی از روزها به شادگان رفته و در برنامه‌ای که از قبل تدارک دیده شده بود، به سخن‌رانی پیرامون نهضت و انقلاب و مبارزه و افشای جنایت رژیم پرداختم که در آن شرایط برای تقویت مواضع ملت در برابر

---

۱. بندرامام خمینی فعلی

۲. شاه جلاد چه می‌خواهد شاه بی‌شرف چه می‌خواهد.(راوی)

طاغوت و تعمیق جریان انقلاب اسلامی مؤثر و کارساز بود. این فعالیت‌ها و سخن‌رانی‌ها در مجتمع پتروشیمی بندر ماهشهر و نیز شب‌ها در مسجد آقای آل‌غفور ماهشهر و دیگر مراکز و حتی در امیدیه و در ارتباط با علمای منطقه و هم‌فکری در جریان مبارزه و در مواردی حل مسائل مردم، جریان داشت. به طور مثال، اجازه حرکت قطارها از بندر امام تا اهواز جهت حمل گندم و تأمین آذوقه‌ی مردم، از این نمونه بود. تا روز اربعین بنده در مناطق جنوبی به فعالیت‌های مبارزاتی چون بسیج و تشویق مردم، روشنگری، افشاگری، تظاهرات و سازمان‌دهی فعالیت‌های مردمی مشغول بودم.

یکی دیگر از کارهایی که بنده در این‌جا انجام دادم این بود که نام بندر شاهپور را به بندر امام تغییر دادم که از آن زمان به بعد به این اسم خوانده می‌شود. به هرحال، پس از این کار به طرف تهران حرکت کردم تا در لحظه‌ی ورود امام به آن‌جا در این شهر باشم.

در راه‌پیمایی و حرکت مردم نجف‌آباد به سمت یزدان‌شهر جهت بیداری و هم‌سویی آنان با جریان انقلاب اسلامی و وحدت و انسجام بیش‌تر در مقابله با طاغوت، فرزند عزیز دایی این‌جانب به نام اکبر پورمحمدی با چند نفر دیگر به شهادت می‌رسند، که یادشان گرامی و راهشان پر رهرو باد.

استقبال از حضرت امام(ره)

روزهای آخر ماه شریف صفر و شب بیست و هشتم بود که خبردار شدیم امام بنا دارند به ایران باز گردند، با اشتیاق فراوان برنامه‌های روزهای حساس آخر دهه‌ی شریف ماه صفر، ایام شهادت امام مجتبی(ع)، شهادت امام رضا(ع) و حضرت رسول اکرم(ص) را رها

کرده، به قصد دیدار یار سفر کرده، پس از ۱۴ تا ۱۵ سال به سمت تهران حرکت کردم. شرایط بسیار سختی بود امکانات حمل و نقل بسیار محدود بود، بنزین و سوخت نیز نبود و در بین راه ناامنی و مزاحمت توسط چماقداران شاه‌دوست نیز خطر نگران‌کننده‌ی دیگری بود. با یکی از دوستان با ماشین پیکانی همراه با چند ظرف بنزین و یکی دو چوب دستی به امید خدا حرکت کردیم.

استقبال عمومی نیز به صورت فوق‌العاده‌ای انجام گرفت، شور و هیجان و عشق و ایمان و وحدت و انسجام وصف‌ناپذیری بر دل‌ها و جان‌ها حاکم بود. از روزی که جراید اطلاع دادند، امام خمینی در روز جمعه به میهن باز خواهد گشت، از سراسر ایران دسته‌های مختلف مردم به تهران آمدند؛ به طوری که شاید چند میلیون نفر بر جمعیت این شهر افزوده شد. یادم است که در آن زمان، کلیه‌ی مساجد، حسینیه‌ها، مراکز عمومی، منازل دوستان و آشنایان، مدارس علمی همه و همه پناهگاه مردم بود. آیت‌الله غیوری مدرسه‌ی صدوق را که در سه راه سیمان ری قرار داشت جهت پذیرایی از مردم آماده نموده بودند. هم‌چنین، مسجد سر تخت حضرت عبدالعظیم و مهدیه‌ی تهران به همین ترتیب آماده شده بود. بنده و جمعی از دوستان و مردم نجف‌آباد به مدرسه‌ی صدوق ابن‌بابویه رفته و آماده‌ی استقبال از حضرت امام(ره) بودیم که اعلان کردند فرودگاه بسته شده، مانع از پرواز ایشان به تهران شدند.

طلاب و فضلای علوم دینی قم نیز در چندین اتوبوس به صورت دسته‌جمعی خود را به تهران رساندند و در مدرسه‌ی علوی که قرار بود امام به آن‌جا بیاید تجمع کردند. به هرحال، چون فرودگاه بسته شد و آمدن امام خمینی به تأخیر افتاد، عده‌ای از مردم که تصور نمی‌کردند بازگشت امام عملی شود و با توجه به این که در آن سرمای زمستان جا و

محلی نداشتند به شهرهای خود بازگشتند؛ ولی بسیاری دیگر از جمله فضلای حوزه‌ی علمیه‌ی قم منتظر ورود امام شدند تا بزرگ‌ترین استقبال تاریخ این سرزمین را خلق کنند.

تحصن علما در دانشگاه تهران

یکی از ابتکارات بسیار خوبی که توسط علما و روحانیون پس از بستن فرودگاه و ممانعت از تشریف‌فرمایی امام صورت گرفت، تحصن آن‌ها در دانشگاه تهران به نشانه‌ی اعتراض به این مسأله بود. بنده نیز در این زمان، پس از شنیدن این خبر جهت شرکت در تحصن، از مدرسه‌ی صدوق به طرف دانشگاه تهران حرکت کردم. در اوایل صبح بود که به اتفاق دوازده، سیزده نفر دیگر از علمای نجف‌آباد و قم وارد مسجد دانشگاه تهران شدیم و هسته‌های اولیه‌ی تحصن شکل گرفت.

رفته رفته دانشگاه تهران در همان ساعات اولیه به کانون نور، حیات و حرکت و انقلاب مبدل شد. علما و بزرگان و شخصیت‌های سیاسی و مذهبی و مردم، گروه گروه به سمت دانشگاه در حرکت بودند. آیات عظام، ربانی شیرازی، طالقانی، مطهری، بهشتی، هاشمی رفسنجانی، مؤمن، ربانی املشی و بسیاری دیگر حضور داشتند. یادم است هنگامی که در مسجد بودم آیت‌الله مؤمن به من گفت که تعداد متحصنین را بشمارم. من نیز آن‌ها را شمردم که در ساعات اولیه‌ی روز حدود ۲۵۰ نفر بودند. البته پس از آن، رفته رفته فضلا و علمای قم و شهرستان‌ها به طور دسته‌جمعی به جمع متحصنین پیوستند. در هنگام تحصن، توسط فضلا و مراجع تقلیدی همچون آیت‌الله طالقانی، آیت‌الله منتظری، آیت‌الله ربانی شیرازی، آیت‌الله مؤمن و شهید مفتح و عده‌ای دیگر، جلسات متعددی در اطاق‌های جنبی مسجد برگزار گردید. در

حقیقت، در آن زمان مسجد دانشگاه تهران به صورت مرکز و کانون ثقلی جهت فعالیت و ارتباط فضلا و بزرگان درآمده بود. اتاق جنب مسجد دانشگاه نیز اتاق شور و فرمان بود. انعکاس خبر تحصن روحانیون مبارز در مسجد دانشگاه تهران به نشانه‌ی اعتراض به بستن فرودگاه مهرآباد برای جلوگیری از ورود امام خمینی(ره) در تهران و سایر شهرهای کشور، شور و هیجان خاصی را به وجود آورده بود. مردم تهران و کسانی که برای استقبال از امام به تهران آمده و ماندگار شده بودند، همین که این خبر را شنیدند به صورت دسته‌جمعی نوحه‌خوانان و در حالی که دم گرفته و شعار می‌دادند، خود را به دانشگاه تهران رساندند و در تحصن شرکت کردند. وقایع این رویداد، حدود یک هفته به طول انجامید که عجیب و به یاد ماندنی بود. در این واقعه، شعارها بسیار بدیع و ابتکاری، فداکاری در اوج و دل‌ها با یکدیگر مهربان بود و ترس معنا نداشت.

هم‌زمان در خیابان‌های دانشگاه تهران راه‌پیمایی و تظاهرات بود و شعارهایی که به صورت خلق‌الساعة ابداع می‌شد از جمله:(رییس) فرمانده ایرانی ژنرال هایزر[1] است.

امیر ایرانی برای هایزر　　گماشته و امربر و نوکر است

در روز هشتم بهمن در مقابل میدان ۲۴ اسفند(میدان انقلاب اسلامی کنونی) و هم‌چنین در نزدیکی خیابان دانشگاه، از طرف مأمورین ستاد

---

۱. هایزر در دی ماه ۱۳۵۷ به طور محرمانه وارد ایران شد. هدف از سفر او تاکنون به درستی معلوم نشده است. گروهی معتقدند او برای این به ایران آمده بود که فرماندهان نظامی را وادار به انجام کودتا کند و عده‌ای برعکس عقیده دارند او مأمور بود مانع کودتای نظامیان شود. هر چه بود حضور او به این طریق در ایران نشانگر وابستگی شدید ایران به آمریکا است. هایزر در ۱۴ بهمن ۱۳۵۷ ایران را ترک گفت و بعدها خاطرات خود را تحت عنوان مأموریت در تهران به رشته‌ی تحریر در آورد. (برای اطلاع بیشتر ر.ک به: ***هایزر، مأموریت در تهران***، ترجمه‌ی ع. رشیدی، انتشارات اطلاعات، تهران ۱۳۶۵)

ژاندارمری که در آن‌جا بود به طرف مردمی که در این منطقه تجمع کرده بودند، تیراندازی شد که در نتیجه‌ی آن بیش از چهارصد نفر زخمی و سی و هفت نفر به شهادت رسیدند. در روز پس از این حادثه از طرف اهالی دماوند جهت سخن‌رانی در مراسم ختم یکی از شهدای این واقعه، از بنده دعوت کردند که من نیز رفتم و پس از روضه‌خوانی و سخن‌رانی بلافاصله به تهران برگشتم.

ملاقات سیدجلال تهرانی با حضرت امام(ره)

شاه پیش از این که از کشور فرار کند شورای سلطنت را تأسیس کرد تا در غیاب وی عهده‌دار کارهای او باشد. رییس این شورا شخصی بود به نام سیدجلال‌الدین تهرانی[1] که از دانشمندان و سیاستمداران کشور محسوب می‌شد. ایشان هنگامی که جهت ملاقات با امام خمینی به پاریس رفته بود، امام چون شورای سلطنت را غیرقانونی می‌دانست، حاضر نشد که با وی ملاقات کند؛ بنابراین فرمود اول باید از سمت غیرقانونی خود استعفا دهد سپس برای ملاقات بیاید. سیدجلال‌الدین

---

۱. سیدجلال تهرانی در سال ۱۲۷۲هـش در تهران به دنیا آمد. در تهران به تحصیل علوم سنتی پرداخت و پس از آن به مشهد رفته و در آستان قدس منصب منجم‌باشی یافت. بعد از مدتی به تهران بازگشته و در مسلک نزدیکان مستوفی‌الممالک درآمد. در سال ۱۳۰۷ به انتشار ماهنامه اقدام کرد و سالی یک بار آن را چاپ می‌کرد و در آن قسمتی از کتب قدیم را منتشر می‌کرد. در سال ۱۴۱۴ به اروپا رفت و در بلژیک و فرانسه به تحقیقات نجومی پرداخت و در سال ۱۳۲۵ به ایران بازگشت. مناصب او تا سال ۱۳۵۷ معاونت نخست‌وزیری، وزیر مشاور، وزارت پست و تلگراف، نیابت تولیت آستان قدس، استانداری خراسان، سفارت در بلژیک، سناتوری و ریاست شورای سلطنتی بود. در سال ۱۳۵۷، قبل از دیدار با امام خمینی(ره)در فرانسه از سمت ریاست شورا استعفا داده و دیگر به ایران بازنگشت و در آن‌جا به تألیف کتابی در زمینه‌ی ادویه و طب سنتی مشغول شد، تا این که در اواسط مرداد ۱۳۶۶ در پاریس درگذشت.(راوی)

تهرانی نیز پس از ارزیابی اوضاع جاری کشور، از ریاست سلطنت استعفا داد و بعد از آن به حضور امام خمینی رسید و استعفای خود را تقدیم ایشان نمود.

وقتی این بحث مطرح شد که بختیار می‌خواهد به ملاقات امام برود ایشان گفته بود تا وقتی که بختیار از سمت نخست‌وزیری استعفا ندهد، او را نمی‌پذیرم.[۱] این که بختیار چه هدفی را از ملاقات با امام دنبال می‌کرد، به طور دقیق مشخص نبود. البته حرف بختیار در آن زمان این بود که امام به صورت یک شخصیت مذهبی و مقدس و بدون دخالت در مسائل سیاسی وارد کشور شود و سپس به قم برود. ایشان در این شهر مقدس به امور مذهبی کشور بپردازد و دولت در دست بختیار، لیبرال‌ها، ملی‌گراها و گروه‌هایی از این قبیل باشد. با توجه به این شرایط امام خمینی(ره) با روشن‌بینی و آگاهی کامل در این زمینه، شرط پذیرش بختیار را استعفا از نخست‌وزیری ذکر کرد.

بختیار پس از گرفتن رأی اعتماد، به فرودگاه مهرآباد رفت و در هنگام حرکت شاه، رأی اعتماد نمایندگان ملت را به او گزارش داد و بدین صورت دولت خود را قانونی اعلام کرد. به هرحال، پس از فرار شاه از کشور، چنان شور انقلابی و جشن و شادمانی در تهران برپا شد که شاید در تاریخ ایران کم‌تر سابقه داشته باشد که این چنین همه‌ی مردم ابراز خوشحالی کنند. در آن روز سر و صدای مردم، بوق یکنواخت وسایل نقلیه و هلهله و شادی عمومی در همه‌ی مناطق تهران به خوبی شنیده

---

۱. برای اطلاع بیش‌تر در این زمینه ر.ک.به: **همگام با خورشید *(از ایران تا ایران)***، خاطرات حجةالاسلام اسماعیل فردوسی‌پور، مجتمع فرهنگی اجتماعی امام‌خمینی، قم، ۱۳۷۲، صص ۴۸۴ـ ۴۸۶ و ابراهیم یزدی، ***آخرین تلاش‌ها در آخرین روزها***، انتشارات قلم، تهران ۱۳۶۸، صص ۱۳۷ـ۱۴۲

می‌شد. مرد و زن، پیر و جوان، مسلمان و غیرمسلمان کف می‌زدند و نقل وگل به روی یکدیگر می‌ریختند.

مردم همگی به پاس همدلی با برادران سرباز و نیز به تبعیت از فرمایشات زعیم عالیقدر خود حضرت امام خمینی(ره)، سربازان را گلباران کرده و آن‌ها را مورد لطف و محبت قرار دادند. هم‌چنین، اتومبیل‌های شخصی و حتی کامیون‌های ارتشی و ماشین‌های پلیس، چراغ‌ها را روشن کرده و به صورت کاروان‌های شادی در خیابان‌های پایتخت حرکت می‌کردند.

یکی دیگر از اقدامات بسیار مفیدی که امام(ره) در بحبوحه‌ی انقلاب انجام داد، تشکیل شورایی به نام «شورای انقلاب» بود که علمایی چون آیت‌الله مطهری، آیت‌الله بهشتی، آیت‌الله مفتح، آیت‌الله خامنه‌ای، آیت‌الله هاشمی رفسنجانی، مهندس بازرگان و عده‌ای دیگر در این شورا حضور داشتند. تشکیل چنین شورایی در آن ایام خود نشان‌دهنده‌ی تسلط امام بر امور کشور و برنامه‌ریزی برای آینده جهت هدایت جریان انقلاب و هم‌چنین تثبیت موقعیت نظام جدید می‌باشد.

کمیته‌ی استقبال

پس از این که امام خمینی قصد داشت به وطن باز گردد، همه ملت ایران به نوعی سعی در تدارک استقبال گسترده و عظیمی از ایشان برآمدند. در آن زمان دست‌اندرکاران کمیته‌ی استقبال به چهار گروه اصلی تقسیم شده بود. یک گروه شامل اعضای جامعه‌ی روحانیت و علمایی چون شهید بهشتی، شهید مطهری، شهید مفتح، آقای هاشمی رفسنجانی، آقای لاهوتی و عده‌ای دیگر می‌شد. تعدادی دیگر از اساتید قم، جامعه‌ی مدرسین قم و اعضای هیأت مؤتلفه‌ی اسلامی نیز یک بخش دیگر را

تشکیل می‌دادند.

اعضای هیأت مؤتلفه در قسمت تدارکات و پشتیبانی این کمیته بسیار فعال و مؤثر بودند و حتی توسط آن‌ها در مدرسه‌ی رفاه، کانونی جهت پذیرایی از مردم تشکیل شده بود و به طور کلی تا حدودی به صورت سازمان‌یافته فعالیت می‌کردند.

نهضت آزادی نیز بخش دیگری از کمیته‌ی استقبال را تشکیل می‌داد. آن‌ها در آن شرایط در عرصه‌ی ارتباطات بسیار مؤثر و با دیگر گروه‌ها هم‌کاری لازم را انجام می‌دادند و در واقع این گروه‌ها در آن زمان ضمن هم‌کاری با هم، نجات کشور را در حضور امام می‌دیدند. البته این نکته را عرض کنم که نهضت آزادی در اوایل تا این حد همراهی نمی‌کرد و در واقع بعدها ملزم شد. این گروه، در ابتدا این‌گونه می‌گفتند که: شاه باشد و سلطنت کند نه حکومت. بعدها آن‌ها با دیگر گروه‌های مردمی همراه شدند و حتی بعضی از اعضا آن مانند بنی‌صدر، دکتر ابراهیم یزدی و قطب‌زاده[۱] در فرانسه همراه امام بودند.

علاوه بر این گروه‌ها، جریانات مردمی دیگری به صورت‌های گوناگون در این استقبال شرکت داشتند. البته ورای این تشکل‌ها که هر کدام قدرتی برای بسیج و هم‌کاری مردم و سازمان‌دهی نیروها داشتند، تشکل دیگری نیز در کشور وجود داشت که به روحانیون و علمای مساجد و مراکز دینی مربوط می‌شد. در واقع، می‌توان گفت که هر مسجد

---

۱. صادق قطب‌زاده از اعضای فعال تشکل‌های سیاسی دانشجویی خارج از کشور پیش از انقلاب بود. هنگام اقامت امام در پاریس به یاران امام نزدیک شد و پس از انقلاب مسؤولیت صدا و سیما را برای مدتی عهده‌دار گردید. وی در انتخابات دوره‌ی اول ریاست جمهوری نامزد شد. قطب‌زاده در تابستان ۱۳۶۱ به اتهام کودتا علیه نظام اسلامی اعدام گردید.(***روزشمار انقلاب اسلامی***، ج ۳، پیشین، ص ۲۶۰)

به عنوان یک پایگاه و کانونی انقلابی محسوب می‌شد. اگرچه روحانیت به صورت سازمان‌یافته، شبکه‌ای نداشت، اما به صورت غیررسمی فعالیت‌های گسترده‌ای داشت و همه‌ی مردم هم به روحانیت اعتماد داشتند. لذا با توجه به این شرایط، از هر مسجدی پنجاه الی صد نفر کم‌تر یا بیش‌تر جهت شرکت در کمیته‌ی استقبال معرفی شدند. در نتیجه، این طیف به عنوان یک تشکل اصلی و زیربنایی، از هر حزبی قوی‌تر و نیرومندتر در صحنه وجود داشت. در آن زمان، مساجد به عنوان مسافرخانه در اختیار افراد استقبال‌کننده قرار می‌گرفت، مدرسه‌ی صدوق و مسجد حضرت عبدالعظیم را نیز جهت پذیرایی از آن‌ها آماده کرده بودند. بسیاری از مردم نجف‌آباد نیز آمده بودند و بنده که از خوزستان می‌آمدم در آن روز شهید محمد منتظری را در مدرسه‌ی صدوق زیارت کردم. در این استقبال بی‌نظیر در حدود پنجاه هزار نفر حضوری فعال داشتند. البته آن‌هایی که خط‌دهی و برنامه‌ریزی اصلی این استقبال را انجام می‌دادند، شاید در حدود پنجاه نفر بودند؛ ولی به هر صورت نیروهای حزب‌اللهی و انقلابی مخلص در این راه هم‌کاری و همراهی بسیاری را نشان دادند و همین افراد بودند که بعدها بدنه‌ی اصلی کمیته‌ی انقلاب اسلامی و سپاه پاسداران و ارگان‌های دیگر انقلابی را تشکیل دادند.

هواپیمای حامل امام خمینی(ره)در لحظه‌ی ورود به ایران در حدود ده دقیقه در آسمان تهران به پرواز خود ادامه داد؛ در حالی که بسیاری از مردم حضور امام در ایران را به سختی می‌توانستند تصور کنند و فکر می‌کردند که راه آمده را باید باز گردند؛ ولی هواپیما بار دیگر به آسمان فرودگاه مهرآباد ظاهر شد و پس از مدت کوتاهی به زمین نشست. مراسم استقبال رسمی از امام خمینی در سالن جدید فرودگاه مهرآباد به عمل

آمد. در این برنامه که بسیار منظم صورت گرفت از مسیر فرودگاه تا بهشت‌زهرا تقسیم کار شده بود به طوری که چند نفر مسؤول نظم و کنترل فرودگاه، چند نفر دیگر مسؤول منطقه‌ی بهشت‌زهرا و مسیر بین راه و به همین ترتیب کارها را تقسیم کرده بودند. سرپرستی و نظارت بر مقر حضرت امام خمینی(ره)در بهشت‌زهرا برعهده نه نفر گذاشته شده بود و بنده نیز یکی از این افراد بودم. این افراد که با نصب کارت‌های ویژه‌ای مشخص شده بودند، باید در آن قسمت در خدمت امام می‌بودند. در لحظه‌ای که چشمم به چهره‌ی ملکوتی حضرت امام افتاد، خم شدم و سنگی را از زمین برداشتم و به پیشانیم گذاشتم و سجده‌ی شکر به جا آوردم.

مدرسه‌ی رفاه

هنگامی که امام خمینی پس از ورود به ایران در مدرسه‌ی رفاه مستقر شدند، کارها در این محل به نوعی تقسیم شده بود و بنده کار روابط عمومی را انجام می‌دادم و کسانی که آدرس و نشانی جایی را می‌خواستند راهنمایی می‌کردم. امام(ره) در این تاریخ، شب‌ها در همین مدرسه، ساعاتی را برای ملاقات تخصیص داده بود که یادم است بنده یکی دو شب به زیارتشان شرفیاب شدم و علما و بزرگان و بسیاری از شخصیت‌های سیاسی نیز در این ایام به ملاقات امام(ره) آمدند.

امام خمینی چند روز پس از بازگشت پیروزمندانه‌ی خویش به وطن، آقای مهندس بازرگان را به عنوان نخست‌وزیر موقت منصوب کرد.[1] به دنبال این ماجرا و با توجه به رهنمودهای حضرت امام(ره)، تظاهرات

---

۱. ۱۵ بهمن ۱۳۵۷

باشکوهی از طرف مردم به پشتیبانی از بازرگان انجام گرفت. این تظاهرات که در حقیقت به نشانه‌ی اعتراض و مقابله با دولت بختیار صورت گرفت، نه تنها در تهران بلکه در سراسر کشور انجام شد و همه با شعارهای کوبنده‌ی خود حمایت خود را از بازرگان اعلام نمودند. حتی در آن زمان، جامعه‌ی روحانیت اعلام کرد که برای تأیید مهندس بازرگان راه‌پیمایی عمومی صورت گیرد.

در روز نوزدهم بهمن بود که حادثه‌ی دیگری اتفاق افتاد. در حقیقت، از توجهات الهی نسبت به انقلاب اسلامی ایران این بود که پرسنل نیروی هوایی به خصوص همافران در اوج انقلاب به ملت پیوستند و گروهی از آن‌ها با لباس معمولی به مدرسه‌ی رفاه آمده و با آرایش نظامی در مقابل امام خمینی ادای احترام کردند. این مسأله زمانی صورت گرفت که هنوز دولت بختیار بر سر کار بود و ارتش با قدرت حکمرانی می‌کرد و به خاطر همین اقدام روز نوزدهم بهمن ماه تحت عنوان روز نیروی هوایی جمهوری اسلامی نام‌گذاری گردید.

عزیمت به بندرعباس

چند روز قبل از پیروزی شکوهمند انقلاب اسلامی و پس از مدت کوتاهی که در روابط عمومی دفتر امام خمینی مشغول کار بودم، تعدادی از اهالی بندرعباس از بنده تقاضا کردند که به آن‌جا بروم. شرایط و اوضاع بندرعباس در آن ایام، چندان مناسب نبود؛ لذا با توجه به این شرایط پس از مشورت با چند تن از فضلای قم از جمله حاج آقا پسندیده در این زمینه، به طرف این شهر حرکت کردم آقای پورسالاری که از برادران اهل علم و شخصیتی انقلابی بود در این سفر نیز همراه من بود.

هنگامی که به بندرعباس رسیدم، هنوز چند روزی به پیروزی انقلاب

مانده بود و اوضاع و شرایط این منطقه با توجه به نزدیکی به خلیج‌فارس بسیار حساس بود و وضعیت نیروی هوایی، نیروی دریایی، ژاندارمری و شهربانی این شهر نیز دارای نظم و انسجام لازم نبود و در این شرایط، روحانی شاخصی که در آن‌جا مسؤولیت هدایت نهضت و جریان انقلاب را عهده‌دار باشد، وجود نداشت. البته دوستان طلبه‌ای هم‌چون آقای انواری، آقای متین، مظفری و آقای زائری بودند؛ ولی روحانی معروفی آن‌جا نبود که امور را سازمان‌دهی و هدایت کند. به هرحال، توفیقی حاصل شد که بنده به عنوان یک خدمت‌گزار به آن‌جا بروم. پس از مستقر شدن، در درجه‌ی اول مسجد فاطمیه‌ی این شهر را به عنوان پایگاه و کانون فعالیت خود انتخاب کردم که البته پیش از این نیز مرکزی برای مبارزان و انقلابیون شهر محسوب می‌شد که با حضور بنده تا حدودی فعال‌تر گردید و اغلب شب‌ها در این محل برای مردم سخن‌رانی می‌کردم. یادم است در آن ایام که انتظامات شهر در اختیار نیروی دریایی بود در شب سوم حضورم سرهنگ بهرام بحری به همراه چند نفر دیگر به این مسجد آمدند و ضمن تهدید با اسلحه‌ی خود به من گفت: ما نمی‌گذاریم در این‌جا آشوب کنید و چماقداران را راه بیندازید.

در روز بیست و یکم بهمن درگیری همافران با نیروهای گارد، باعث نگرانی بنده و مردم شهر گردید. در آن لحظات همواره این فکر در ذهنم بود که اگر نیروی هوایی امکانات لازم را برای دفاع و مقاومت نداشته باشد چه می‌شود؟

در آن شرایط خاص، من به عنوان نماینده‌ی حوزه‌ی علمیه با فرماندهان نیروی دریایی و هم‌چنین فرمانده نیروی هوایی منطقه که تیمسار ساوجی نام داشت، ارتباط برقرار کردم و در مورد اوضاع امنیتی شهر با آن‌ها به گفت‌وگو پرداختم، به طوری که با هم‌کاری هم، موقعیت

آن‌جا را تحت نظر داشتیم.

در هر صورت به لطف خداوند متعال در بیست و دوم بهمن ماه که انقلاب به پیروزی رسید برای اولین بار سخن‌رانی آقای هاشمی رفسنجانی از تلویزیون پخش شد و دنبال آن سرود ایران، ایران را که خوانده شد از بندرعباس مشاهده کردم. پس از این جریانات و حوادث، تظاهرات باشکوهی در خیابان‌های شهر به راه افتاد و از نکات جالب در این تظاهرات، این بود که تمام نیروهای نظامی و انتظامی و مردمی به هم پیوسته راه‌پیمایی خود را انجام دادند.

فصل هفتم

پس از پیروزی

اداره‌ی امور بندرعباس پس از انقلاب

پس از پیروزی انقلاب، فرماندهان ژاندارمری بندرعباس توسط مردم دستگیر شدند و در اتاق‌های بالای مسجد فاطمیه که به صورت بازداشتگاه درآمده بود، حبس شدند. رییس دادگستری که در سرکوب نیروهای مخلص و حزب‌الهی دست داشته بود نیز بازداشت گردید. البته در آن شرایط بحرانی عده‌ای از سران رژیم که در آن‌جا بودند توانستند فرار کنند. از جمله‌ی این افراد شهرام پهلوی بود که از مسیر دریا به امارات فرار کرد.

پس از مدتی که اوضاع آرام‌تر شد، یکی از کارهایی که بنده انجام دادم تشکیل کمیته‌ی نه نفره‌ای بود که برای اداره‌ی نیروی دریایی مشخص شده بودند. تیمسار اردوبادی و سروان سلطان از جمله اعضای این کمیته بودند که در سروسامان دادن به نیروی دریایی آن‌جا نقش بسیار ارزنده‌ای را ایفا کردند.

یکی دیگر از اقدامات بنده در این مدت با توجه به وضعیت اسفبار شهربانی و کمبود نیرو و نیز تلاش زندانیان جهت آزادی، این بود که به همراه چند تن دیگر از مسؤولین شهربانی توافق کردیم زندانیانی که جنایت‌کار نیستند آزاد شوند و همین کار نیز صورت گرفت.

پس از آرام‌تر شدن اوضاع بندرعباس، بنده با بیت حضرت امام(ره) تماس گرفتم و از آیت‌الله منتظری درخواست کردم که شخص مناسبی را به عنوان امام جمعه به این شهر بفرستد؛ لذا به دنبال درخواست بنده،

حاج غلامحسین حقانی[1] به عنوان نماینده‌ی دفتر امام و امام جمعه به بندرعباس آمد و به دنبال ایشان نیز آقای دکتر گرجی که مدتی با امام در پاریس بود به عنوان استاندار به این شهر آمد. در حقیقت، این اقدام از نخستین اقداماتی بود که برای نظم بخشیدن به اوضاع این منطقه صورت گرفت. بعد از مدتی نیز جهت سامان‌دهی به امور نیروی دریایی، شخصی به نام تیمسار مدنی به آن‌جا فرستاده شد. ایشان که دارای سوابق درخشان و نیز از اعتبارِ خوبی در آن‌جا برخوردار بود توانست به عنوان فرمانده جدید، نیروی دریایی را تا حدودی سامان بدهد.

علی‌رغم این تغییر و تحولات در بندرعباس، در منطقه‌ی کیش هیچ تغییری رخ نداده بود و مدیران و رده‌های اصلی اداری این منطقه یا به تهران آمده بودند و یا به خارج از کشور فرار کرده بودند. در این شرایط، بسیاری از کارمندان دولتی در کیش که در حدود چهارصد نفر می‌شدند از چند ماه قبل حقوق خود را دریافت نکرده بودند. لذا پس از مذاکره و صحبت‌هایی که با مسؤولین مربوطه شد، بنا به پیشنهاد آقای حقانی قرار شد که بنده به کیش بروم و حقوق کارمندان آن‌جا را بپردازم، چه بسا که هر لحظه احتمال می‌رفت که فتنه‌ای در آن‌جا به وجود بیاید. بنابراین، در آن زمان، مبلغی حدود سه میلیون تومان پول از صندوق گرفته و به کیش رفتم و پس از پرداخت حقوق کارکنان آن‌جا دوباره به بندرعباس برگشتم.

حکم امام خمینی برای اداره‌ی کیش

پس از این که از کیش برگشتم بلافاصله به طرف قم بازگشتم و گزارش

---

۱. ایشان نماینده‌ی مردم بندرعباس در نخستین مجلس شورای اسلامی بود که در جریان انفجار دفتر حزب جمهوری اسلامی ۶۰/۴/۷ به شهادت رسید.(راوی)

خودم را در مورد اوضاع و احوال کیش به امام دادم. پس از این مسأله امام با صدور حکمی بنده را به عنوان نماینده خود، مأمور کرد که به کیش برگردم. بنده نیز پس از دریافت این حکم آن را نزد آیت‌الله منتظری بردم و ایشان نیز پس از این که آن را امضا کرد، مقداری پول به من داد تا برای مردم مظلوم و فقیر قشم و بندرعباس ببرم؛ چرا که در همان بحبوحه‌ی انقلاب تعدادی از منازل و مغازه‌های مردم این شهرها آتش گرفته و خسارت زیادی دیده بودند.

بنده این پول را به آقای حقانی سپردم که جهت کمک به خانواده‌های آسیب‌دیده میان آن‌ها تقسیم نماید و پس از این قضیه دوباره به کیش برگشتم. از اقداماتی که در آن‌جا انجام دادم، حفظ و صیانت اموال و وسایل و کاخ‌های موجود در آن‌جا بود و وسایل و اموالی را که قابل جابه‌جایی بود، مقداری از آن‌ها را به بندرعباس و مقدار دیگری را به تهران انتقال دادیم. که البته ارزش آن، در حدود چند میلیون تومان بیش‌تر نبود.

درباره‌ی مسائل جزئی‌تر مربوط به کیش و بندرعباس باید گفت که شرایط این منطقه در این ایام بسیار بحرانی بود و لذا در این اوضاع و احوال به نیروهای فعال و مخلص بسیار نیاز بود تا با هدایت و هم‌کاری آن‌ها امور آن‌جا را در دست گرفته و به نوعی سامان بخشند. البته قابل ذکر است که این فداکاری در میان مردم منطقه بسیار بود و جهت عادی شدن اوضاع شب و روز فعالیت می‌کردند.

یادم است که در آن شرایط بحرانی، تعدادی از مهندسین و مسؤولین معدن فاریاب و معدن کرومیت منطقه رودان آمدند و تقاضا کردند که حداقل چند کیسه آرد را برای آن‌ها بفرستند تا بتوانند برای خود نان تهیه کنند.

از دیگر اقدامات بنده در آن‌جا این بود که از افراد داوطلب جهت عضویت در سپاه پاسداران ثبت‌نام به عمل آوردم و در کنار آن نیز برای حزب جمهوری تبلیغ می‌کردم. هم‌چنین، در آن ایام، زمینه‌هایی فراهم شده بود تا از متهمین دستگیر شده توسط مردم، حفاظت شود؛ زیرا ممکن بود که با توجه به شرایط آن ایام، توسط مردم کشته شوند که البته یکی از آن‌ها نیز زخمی شده بود.

عوامل و دارودسته‌ی رژیم پهلوی که در کیش بودند با توجه به این که در آن شرایط موقعیت خود را در خطر می‌دیدند، همه به نوعی از کیش فرار کردند؛ ولی پرسنلی که چه به صورت کارگر، کارمند و کاسب در آن‌جا مشغول بودند، حضور داشتند؛ ولی آن‌هایی که احساس خطر کرده بودند مانند دارودسته‌ی خزیمه علم و دسته‌ی مهندس منصف مدیر عامل سازمان کیش توانستند از کشور خارج شوند. هم‌چنین اسناد و مدارکی کشف شد مبنی بر این که هویدا در فروردین و اردیبهشت ۱۳۵۷ در کیش بود و پس از بازگشت از آن‌جا توسط اربابش دستگیر و زندانی شد.

شهرام پهلوی پسر اشرف پهلوی که در آن ایام فرماندهی نیروی دریایی بندرعباس را به عهده داشت، پس از پیروزی انقلاب اسلامی در روز بیست و سوم بهمن ماه به وسیله قایق تندرو از کشور فرار کرد که در جریان تعقیب و پیگیری او، یکی از سربازان نیز در دریا غرق شد.

مسؤولیت کمیته‌ی انقلاب اسلامی اراک

پس از مدتی که از کیش به قم برگشته بودم، آیت‌الله مؤمن[1] به بنده

۱. آیت‌الله محمد مؤمن اکنون عضو فقهای شورای نگهبان می‌باشد.(راوی)

فرمود که باید به اراک بروی و مسؤولیت کمیته‌ی انقلاب اسلامی آن‌جا را به عهده بگیری. لذا بعد از مدتی کوتاه که در قم بودم با دریافت حکم آیت‌الله مؤمن به اراک رفتم و مسؤولیت کمیته‌ی انقلاب این شهر را بر عهده گرفتم. البته در آن اوایل این ارگان انقلابی که باید حضوری جدی و فعال در صحنه‌ی دفاع از آرمان‌های انقلاب و حقوق مردم می‌داشت از چنان استقلال و توانایی لازمی برخوردار نبود. حتی ارگان سپاه پاسداران این شهر متأسفانه تحت تأثیر نفوذی‌های مناطق بود و بعضی از افرادی که در سپاه اراک بودند عناصر مخلص و متدینی نبودند. البته بعضی از این افراد بعدها پشیمان شده و توبه کردند که چند تن از آن‌ها هم اکنون در وزارت نفت مشغول به فعالیت هستند.

به هرحال، با هم‌کاری و همراهی تعدادی از دوستان در آن زمان، تا حدودی توانستم اوضاع نابسامان کمیته‌ی انقلاب و هم‌چنین سپاه پاسداران این منطقه را سامان ببخشیم. در حقیقت، بعضی از چنین مشکلات و ضعف‌هایی در آن زمان به سیستم و عملکرد دولت موقت برمی‌گشت و متأثر از مسائل مربوط به لیبرال‌ها و افکار و اعمال اشخاصی چون بنی‌صدر بود که به تبع آن آثار تلخ و زیانباری در ارگان‌ها و طبقات جامعه مشاهده می‌شد.

اوضاع روحانیت در اراک

یکی از محورهای مهمی که می‌توانست در برابر انحرافات مقاومت و با قدرت مبارزه نماید، روحانیت بود که متأسفانه، این محور نیز در اراک آسیب‌پذیر بود و می‌توان گفت که به طور کلی جریان روحانیت این منطقه در خدمت امام نبود. مردم متدین اراک به نوعی مقلد مراجع دیگری بودند که یکی از این مراجع مرحوم آقای امامی به عنوان یک شخص

متدین و مورد اعتماد مردم بود. البته ایشان در همان اوایل انقلاب دارفانی را وداع گفت که بنده هم در مراسم تشییع جنازه و ختم وی حضور داشتم.

تنها روحانی اراک که در مسیر اهداف انقلاب و آرمان‌های امام(ره) فعالیت می‌کرد مرحوم حجة‌الاسلام والمسلمین میرجعفری بود. ایشان انسانی بااخلاق و علاقه‌مند به امام و نهضت عظیم اسلامی بود. البته به غیر از ایشان، آقای قاضی و طلبه‌های دیگری نیز، تا حدودی، در این مسیر به فعالیت مشغول بودند. با توجه به این مسائل در اراک یک سری آشفتگی فکری، فرهنگی، سیاسی، اقتصادی و اجتماعی به وجود آمده بود.

در همان اوایل حضور بنده در اراک، امام جمعه‌ی این شهر- آقای امامی- فوت کرد. در نتیجه، به دنبال این بودم که شخصی را جای‌گزین ایشان نمایم. لذا در آن زمان از آیت‌الله ابوالفضل خوانساری نجفی (سلم‌الله تعالی) که از اساتید و بزرگان حوزه‌ی علمیه‌ی قم بود، و با توجه به این که مورد اعتماد حضرت امام و مراجعی چون آیت‌الله گلپایگانی بود، تقاضا کردم که به این شهر بیاید و به عنوان امام جمعه و نماینده‌ی امام(ره) فعالیت کند. چرا که ایشان با توجه به شخصیت علمی، اخلاقی و مذهبی خود، تا حدودی می‌توانست به امور این شهر سر و سامانی بخشد. خوشبختانه با پیگری و اصرار بنده سرانجام ایشان این مسؤولیت را پذیرفتند و به عنوان نماینده‌ی ولی فقیه و امام جمعه در طول چهارده سال خدمات بزرگ و ارزشمندی را انجام دادند. در این مدت، با همت و تلاش ایشان، بیمارستان، مسجد و یک مصلای بزرگ در اراک ساخته شد. وی هم‌چنین حوزه‌ی علمیه آن‌جا را سر و سامان بخشید؛ ولی در آن ایام، بعضی از مسؤولین و شخصیت‌های سیاسی استان با ایشان هم‌کاری و هماهنگی لازم را نداشتند. او سرانجام از مسؤولیت خود در اراک

استعفا داده و به حوزه‌ی علمیه‌ی قم بازگشت.

امامت جمعه‌ی چهارمحال بختیاری

پس از مدتی که از اراک به قم برگشتم مأمور شدم که به عنوان امام جمعه و نماینده‌ی ولی فقیه به استان چهارمحال بختیاری بروم. نماز جمعه در آن ایام تازه داشت در سراسر کشور جا می‌افتاد؛ چرا که بیش از این برنامه‌ی خاصی برای اقامه‌ی نماز جمعه در کشور وجود نداشت. به هرحال بنده از طرف امام خمینی(ره)و فضلای حوزه به عنوان اولین امام جمعه‌ی رسمی، وارد این استان شدم. شرایط این منطقه در اوایل سال ۱۳۵۸، بسیار اسفبار بود و می‌توان گفت مشکل این استان نیز مانند استان اراک این بود که یک شخصیت مذهبی یا سیاسی که در آن‌جا مورد اعتماد مردم باشد و ضمن برقراری نظم و امنیت، اهداف نظام، انقلاب و امام را دنبال کند وجود نداشت.

یکی از مشکلاتی که در آن ایام گریبان‌گیر استانداری چهارمحال بختیاری شده بود، تعویض سریع استاندارهای آن بود؛ به طوری که در مدت ده ماهی که دولت موقت روی کار آمده بود، چهار استاندار این منطقه عوض گردید. اولین استاندار «طالقانی» نام داشت و پس از ایشان شخصی به نام «سرهنگ آزاده» که در زمان طاغوت مسؤول تشکیلات مقاومت بود، به عنوان استاندار به آن‌جا آمد. پس از او نیز با هشت ماه فاصله، فرد دیگری به نام «هریتاش» به سمت استانداری این منطقه منصوب شد. البته ایشان هم نتوانست اهداف حکومت را تحقق ببخشد.

لذا بنده در این اوضاع و احوال که به عنوان امام جمعه و نماینده‌ی ولی فقیه در این شهر مشغول به خدمت بودم، با مشکلات فراوانی مواجه شدم، ولی به هرحال در آن ایام، در حد وسع و اندازه‌ی خودمان، اقدامات مختلفی را جهت سامان‌دهی مشکلات استان انجام دادم.

همواره با سپاه پاسداران و کمیته‌ی انقلاب اسلامی در ارتباط بودم و تلاش کردم که دادسرا را در آن‌جا راه بیندازیم.

در این ایام بود که مرحوم شهید قدوسی(ره)[1] طی حکمی بنده را به عنوان دادستان انقلاب اسلامی این استان برگزید و بدین ترتیب علاوه بر این که امام جمعه‌ی شهر بودم مسؤولیت دادستانی نیز به من واگذار گردید. پس از این که آقای هاشمی رفسنجانی به روی کار آمد تا حدودی مشکلات استانداری چهارمحال بختیاری نیز مرتفع گردید.

فعالیت‌های اجتماعی در چهارمحال بختیاری

از مسائلی که در این زمان مطرح بود مسأله آب‌رسانی از چشمه‌ی امیدآباد به باباحیدر فارسان بود که موجب بروز اختلافاتی شده بود. با توجه به این که مردم شهرک باباحیدر فارسان از لحاظ آب آشامیدنی دچار مشکل بودند، لذا قرار شد که از چشمه‌ای که در امیدآباد بود، آب

---

۱. آیت‌الله علی قدوسی در دوازدهم مرداد ۱۳۰۶هـ‌ش در شهرستان نهاوند به دنیا آمد. پدرش آخوند ملااحمد از علمای شهر بود. قدوسی پس از طی مقدمات در نزد پدر در سال ۱۳۲۱ برای فراگیری مراحل عالی‌تر، وارد حوزه‌ی علمیه‌ی قم شد و در نزد اساتیدی هم‌چون آیات صدوقی، بروجردی، علامه طباطبایی و امام خمینی(ره)به فراگیری علوم دینی پرداخت. با آغاز قیام امام خمینی(ره) علیه لایحه‌ی انجمن‌های ایالتی و ولایتی، آیت‌الله قدوسی وارد عرصه‌ی مبارزه با رژیم پهلوی شد و در قالب هیأت مدرسین به اعلام مواضع انقلابی خود پرداخت. کشف هیأت مدرسین توسط ساواک در سال ۱۳۴۵ موجب دستگیری قدوسی به مدت چند ماه شد. هم‌چنین وی با تأسیس مدرسه‌ی حقانی در سال ۱۳۴۳ با هم‌کاری شهید بهشتی و آقایان مصباح یزدی و جنتی در تربیت طلاب علوم دینی و آشنایی آنان با علوم جدید می‌کوشید. علاوه بر این با تأسیس مکتب توحید در سال ۱۳۵۲، در تحصیل علوم اسلامی زنان گام برداشت. وی پس از پیروزی انقلاب اسلامی در سال ۱۳۵۸، به دادستانی کل انقلاب برگزیده شد و در شورای عالی قضایی عضو بود. سرانجام در ۱۴ شهریور ۱۳۶۰ در یک بمب‌گذاری توسط منافقین به شهادت رسید.(برای اطلاع بیش‌تر ر.ک.به: ***پیشتازان شهادت در انقلاب سوم***، پیشین، صص ۶۵-۶۷)

آشامیدنی مردم را تأمین کنند. به همین خاطر، در آن ایام از طرف برادران جهادسازندگی نیز در این خصوص اقداماتی صورت گرفت؛ اما پس از آن، تعدادی از خوانین و اهالی امیدآباد به نشانه‌ی اعتراض به این اقدام، در استانداری تجمع کردند و شروع به سر و صدا و اغتشاش نمودند و می‌گفتند که اجازه نمی‌دهیم که آب این روستا را به جای دیگری منتقل نمایند.

پس از مدتی که اعتراض آن‌ها بالا گرفت، سپاه پاسداران وارد جریان شد که در خلال آن تیراندازی هوایی نیز صورت گرفت. پس از این که بنده از این مسأله آگاه شدم، بلافاصله به استانداری رفتم و به کمک عده‌ای از دوستان سپاهی و هم‌چنین آقای طالبی که فرماندهی سپاه چهارمحال بختیاری را برعهده داشت توانستیم به این ماجرا خاتمه دهیم.

در واقع با این افراد که تعداد آن‌ها حدود پنجاه، شصت نفر می‌شد، صحبت کردم و آن‌ها را به آرامش دعوت نمودم و به آن‌ها حتی نهار دادیم و ضمن عذرخواهی به خاطر مشکل پیش آمده به آن‌ها قول دادیم که این مشکل را در آینده‌ی نزدیک حل خواهیم کرد و بدین ترتیب پس از مدتی آن‌ها نیز از استانداری بیرون رفته و به خانه‌هایشان برگشتند.

پس از انتصاب حجةالاسلام هاشمی رفسنجانی به عنوان وزیر کشور و با توجه به ارسال پیغام‌ها و تقاضای مکرر در خصوص مشکلات استانداری چهارمحال بختیاری، در نهایت، از طرف ایشان مهندس مهدی استیکی به استانداری آن‌جا منصوب گردید. آقای استیکی که اهل خود چهارمحال بختیاری بود انسانی متدین و مورد اعتماد مردم بود. ایشان به همراه حسین نیلی، آقای ناجی، مهندس کاظمی، مهندس کازرونی و مهندس عبودیت که همگی افرادی متدین، انقلابی و در امور اجتماعی و سیاسی بسیار زبده بودند، فعالیت خود را در این استان شروع کردند، لذا

پس از انتصاب ایشان امور استانی تا حدودی سامان گرفت و کارهای عمرانی، بهداشتی و آموزشی و غیره به انجام رسید.

با توجه به ناامنی‌های سیاسی و اجتماعی که در این ایام در چهارمحال بختیاری وجود داشت، عده‌ای از جریانات وابسته به حزب توده و فداییان خلق نیز در این منطقه، ستادی را تحت عنوان «ستاد فارغ‌التحصیلان بی‌کار» به وجود آورده بودند و با ادعاهایی که داشتند موجبات بی‌نظمی و ناامنی را در این استان فراهم کرده بودند. این عده، مسجد جامع و اداره‌ی آموزش و پرورش شهرکرد را اشغال کرده و آن را به حالت تعطیل درآوردند و به این ترتیب، فتنه‌ای در شهر به وجود آوردند. در نهایت، این مسأله موجب شد سپاه نیز وارد جریان شود که حتی میان آن‌ها درگیری به وجودآمد و بر اثر آن چهار نفر زخمی شدند. سرانجام با دخالت نمایندگان شورای انقلاب، تا حدودی، این مساله رفع گردید.

در اطراف لردگان در هشتاد کیلومتری بروجن که یکی از شهرهای چهارمحال بختیاری است، دو روستا به اسامی «برآفتاب» و «سردشت» بودند که هر کدام دارای خان بودند. یکی از این خان‌ها خالدی نام داشت و دیگری محمدخان بود. این خوانین با توجه به علایق و خصوصیات عشایری و هم‌چنین عداوت و کینه‌های خانوادگی و طایفه‌ای، همواره با هم اختلاف داشتند که دامنه‌ی این اختلافات حتی تا مدت زیادی پس از پیروزی انقلاب در این منطقه ادامه داشت. شدت این دشمنی و اختلاف تا حدی بود که اگر احشام هر کدام از طرفین در اراضی دیگری پیدا می‌شد از برج‌هایی که جهت تیراندازی ساخته بودند به طرف آن‌ها تیراندازی می‌کردند و حتی کسانی که می‌خواستند از چشمه آب بیاورند مجبور بودند که در نصفه‌ی شب دست به این اقدام بزنند. شرایط

اسفباری بر این مناطق حکمفرما بود، به طوری که در درگیری که میان آن‌ها به وجود آمد شش نفر کشته شد و تعداد زیادی نیز مجروح شدند.

با توجه به این که من در آن زمان حکم دادستانی را برعهده داشتم، به رییس سپاه بروجن که آقای شمسی بود اختیار دادم که اهالی این روستاها را خلع سلاح نماید که در نتیجه این اقدام، در حدود، دویست قبضه اسلحه M1 و برنو از آن‌ها گرفته شد. سرانجام این فتنه با هم‌کاری و تلاش برادران سپاه پاسداران و کمیته‌ی انقلاب اسلامی خاموش شد و به دنبال آن، تا حدودی، امنیت و آرامش در این روستاها برقرار گردید.

فصل هشتم

قضایای پس از رحلت حضرت امام

مهدی هاشمی و عزل آقای منتظری

در مورد مسأله‌ی آقای منتظری، همه‌ی کسانی که در این باره اطلاعاتی دارند، باید واقعیت‌ها را منعکس کنند تا کسانی که با نظام معاند هستند، از این موضوع سوءاستفاده نکنند. در این زمینه، خبرگان رهبری، مؤسسه‌ی نشر آثار حضرت امام(ره)، مرکز اسناد انقلاب اسلامی و مراکز و نهادهایی از این قبیل می‌توانند اطلاعات واقعی را به مردم ارایه دهند. اسناد و مدارکی که از داماد آقای منتظری سیدهادی هاشمی و برادرش مهدی هاشمی به جا مانده در این زمینه قابل ذکر است.

عملکرد مهدی و هادی از مدت‌ها قبل، یعنی از دوره‌ی رژیم پهلوی قابل بررسی است. پرونده‌ی آن‌ها، تنها به بعد از انقلاب مربوط نیست، بلکه در ارتباط با سال‌های قبل از انقلاب نیز می‌باشد. شهادت مرحوم شمس‌آبادی، مرحوم شیخ قنبرعلی، حشمت و بچه‌های حشمت، کشتن مرحوم بحرینی، حوادث مربوط به فتح‌الله امیدوار و مسایل مربوط به کتاب شهید جاوید، از جمله‌ی این موضوعات می‌باشند.

بنابراین، به نظر من در دل نهضت اسلامی جریانی به وجود آمد، که این جریان، گاه با امام(ره) بود و گاه از ایشان فاصله می‌گرفت. درست مانند نهضت آزادی و منافقین که گاه با جنبش اسلامی هماهنگ می‌شدند و گاهی فاصله می‌گرفتند.

برای شکافتن و بررسی دقیق‌تر جریان مربوط به آیت‌الله منتظری، چنان‌که گفتم باید به چند سال قبل از عزل ایشان از سوی امام راحل(ره)

پرداخت. در زمان خبرگان اوّل رهبری،[1] این بحث پیش آمد که تداوم رهبری در قامت مرجعیت و ولایت چگونه بیش‌تر است و چه شخصیتی لیاقت و تناسب لازم را برای تداوم ولایت و رهبری و مرجعیت و زعامت عامه‌ی کشور جمهوری اسلامی ایران، ملت بزرگ ما و امّت اسلامی دارد. در آن زمان برخی از اعضای نهضت آزادی، عنوان می‌کردند که ولایت فقیه قائم به شخص است و با فقدان و ارتحال امام(ره)، دیگر کسی که قابلیت‌های وی را داشته باشد پیدا نخواهد شد؛ چون امام برجستگی و برازندگیی داشت که در وجود شخص دیگری وجود ندارد.

اما خبرگان رهبری، همیشه با این سئوال روبه‌رو بود که اگر امام دعوت حق را لبیک بگوید، کار رهبری و زعامت امّت اسلامی چه خواهد شد. با توجه به این که شرایط حضرت امام(ره) به دلیل ناراحتی قلبی، صد در صد قابل اعتماد نبود، تصمیم درباره‌ی سرنوشت کشور پس از حضرت امام(ره) ضرورتی انکارناپذیر بود.

تقریباً تمام کسانی که دغدغه‌ی انقلاب، نظام و ولایت فقیه را داشتند، به مسأله‌ی رهبری و زعامت بعد از امام فکر می‌کردند، حتی بیت شریف امام هم این نگرانی را داشتند. از طرف دیگر، با توجه به مسائل جهانی و نیز جنگ تحمیلی، در صورت بروز بحران در مسأله‌ی رهبری و زعامت نظام اسلامی، دشمنان به سرعت از آن در جهت اهداف خود سوءاستفاده می‌کردند. نکته‌ی دیگری که مورد توجه بسیاری از دلسوزان انقلاب بود، تأکید بر جانشینی شخصیتی بود که در زمان خود حضرت امام شناخته شده باشد و به اصطلاح انگشت حمایت رهبری را داشته

---

۱. در این دوره، من برای کاندیداتوری استان چهارمحال بختیاری اسم نوشتم؛ اما بعد به نفع آیت‌الله امینی انصراف دادم.(راوی)

باشد، که در این صورت پذیرش وی از سوی ملت قابل هضم است و به راحتی سکان کشتی انقلاب اسلامی را هدایت خواهد کرد.

در آن شرایط با توجه به مواردی که ذکر شد و با توجه به موقعیت مبارزاتی، سیاسی و حوزوی آقای منتظری، اولین شخصی که برای این منظور پس از امام مطرح شد، ایشان بود. با توجه به این مطلب، خبرگان اوّل، در بررسی‌های خود به این نکته رسیدند که بحث قائم مقامی آقای منتظری را مطرح نمایند.

این اقدام در قانون اساسی گنجانیده نشده بود، بنابراین اقدام مجلس خبرگان قانونی نبود، بلکه بیش‌تر زمینه‌سازی برای آینده بود تا اگر حادثه‌ای پیش آمد، بتوانند سریع در مورد رهبری اعلان نظر نمایند. البته انتخاب قائم مقام رهبری به معنای دخالت در امور نبود و حتی اعضا می‌خواستند این تصمیم مخفی بماند؛ اما بعضی از ائمه جمعه بخصوص آقای باریک‌بین در قزوین این مسأله را برملا ساختند و مجلس خبرگان نیز ناچار به تأیید آن شد.

البته این انتخاب هم مورد رضایت آقای منتظری نبود؛ زیرا یک بار آقای شیخ عباس ایزدی نماینده‌ی خبرگان اصفهان و امام جمعه‌ی نجف‌آباد و من به دیدن آقای منتظری رفتیم. ایشان به آقای ایزدی گفتند: به آقای مشکینی و دیگران بگویید که من را مطرح نکنند. دلایل وی یکی این بود که این منصب توقع ایجاد می‌کند و حساسیت برانگیز است؛ لذا معتقد بود که مردم باید خودشان رهبر آینده را انتخاب کنند. در همین زمینه نامه‌ای هم به آیت‌الله مشکینی نوشتند.

اما آرام آرام قائم مقامی آقای منتظری تثبیت و دخالت وی در کارهای مملکتی بسیار گسترده گردید. البته، این دخالت را باید به دو صورت تفکیک نمود؛ چون بخشی از کارها را امام به ایشان ارجاع می‌داد. به

عنوان مثال، پاره‌ای مسائل فقهی که احتیاج به مراجعه به منابع و مدارک داشت و امام فرصت این کارها را کم‌تر داشت، مانند مسأله‌ی تعزیرات حکومتی که میان شورای نگهبان در این زمینه اختلاف وجود داشت. شورای نگهبان و بخصوص آیت‌الله صافی گلپایگانی می‌گفتند که دولت حق ندارد تعزیراتی مثل شلاق را به تعزیرات پولی و مالی تبدیل کند؛ اما نظر دولت عکس این بود. البته امام برخی از چنین مواردی را به فقها و علمای دیگر ارجاع می‌داد؛ اما در مسائلی که احتیاج به تبیین داشت ارجاع نمی‌داد، بلکه فقط با برخی افراد صاحب‌نظر مشورت می‌کرد و هیچ کس جز مقام رهبری حق دخالت نداشت.

در سال شصت و هفت یا شصت و هشت، امام در دیدار با مردم فرمودند: «ما با هیچ کس خویشاوندی نداریم و هر کس در هر مقامی باشد باید در چارچوب نظام عمل کند». من در آن زمان حدس زدم که این سخنان خطاب به آقای منتظری است و در واقع، روشن‌ترین مصادیقی که امام منظورش بود همین آقای منتظری می‌باشد.

حساسیت نسبت به عملکرد آقای منتظری از زمان بازداشت مهدی هاشمی شروع شد. وقتی وی دستگیر شد، درس‌هایش را تعطیل و ملاقات‌هایش را قطع کرد. من آن موقع نماینده‌ی مجلس دوم بودم و در طول یک هفته بیش از چهار بار به ملاقات ایشان رفتم و به وی تذکر دادم که چرا درستان را تعطیل کردید؛ این در حقیقت معارضه با حضرت امام است. این عمل در شأن شما و مصلحت نظام نیست؛ زیرا شما قائم‌مقام رهبری هستید.

البته مسؤولان سیاسی و امنیتی با تذکر دوستانه به آقای منتظری و بیت ایشان نتوانستند حساب سیدمهدی را از بیت جدا کنند. کوشش‌های فراوانی صورت گرفت تا باند مهدی هاشمی در امور آقای منتظری

حلقه و پل ارتباطی نباشد؛ ولی این اقدامات تأثیری نداشت. حتی آیت‌الله گلپایگانی و برخی مراجع از جریان شهید جاوید و حوادث همراه آن که توسط باند مهدی هاشمی صورت گرفت ناراضی بودند. بنابراین، مصلحت آیت‌الله منتظری در طرد آن‌ها بود. اگر جریان مک فارلین و آمدن او به ایران مورد اعتراض آن‌ها بود، می‌توانستند آن را به گونه دیگری مطرح بکنند، نه این که جریان را به روزنامه‌ی شرق الاوسط گزارش دهند. در جریان مک فارلین، هادی نجف‌آبادی که وابسته به بیت منتظری بود حضور داشت. سفر مک فارلین چه ضرری به ایران و منافع آن زد که آن را باید فاش ساخت؟ آیا هر جریانی را باید فاش ساخت؟ اگر آقای منتظری هم به این سفر اعتراض داشت باید دلایل خود را برای امام می‌نوشت، نه این که اطرافیانش روی آن معرکه بگیرند و دست به افشاگری بزنند.

امام(ره) در مقابل هشت تن از نمایندگان مجلس که آقای ولایتی وزیر امورخارجه را به‌خاطر این موضوع با سئوالات خود تحت فشار قرار دادند، موضع‌گیری تندی نمود؛ به گونه‌ای که از گردونه‌ی مسائل سیاسی کشور خارج شدند.

این مسأله مربوط به جنگ بود و افشای آن منافع ملی کشور را به خطر انداخت و استناد طرفداران و حتی خود آقای منتظری مبنی بر این که مردم باید از جریان این سفر مطلع می‌شدند، منطقی نیست. این حرف، مانند آن است که ما نقشه‌ی حمله به دشمن را به اطلاع مردم برسانیم. طبیعی است که این توجیه برای کسی چون آقای منتظری دلیل بر این است که شایستگی رهبری را ندارد.

ما در زمان جنگ به موشک‌های تاو و تجهیزات پیشرفته‌ی نظامی احتیاج داشتیم و چون دولت آمریکا با ما خصومت داشت، ضروری بود

به‌گونه‌ای رفتار می‌شد که سلاح‌های فوق را به دست می‌آوردیم. در ضمن به نظر می‌رسید که می‌توان با در پیش گرفتن یک سیاست پویا، آمریکا را از کمک‌های گسترده به صدام بازداشت. این نکات هنگامی که به سمع امام رسید، موافقت خود را اعلام کرد.

حال اگر آقای منتظری به جای حضرت امام(ره) بودند و به طور مستقیم در مقابل مشکلات قرار داشتند چه اقدامی انجام می‌داد؟ آن هم در مقابل دشمنی که برای تصرف ایران از هیچ اقدام و کوششی دریغ نمی‌کرد. نمونه‌ی روشن آن به‌کارگیری بمب‌های شیمیایی علیه رزمندگان اسلام است. آیا افشای یک روش سیاسی برای مغلوب ساختن دشمن، صحیح است؟ تازه چنین خیانتی را عنوان افشاگری به آن بدهیم.

در نتیجه‌ی چنین وضعیتی امام(ره) دیدند که از امکانات نظام و در خانه‌ی قائم‌مقام رهبری علیه انقلاب توطئه صورت می‌گیرد و به این ترتیب مسأله‌ی خلع آقای منتظری پیش آمد.

اعتصاب نجف‌آباد

بعد از عزل آقای منتظری از سوی امام(ره)، در نجف‌آباد به حمایت از آقای منتظری تظاهرات و اعتصاب و کارهای خلاف قانون زیادی صورت گرفت. چنانچه عده‌ای به منزل آیت‌الله ایزدی حمله کرده و کتاب‌خانه‌ی ایشان را به آتش کشیدند. به دنبال این وقایع آیت‌الله منتظری از من خواستند به این شهر رفته و مردم را ترغیب به پایان دادن ناآرامی‌ها نمایم. پیش از آن نیز نامه‌ای به مردم نجف‌آباد مبنی بر حفظ آرامش داده بودم. موقعی که وارد شدم شهر در تحصن کامل و در وضعیت پیچیده‌ای قرار داشت. عده‌ای اجازه نمی‌دادند مردم مغازه‌هایشان را باز کنند. اگر نیروی نظامی هم قصد ورود به این جریان را داشت، خلاف مصلحت بود. از

کسانی که در جریان فوق کمک فراوانی نمودند سردار کاظمی فرمانده کنونی[1] نیروهای هوایی سپاه پاسداران و سردار مصطفی ایزدی عضو ستاد نیروهای مسلح بود. برخی از برادران به دلایل امنیتی مخالف ورود من به شهر بودند و بعضی می‌خواستند که با ماشین ضد گلوله وارد شهر شویم؛ اما من مخالفت کردم و گفتم: با بلندگو اعلام کنید آقای دری نجف‌آبادی امشب در مسجد جامع سخن‌رانی دارند.

بالاخره شب فرا رسید و هنگام سخن‌رانی مسجد از جمعیت موج می‌زد، بیش از ۱۵ هزار نفر در آن جا جمع شده بودند. بعد از نماز، شروع به سخن‌رانی کردم و در ابتدا یادآور شدم که من همان دری قبل از انقلاب هستم که اکنون نیز در سنگر مسجد در کنار شما قرار دارم. آن‌گاه در مورد نجف‌آباد و مردم آن و سابقه‌ی مبارزاتی‌اش صحبت نمودم. سپس به موقعیت و شان والای امام اشاره کردم و در پایان در مورد آقای منتظری گفتم: آقای منتظری رهبر باشند یا نباشند مهم نیست. ایشان می‌توانند فقیهی بزرگ برای حوزه‌های علمیه باقی بمانند و راه خدمت نیز بسته نیست.

پس از این سخن‌رانی، به لطف خداوند متعال و عنایات حضرت بقیةالله الاعظم(عج) مثل آبی که روی آتش ریخته شود، جریان صد و هشتاد درجه تغییر پیدا کرد و نوعی آرامش در چهره‌ی مردم نمودار گردید. به دنبال درخواست من مبنی بر بازگشایی بازار، همه چیز به روال طبیعی خود بازگشت. در مدت اقامت دو روزه در نجف‌آباد، چند سخن‌رانی داشتم. در این مدت حاج احمدآقا چند بار از طریق بچه‌های سپاه وقایع این شهر را پی‌گیری می‌کرد و پس از اطلاع از برقراری آرامش،

---

۱. زمان انجام مصاحبه

هم از مردم و هم از حقیر تشکر کردند.

قضیه‌ی نجف‌آباد اگر با تدبیر حل نمی‌شد، احتمال تبدیل آن به یک بحران می‌رفت و حتی امکان داشت که همچون شعله‌ی آتش به نقاط دیگر سرایت نماید. البته با برقراری آرامش مشکلات ناشی از آن هم به پایان رسید. در مورد دستگیر شدگان نیز تدبیری اندیشیده شد که بر مبنای آن افرادی که آلت دست قرار گرفته و در واقع در این جریانات پادوئی بیش نبودند آزاد گشتند و فقط افراد و اشخاصی که مقصر واقعی بودند در بازداشتگاه باقی ماندند.

پس از آن که جریان نجف‌آباد در فروردین ۶۸، به این صورت به پایان رسید به قم رفتم. آقای منتظری در این هنگام به من پیشنهاد نمود نزد ایشان مانده و دفترشان را سر و سامان بدهم. پس از آن، من این جریان را به اطلاع ریاست جمهوری، آیت‌الله خامنه‌ای، مقام معظم رهبری و حاج احمدآقا رسانیدم و گفتم: اگر من در دفتر ایشان باشم شاید بتوان ایشان را برای نظام حفظ کرد و یا حداقل در برابر حکومت اسلامی قرار نگیرد و عده‌ای از او سوءاستفاده نکنند. مقام معظم رهبری هم فرمودند: اگر بشود خیلی خوب است و حاج احمدآقا موافقت کردند و گفتند امام شما را می‌شناسد و با این عمل هم مخالف نیست.

از نخستین کارهایی که در بیت آقای منتظری انجام دادیم، نخست رفع و اصلاح پاره‌ای از نارسایی‌ها و سپس، اخراج برخی از افراد ضد انقلاب مانند قائدی در دفتر ایشان بود. اقداماتی که در این زمینه انجام می‌دادم به سرعت طی نامه‌ای به حاج احمدآقا گزارش می‌کردم. سعی من بر این بود تا بیت آقای منتظری پناهگاه افراد ضد انقلاب و معاند با نظام قرار نگیرد و مانند بیوت آیت‌الله بهجت، آیت‌الله گلپایگانی و آیت‌الله اراکی و امثالهم اداره شود. ایده‌ی من، تحقق بخشیدن به این سخن امام بود که

شما(آقای منتظری) در قم باشید و به حوزه گرمی ببخشید و حوزه از وجود شما استفاده کند.

البته مسایل و مشکلاتی میان آقای منتظری و نظام وجود داشت که باید حل می‌شد. به عنوان مثال، ایشان رییس هیأت امنا و پایه‌گذار «مرکز جهانی علوم اسلامی» بود که عمده‌ی طلاب آن، غیرایرانی و رییس آن آقای شیخ محمدحسن ابراهیمی بود و یا دارالشفای قم که با پشتکار و همت آقای منتظری و علاقه‌مندان امام ساخته شد. هم‌چنین، وی رییس هیأت امنای دانشگاه امام صادق بود. همه‌ی این مسایل باید به نوعی حل می‌شد.

اقداماتی صورت گرفت تا ایشان نسبت به واگذاری مراکز فوق رضایت دهد. مرکز جهانی به مقام معظم رهبری تفویض شد. نظر ایشان را برای واگذاری دانشگاه امام صادق جلب کردیم و در مرحله‌ی اول اختیارات آن را به مدت پنج سال به آقای مهدوی کنی واگذار کرد. البته این مسأله هنوز حل نشده باقی مانده است. در رابطه با دارالشفاء هم رضایت وی به دست آمد. سلب اختیارات آقای منتظری با ظرافت خاصی انجام گرفت. من در این کارها، مصلحت اسلام، نظام و حتی خود آقای منتظری را در نظر داشتم. حالا شاید عده‌ای بگویند، دری مأمور نفوذی بوده، اما من به تشخیص شرعی و قانونی خود عمل می‌کردم.

علت این که آقای منتظری راضی به عمل کردن به توصیه‌های من شد به این دلیل بود که آقای منتظری من را از روز اوّل می‌شناخت. من با شهید منتظری از سال ۳۹ حاشیه‌ی ملاعبدالله را مباحثه می‌کردم و هم‌چنین اقتصاد نو را با هم مطالعه می‌کردیم. من تربیت شده و در واقع پسر آقای منتظری بودم.

آقای منتظری نسبت به واگذاری اختیارات دارالشفاء سرسختی زیادی

نشان داد. او می‌خواست دارالشفاء را به عنوان پایگاهی داشته باشد. اسناد عمده‌ی دارالشفاء به نام ایشان است و همیشه می‌گفت من بابت خرید زمین‌های درالشفاء ۶۰ میلیون تومان بدهکارم. او خانه‌ی خود در کوچه‌ی عشقعلی را به آموزش و پرورش بخشید، اما حاضر به واگذاری دارالشفاء نگردید. البته بعدها حوزه‌ی علمیه اختیار دارالشفاء را به عهده گرفت.

مسائل دیگری که در بیت آقای منتظری بود و باید رسیدگی می‌شد، یکی درس ایشان و دیگری شورای استفتاء و نیز مسأله حاشیه‌ی عروه‌ی ایشان بود. در میان شورای استفتای ایشان، آیت‌الله رازینی، محمدعلی گرامی و غلامحسین ایزدی بودند.

چون آقای منتظری مدت‌ها از طرف حضرت امام وجوهات دریافت می‌کرد، بعد از ماجرای عزل ایشان و در زمانی که در دفترش حضور داشتم گفت: به دفتر امام زنگ بزن و سؤال کن که آیا من مجاز هستم هم‌چنان وجوهات را دریافت کنم؟ امام هم همت و بزرگواری کردند و فرمودند ایشان همان‌طور که بوده الان هم می‌تواند وجوهات را دریافت نماید.

جریان بیت آقای منتظری در ماه نخست مسؤولیت من در آن جا با آرامش گذشت. من در همین مدت به‌خاطر تدریس و سخن‌رانی در مکتب‌الصادق اصفهان هر هفته در رفت و آمد بودم. یک ماه پس از آمدن من به دفتر، پدر آقای منتظری درگذشت. او پیرمرد نود و چهار ساله‌ای بود که در تمام عمرش نمونه‌ی یک آدم عابد، زاهد، زحمتکش، و مخلص بود و نسبت به انقلاب و امام ارادت داشت و در دوران جنگ تحمیلی همیشه در کنار رزمندگان قرار داشت. از وجوهات شرعی استفاده نمی‌کرد و تا آخر عمر از نان کشاورزی روزگار می‌گذرانید و با سه گاوی که

داشت مایحتاج زندگی خود را رفع می‌کرد.

در مراسمی که به مناسبت فوت پدر آقای منتظری در مسجد صاحب زمان نجف‌آباد برگزار گردید جمعیت زیادی شرکت کردند. شاید این شرکت عکس‌العملی در برابر مسأله‌ی عزل منتظری بود؛ یعنی بعضی جریان‌های سیاسی دنبال فرصت می‌گشتند تا از این طریق نظام را زیر سؤال ببرند من نتوانستم در این مراسم شرکت کنم و در قم ماندم. در همین ایام، حضرت امام هم مریض شد و به بیمارستان منتقل گردید و در همین زمان، من به آقای منتظری در نجف‌آباد زنگ زدم و از ایشان خواستم که در این باره یک پیام بدهید و طلب شفا و عافیت برای امام بکنید. آقای منتظری هم انتظار داشت به‌خاطر فوت پدرش پیام تسلیتی برایش ارسال شود که این کار صورت نگرفت؛ یا اگر انجام گرفته و من از آن بی‌اطلاع هستم. آقای منتظری هم یک پیامی مبنی بر طلب سلامت امام ارسال کرد.

پس از پایان مراسم پدر، آقای منتظری به قم باز گشتند. در مسجد اعظم قم نیز مراسمی به یاد پدرش برگزار گردید. در این مراسم، جمعیت زیادی شرکت کردند و علما و بزرگان نیز حضور داشتند. آقای فلسفی در آن جا سخن‌رانی نمودند. وی در این مراسم، سخنانی ابراز داشت که باعث ناراحتی آقای منتظری گردید. وی به صراحت گفت: بعضی افراد شایستگی‌های دیگری دارند و شایستگی رهبری را ندارند و امام هم این‌طور مصلحت دیدند و برای اثبات سخنان خود مثال‌های زیادی هم زدند.

چنان‌که گفته شد آقای منتظری از سخنان مرحوم فلسفی ناراحت شدند به همین جهت آقای فلسفی پس از آن که به تهران رفتند با منزل آقای منتظری تماس گرفتند و گفتند که من چند روز دیگر برای انجام

مراسم ارتحال امام به قم می‌آیم. خلاصه، آقای فلسفی پیش آقای منتظری آمد و ناهار هم آن جا بود. وی گفت: سخنانی که من گفتم، از پیش طراحی شده نبود، زیرا موقعی که در حرم بودم دو نفر با من ملاقات کردند و گفتند: اگر می‌خواهی از منتظری تجلیل کنی، گوشی دستت باشد و حساب شده حرف بزن.

پس از انتشار خبر رحلت حضرت امام(ره)، سریع به دفتر آیت‌الله منتظری رفتم تا نوشته‌ای از او مبنی بر تسلیت این واقعه بگیرم. بر روی میز ایشان نوشته‌ای در این زمینه دیدم، معلوم بود که شب یا نزدیکی صبح آن را نوشته و رحلت امام را تسلیت گفته است. اما با مطالعه‌ی آن درک کردم از این نوشته احساس تأثر و تأسف به اندازه‌ی کافی به دست نمی‌آید؛ یعنی با توجه به این که ایشان شاگرد و یار امام بوده باید نوشته از سرسوز و ناراحتی نوشته می‌شد.

پس از این که به اطاق آمدند، گفتم که شایسته است متن نوشته را تغییر دهید و کلمات مناسب‌تری به کار ببرید. آنچه مدنظر من بود تجلیل شایسته از حضرت امام بود. ترس من از این بود که مبادا عده‌ای تصور کنند به خاطر برخوردهایی که اتفاق افتاده، نسبت به حضرت امام احساس ناراحتی دارد.

در نوشته‌ی ایشان این نکته در آخر آن وجود داشت که از مجلس خبرگان انتظار می‌رود که با توجه به شرایط سعی کنند شایسته‌ترین فرد را به عنوان رهبر انتخاب کنند. لحن این سطر به گونه‌ای بود که این ذهنیت را القاء می‌کرد که گویا وی یا با انتخاب یکی از افراد به عنوان رهبری مخالف است یا این که خود را شایسته‌تر از همه در بدست آوردن این عنوان می‌داند.

پس از آن که پیام فوق را گرفتم و برای ارسال به خبرگزاری در حال

حرکت بودم به آقایان قاضی عسکر و حاج شیخ حسن ابراهیمی برخورد کردم. آنان پیام منتظری را گرفته و خواندند. آن‌ها با خواندن این نوشته، ناخشنود شدند و گفتند برای ما که از شاگردان حضرت امام هستیم، شایسته است تجلیل بیش‌تری از امام صورت گیرد. من دوباره خدمت آقای منتظری رسیدم و درخواست تجدید نظر در این نوشته کردم که ایشان گفت: همین کافی است.

در این میان، پسر آیت‌الله محمد یزدی ،آقامهدی به سرعت پیش من آمد. نمی‌دانم پدرش ازکجا به مفهوم این نوشته پی برد. ایشان گفت: حاج آقا می‌گویند شما کاری کنید که آن دو سطر آخر حذف شود چون دو پهلو است و به برخی از افراد ضد انقلاب اجازه‌ی سوءاستفاده می‌دهد. اما کار ازکار گذشته بود و اطلاعیه به خبرگزاری داده شد و اعلام گردید.

پس از اعلام حضرت آیت‌الله خامنه‌ای به عنوان مقام معظم رهبری، مراسم خاک‌سپاری حضرت امام به امامت آیت‌الله العظمی گلپایگانی انجام شد که من و آقای شیخ غلامحسین ایزدی در آن شرکت کردیم و پیام تسلیت آقای منتظری را به حاج احمد آقا دادیم.

مهم‌ترین مسأله‌ای که پس از فوت امام مطرح بود، موضع‌گیری آقای منتظری نسبت به رهبری آیت‌الله خامنه‌ای، مقام معظم رهبری بود. سفارش‌ها، ملاقات‌ها و مذاکره‌های زیادی با ایشان صورت گرفت و از وی خواسته می‌شد تا با ارسال نامه‌ای، رهبری ایشان را تأیید نماید. به عنوان مثال، آیت‌الله جنتی و آیت‌الله هاشمی شاهرودی و خود من، در این باره، زیاد با ایشان صحبت کردیم. بالاخره شش یا هفت روز پس از انتخاب رهبر انقلاب، وی نامه‌ای در تأیید رهبری نوشتند. حتی یک بار گفت اگر بنا باشد از ناحیه‌ی مخالفت من ضربه‌ای به نظام بخورد، من حاضر به این کار نیستم. ایشان با این شرط این نامه را نوشت که در رادیو و

تلویزیون هم نامه و هم جواب آن خوانده شود. ظهر نامه‌ی ایشان و جواب مقام معظم رهبری خوانده شد؛ اما شب دیگر خوانده نشد، زیرا برخی از روحانیون با خوانده شدن آن مخالفت کردند.

از طرف آقای منتظری در مسجد اعظم قم برای تجلیل از حضرت امام مراسمی گرفته شد. برای برگزاری آن اطلاعیه‌ای نوشتم که در تجلیل از حضرت امام بود و آقای منتظری نیز آن را امضا کرد. البته اگر اطلاعیه‌ی اول ایشان مثل این اطلاعیه بود خیلی بهتر بود. در این مراسم، قرار شد آقای سیدصالح طاهری خرم‌آبادی سخن‌رانی کند. البته افراد دیگری در ابتدا برای این کار مد نظر بودند که حاضر به انجام این کار نشدند. به عنوان مثال، حاج شیخ یوسف صانعی خواست که من منبر بروم و خود وی حاضر به منبر رفتن نشد.

آقای طاهری منبر رفت، بسیاری از آقایان علما نیز حضور داشتند. جلسه‌ی خوبی به این ترتیب تشکیل شد. البته عده‌ای شعارهایی دادند و درصدد به هم زدن آن بودند؛ اما آقای خرم‌آبادی جلسه را آرام کرد و صحبت‌هایی در تجلیل از مقام حضرت امام بیان کرد و البته متعرض آقای منتظری هم نگردید. آقای منتظری متأسفانه وسط این مراسم بلند شد و رفت.

به هنگام انتخابات ریاست جمهوری و مسأله‌ی بازنگری قانون اساسی، بسیاری از علما و برادرانی که در قم بودند درصدد ملاقات با ایشان و جلب رضایت و موافقت وی بر آمدند و حتی می‌خواستند به منزل او بیایند؛ اما آقای منتظری در همان ایام به مشهد رفتند. ایشان با حذف مرجعیت از شرایط رهبری مخالف بود. البته این نکته را به زبان نمی‌آورد. وی نامه‌ای به شورای بازنگری قانون اساسی نوشت و آن را به من داد که به آن‌ها بدهم. در آن نامه، ۱۲ روایت در رابطه با رهبری آورده

بودند که بر مبنای آن اعلم ناس و افقه ناس باید مسؤولیت رهبری نظام اسلامی را داشته باشد، که البته منظور وی غیر مستقیم اشاره به شایستگی‌های احتمالی خود بود؛ در خاطرات وی به این نکته اشاره شده است.

البته من زیر بار نرفتم و حاضر به تحویل آن نشدم. وی مایل بود این نظر را به شورای بازنگری قانون اساسی و خبرگان رهبری ابلاغ کند. حتی می‌خواست آن را برای نمایندگان مجلس سوم بفرستد که این‌جانب وی را از این کار منصرف کردم.

ایشان در یک سخن‌رانی که عده‌ای از برادران و خواهران نجف‌آباد به دیدار ایشان آمده بودند سخنانی راجع به سرمایه‌گذاری خارجی و استقراض خارجی مطرح کرد. این سخن‌رانی که در ایام فاطمیه برگزار شد، سبب ایجاد بحران گردید؛ چون وضعیت ایران در دوره‌ی سازندگی را با سرمایه‌گذاری امریکاییان در ایران دوره‌ی پهلوی مقایسه کرد.

من عصر آن روز از این جریان باخبر شدم، دیدم ایشان سخنان خوبی نگفته است. با آیت‌الله امینی صحبت کردم ایشان گفت: این آقا چه می‌خواهد بگوید؟ من خیلی سعی کردم این متن سخن‌رانی پخش نشود؛ ولی متأسفانه بعضی‌ها نوار آن را در اصفهان و نجف‌آباد پخش کردند. پس از چند روز آقای الویری از طرف آقای هاشمی رفسنجانی آمدند تا ایشان را در زمینه‌ی سرمایه‌گذاری و استقراض توجیه کنند. من و آقای الویری یک ساعت و نیم با آقای منتظری در این زمینه صحبت کردیم. تا حدود زیادی توانستیم او را متقاعد کنیم. بعد گفتیم: بهتر است مسائل را دوستانه مطرح کنید تا زمینه‌ی درگیری و نزاع پیش نیاید.

البته این نکته را باید توضیح دهم که عملکردها در رابطه با وام‌های خارجی منضبط و دقیق نبود و به مقدار زیادی کشور را متعهد کرد. یعنی

نرخ باز پرداخت آن‌ها نسبت به درآمد کشور متعادل نبود. به عبارتی، وضعیت به گونه‌ای بود که به سخنانی از قبیل آنچه آقای منتظری گفته بود میدان می‌داد. البته مقایسه کردن زمان انقلاب با دوره‌ی شاه و این که آیت‌الله سعیدی در راه مبارزه با سرمایه‌داران آمریکایی به شهادت رسید و به این طریق، انقلاب را زیر سئوال بردن از سوی ایشان بیش‌تر انگیزه‌ی صرف سیاسی داشت نه اقتصادی.

بعد از جریان سخن‌رانی در مورد سرمایه‌گذاری خارجی به آقای منتظری پیشنهاد دادم به هنگام ایراد سخن در مورد مسایل سیاسی و اقتصادی و یا صدور اعلامیه با پنج نفر از علما مشورت نمایید به‌عنوان مثال، آیت‌الله مؤمن، آیت‌الله طاهری خرم‌آبادی، آیت‌الله محفوظی و آیت‌الله مهدوی کنی را به عنوان نمونه نام بردم. اگر ایشان این پیشنهاد را می‌پذیرفت هم به نفع نظام و هم به نفع ایشان بود.

از دیگر خاطرات این‌جانب در مورد آقای منتظری مراسم سالگرد فوت پدر ایشان می‌باشد. من در آن مراسم ایستاده سخن‌رانی کردم و از حضرت امام(ره) مقام معظم رهبری، و هم‌چنین آقای هاشمی تجلیل نمودم. البته از خود آقای منتظری هم تعریف کردم و گفتم که آنچه ما اکنون داریم همه از برکت حضرت امام است. خلاصه در این سخن‌رانی حضرت امام(ره) را محور همه حرکت‌های سیاسی انقلاب معرفی کردم و نقش آیت‌الله منتظری را بیش‌تر فقهی و دینی معرفی کردم.

انتشار خاطرات آقای منتظری نشان می‌دهد میان بینش و روش ایشان با سلوک حضرت امام(ره) تفاوت اساسی وجود داشت و عزل ایشان عاطفی و احساسی و یا تحت تأثیر مرحوم حاج احمدآقا نبوده است، بلکه این موضع‌گیری براساس وظیفه و تشخیص شرعی و قانونی و عقلی بوده است. امام به درستی احساس کردند که رهبری نظام نباید در اختیار آقای

منتظری و عوامل ایشان قرار گیرد؛ زیرا رهبر باید از صلابت و قدرت فراوانی برخوردار باشد و به سرعت از عوامل اطراف خود تأثیر نپذیرد.

من علاقه‌مند بودم آقای منتظری به عنوان یک مرجع حامی نظام در صحنه باشد؛ حتی اگر پیشنهاد یا انتقادی نسبت به جریان امور دارند آن را دوستانه مطرح نمایند. تقویت و حفظ نظام را همیشه جزء اصلی‌ترین وظایف خود به حساب آورده‌ام. اما وقتی دیدم در کنار آیت‌الله منتظری این هدف تحقق پیدا نمی‌کند دیگر حاضر نشدم به این کار ادامه دهم.

تصدی وزارت اطلاعات

در هفتمین دوره‌ی انتخابات ریاست جمهوری، آقای خاتمی به عنوان رییس جمهور توانست اکثریت آرا را به دست آورد. من چون همیشه در برابر رأی و نظر مردم خاضع بوده‌ام و نیز به دلیل این که با آقای خاتمی از سال ۴۴ رفاقت داشتم و پس از انقلاب، بخصوص در زمانی که در کمیسیون برنامه و بودجه‌ی مجلس بودم و ایشان مسؤولیت وزارت ارشاد را به عهده داشتند با هم ارتباط داشتیم و هم من و هم ایشان با شهید بهشتی و شهید مطهری در ارتباط بودیم و حتی به هنگام تحصیل در مدرسه‌ی فیضیه با یکدیگر سلام و علیک داشتیم؛ پس هنگامی که ایشان به عنوان رییس جمهور انتخاب شد در محلی نزدیک کاخ ریاست جمهوری با ایشان ملاقات کردم و به عنوان یک برادر نه به عنوان کسی که آمادگی پذیرش مسؤولیت در دولت وی دارد، به ایشان گفتم همانند دوره‌ی ریاست جمهوری آقای هاشمی رفسنجانی آماده‌ی هم‌کاری با شما هستم.

این‌جانب در زمان نخست‌وزیری آقای میرحسین موسوی نیز همیشه به دولت کمک می‌کردم. در این زمان یک بار اختلافی در استان مازندران

به این جریان آقای موسوی گفتند: هر چه آقای دری نظر دادند باید عمل شود. در تدوین برنامه‌ی اول و دوم توسعه، در شورای عالی انرژی، در اختلافاتی که در انتخابات مجلس سوم در گلپایگان پیش آمد و نیز همان‌طور که گفتم در قضایای نجف‌آباد بعد از عزل آقای منتظری و قضایای دیگر، همیشه به دولت و نظام خدمت کرده‌ام.

پس از آن که آقای خاتمی تصمیم به تشکیل کابینه گرفت، بحث وزیر اطلاعات به شدت گرم شد. حتی عده‌ای درصدد جمع کردن امضا برای انتخاب افراد مورد نظر خود برای این پست بودند. به‌عنوان مثال، یکی از نمایندگان به نام علی قنبری برای وزارت آقای مجید انصاری امضا جمع می‌کرد. البته در برابر این اقدام من تذکر دادم که این عمل قرار دادن رهبری و نظام در برابر یک محذور است، بگذارید امور سیر طبیعی خود را دنبال کند نه این که فشار خارجی باعث تصمیم‌گیری در این باره گردد. البته غیر از آقای انصاری، آقای یونسی و آقای نیری هم مطرح بودند. خود آقای موسوی خوئینی هم افراد متعددی را برای این پست مطرح می‌کرد.

دو شرط همیشه برای وزیر اطلاعات مطرح بود: یک داشتن مقام اجتهاد و دیگر غیرحزبی بودن. بیش‌تر اشخاصی که مطرح می‌گردید فاقد این دو ویژگی بودند.

اواسط مرداد ماه سال ۷۶ چند روز قبل از معرفی کابینه به من زنگ زدند و گفتند آقای خاتمی با شما کار دارد. پیش از آن مقاله‌ای درباره‌ی عدالت اجتماعی نوشته بودم و آن را برای ایشان فرستاده بودم و بیش از این ارتباطی با ایشان جز همان ملاقاتی که گفتم نداشتم. فکر می‌کنم افرادی مانند آقای خسرو تهرانی و اشخاصی دیگر، چون دیدند انتخاب وزیر اطلاعات به بن‌بست رسیده است مرا پیشنهاد دادند. از طرفی چون

همه وزرا معرفی شده بودند و شهریور ماه باید کابینه آماده‌ی کار می‌شد هیچ وقتی نمانده بود و وزیر اطلاعات باید سریع معرفی می‌شد.

وقتی نزد آقای خاتمی رفتم ایشان از من خواست وزارت اطلاعات را بپذیرم. در آن زمان، من رییس کمیسیون برنامه و بودجه و عضو هیأت رییسه و ناظر مجلس در شورای پول و اعتبار بودم. هم‌چنین عضو خبرگان رهبری و امام جمعه‌ی موقت شهرری و نیز دبیر کل گزینش کشور و عضو مجمع تشخیص مصلحت و معاون مرکز استراتژیک بودم و البته چند پست مهم دیگر نیز داشتم. بنابراین با این همه مسؤولیت نیازی به پست و مقام نداشتم و تا حدودی به زور و اجبار از سوی دوستان به من تکلیف شد که آن را بپذیرم.

وضعیت به گونه‌ای درآمد که ناچار شدم بپذیرم و به آقای خاتمی گفتم: خانه من نزدیک خانه‌ی شماست و جدا از مسؤولیت، مانند یک برادر حاضر به هرگونه هم‌کاری هستم و نیازی به مسؤولیت هم نیست. آقای خاتمی گفت: مسأله‌ی خدمت شما به نظام جدا از مسؤولیت، جای خودش را دارد؛ ولی اکنون مسأله‌ی وزارت اطلاعات به یک چالش علیه دولت تبدیل شده و باید آن را بپذیرید. البته من در این ملاقات هیچ قول قطعی ندادم فقط در حد مذاکره با هم صحبت کردیم.

در آن زمان رسانه‌های خارجی به خصوص بی‌بی‌سی و به طور کلی دشمنان اسلام در مورد وزیر احتمالی اطلاعات خیلی تبلیغات می‌کردند و سعی داشتند از این مسأله سوءاستفاده کنند. آن‌ها چنین وانمود می‌کردند که گویا دولت نمی‌تواند برای وزارت اطلاعات تعیین تکلیف نماید.

فردای ملاقات با آقای خاتمی مجمع تشخیص مصلحت تشکیل جلسه داد. در این جلسه، یادداشتی به دکتر ولایتی دادم و در مورد تصدی

وزارت با ایشان مشورت کردم. آقای ولایتی در جواب من نوشتند که وزارت اطلاعات مانند یک شهر است و گرایش‌ها و بینش‌های مختلفی در آن‌جا حاکم است. آقای دکتر مبینی که الان جزء دبیران مجمع تشخیص مصلحت است و زمانی در چهارمحال و بختیاری استاندار بود، هم به من گفتند که وزارت الان دچار بن‌بست است و خارج ساختن آن از بن‌بست خود یک ارزش است.

من در برابر توصیه‌هایی که برای پذیرش وزارتِ اطلاعات من را دعوت به احتیاط کرده، خطرات پذیرش آن را گوشزد می‌کردند، گفتم: فرض کنید دری نجف‌آبادی را به بهشت‌زهرا می‌برند ما که از شهدا عزیزتر نیستیم، اگر آبرویی هم داشته باشیم باید آن را در طبق اخلاص گذاشته و در راه نظام خرج کنیم.

با تمام آن چه گفته شد من باز در پذیرش این پست مردد بودم. در جنوب شهر کنار پارک بابایی، من در مسجد جامع حجت اقامه‌ی نماز می‌کردم که الان هم ادامه دارد. در آن‌جا دو مدرسه‌ی حوزوی مخصوص برادران و خواهران دارم. از دفتر ریاست‌جمهوری به آن جا هم زنگ زده بودند و گفتند آقای خاتمی با آقای دری کار فوری دارد. من نماز مغرب و عشاء را خواندم و مابین نماز شروع به سخن‌رانی کردم که یکی از برادران آمد و گفت: رییس‌جمهور پشت خط است و با شما کار دارد. من آمدم در صندوق قرض‌الحسنه مسجد و با تلفن با آقای خاتمی شروع به گفت‌وگو کردم.

آقای خاتمی گفت: شما کجا هستید؟ گفتم: مسجد. گفت: در این شرایط؟ گفتم: ما آخوند هستیم و کار اصلی ما مسجد است و کار دیگری جز این نداریم. ایشان گفتند: کی می‌توانم شما را ببینم. گفتم تا نیم ساعت دیگر خدمت شما هستم. ساعت ۹/۵ شب خدمت ایشان رسیدم. دیدم

وی مسأله را جدی تلقی کرده است و گفتند شما باید با مقام معظم رهبری هم ملاقاتی داشته باشید. من گفتم: صحیح نیست بروم و بگویم من می‌خواهم وزیر اطلاعات شوم و تقاضای ملاقات دارم. معظم‌له اگر امری داشته باشد در آن صورت من در خدمت ایشان هستم. آقای خاتمی گفتند: من این نکته را پیگیری می‌کنم.

به منزل که رسیدم جناب آقای حجازی از دفتر آقا زنگ زدند که فردا ساعت ۶/۱۵ آقا منتظر شما هستند. خدمت آقا رسیدم و به ایشان گفتم: من از مدت‌ها پیش به شما ارادت داشته‌ام. در مسجد کرامت و مسجد امام حسن پای صحبت‌های شما می‌آمدم و در سال ۵۲ و ۵۳ تفسیر خطبه‌های نهج‌البلاغه شما را گوش می‌دادم. پس از پایان این صحبت‌ها، ایشان چند تذکر مهم به من دادند. اول این که برخی از افرادی که با وزارت اطلاعات مسأله دارند و گاه به دلائلی ارتباط دارند برای شما مشکلی ایجاد نکنند. دوم این که شما به وزارت خانه‌ای می‌روید که تجربه‌ی لازم را برای تصدی آن جا ندارید و باید از تجربه‌ی افرادی که در آن جا بوده‌اند استفاده کنید.

از خدمت آقا که بیرون آمدم با آقای خاتمی روبه‌رو شدم. ایشان می‌خواستند خدمت آقا بروند. گفتند: رفتید ملاقات آقا؟ گفتم: بله و ایشان خوشحال شدند. به این ترتیب مسأله‌ی وزارت این‌جانب برای آقای خاتمی قطعی شد.

قبل از این که بحث را ادامه دهم، توضیح نکته‌ی مهمی را ضروری می‌دانم و آن این که در آن روزها بحث در میان نمایندگان مطرح گردید که بر مبنای آن وزارت اطلاعات به سازمانی که زیر نظر رهبری باشد تغییر نماید. این موضوع را در ملاقاتی که با رهبر معظم انقلاب داشتم مطرح نمودم. آقا در جواب فرمودند که شما این بحث را مطرح نکنید. البته

منظور ایشان این بود که شما نماینده‌ی رییس‌جمهور هستید و نباید این چنین بحث‌هایی را مطرح نمایید. البته من این مسأله را چون نمایندگان مجلس از من خواستند تا از رهبری آن را بپرسم، مطرح ساختم. فرمایش آقا به‌طور کامل درست بود؛ چون در مقام وزیر اطلاعات مطرح ساختن چنین بحثی از جانب وزیر اطلاعات بزرگ‌ترین نقطه‌ی ضعف وی به حساب می‌آمد.

بسیاری از بچه‌های وزارت اطلاعات پس از شنیدن اخبار مربوط به وزارت این‌جانب اظهار خوشوقتی کردند و به نزدم آمدند. پس از پایان استراحت یک شب حدود ساعت ۱/۵، به نوشتن برنامه‌ای برای هدایت این وزارت شروع کردم. در حدود نه صفحه استراتژی خود را نوشتم پس از آن کپی گرفتم و یک نسخه برای آقای عباد و نسخه دیگر برای آقای معیری از بچه‌های وزارت فرستادم.

هدفم از فرستادن کپی نوشته‌هایم برای آن‌ها، دریافت تجربه‌ها و پیشنهاداتشان بود و یا این که اگر نکته‌ای مورد نیاز بود از آن‌ها دریافت نمایم. ضمن این که، آقای عباد از نزدیکان آقای خاتمی بود و با آقای معیری هم رفیق بودم.

هر دو، از نوشته و برنامه‌های من با توجه به این که هیچ تجربه‌ای در زمینه‌ی اطلاعات نداشتم، اظهار تعجب کرده بودند. و می‌گفتند: آقای دری که سابقه‌ای در وزارت اطلاعات ندارند چگونه توانسته‌اند چنین طرحی را ارائه دهند.

نکته‌ی جالب این است که هنگامی که در دوران مهندس موسوی بحث انتخاب اولین وزیر اطلاعات مطرح بود، باز من هم مطرح بودم. در آن موقع، در نهایت، آقای فردوسی‌پور نامزد وزارت گردید که رأی نیاورد و آقای ری‌شهری توانست رأی اعتماد بگیرد.

بعد از این که برخی از برادران اطلاعات از برنامه‌ی من مطلع شدند، برنامه‌ی مکتوب خود را برای آقای خاتمی فرستادم و در جریان رأی اعتماد، من به هیچ وجه صحبت نکردم.

این جا نکته‌ای را لازم است توضیح دهم و آن این که انتخاب این‌جانب به عنوان وزیر اطلاعات از سوی جناح دوم خرداد از روی اجبار و ناچاری بود؛ چون آن‌ها در گزینش این منصب دچار مشکل شده بودند، رأی به این‌جانب دادند و گرنه از من هم راضی نبودند. هر دستگاه سیاسی یا اجرایی به یقین همان‌گونه که نقاط قوتی دارد معایب و نقایصی نیز دارا می‌باشد. دستگاه‌های اطلاعاتی هفت سازمان و وزارت در هم ادغام گردید و وزارت اطلاعات از میان آن‌ها برای نخستین بار شکل گرفت. به‌عنوان مثال، نیروهای دادستانی، سپاه، نخست‌وزیری و از این قبیل در یکدیگر ادغام و وزارت فوق از ترکیب آن‌ها تأسیس گردید. این نهاد، در بحرانی‌ترین شرایط خدمات فراوانی انجام داد. به عنوان مثال، در جریان سرکوب منافقین، کومله و دموکرات و دیگر مسائل کارنامه‌ی درخشانی دارد. به یقین نقطه ضعف‌هایی که در کارنامه‌ی آن وجود دارد، نباید باعث نادیده گرفتن موفقیت‌های آن باشد. یکی از این ایرادها آن است که وظایف آن به طور دقیق و جزء به جزء روشن نشده بود. این ضعف حتی به هنگام انتخاب این‌جانب به عنوان وزیر نیز برای من رخ داد. من هیچ وقت با رییس‌جمهور شرط نکردم که چه وظایفی در این منصب دارم و چه وظایفی ندارم. این از بزرگ‌ترین اشتباهات من بود.

مهم‌ترین وظیفه‌ی من به هنگام پذیرش مسؤولیت وزارت، روشن ساختن دقیق اختیارات و وظایفم بود که رودربایستی‌ها و برخی عوامل دیگر مانع از این مسأله گردید. همان هنگام که کابینه‌ی آقای خاتمی به مجلس معرفی شد، بعضی از خبرنگاران از من پرسیدند: علت انتخاب

شما چه بود؟ من در جواب گفتم: اعتماد رهبری، اعتماد رییس‌جمهور و مجلس. برای مردم چهره شناخته شده‌ای بودم، رهبری به من اعتماد کردند و رییس‌جمهور هم لطف نمودند، مجلس شورای اسلامی هم با تقریباً ۲۴۰ رأی من را تأیید کردند.

آقای خاتمی و به طور کلی جریان دوم خرداد نسبت به وزارت اطلاعات حساس شده بود؛ زیرا در جریان انتخابات هفتم ریاست‌جمهوری، وزیر اطلاعات آن زمان به نفع یک جریان و علیه جریان دیگر موضع‌گیری کرد. وی گفته بود که اگر فلانی یا بعضی‌ها انتخاب شوند برای مملکت خطر امنیتی دارد. برخی نیروهای اطلاعاتی که با ستاد انتخاباتی دوم خرداد ارتباط داشتند، این اخبار را سریع منتشر می‌کردند. مثل آقای عباد معاون پارلمانی وزارت اطلاعات که، پیش از آن مدیرکل اطلاعات آذربایجان غربی بود، منتصب به جریان دوم خرداد بود. بنابراین همیشه این دغدغه در آقای خاتمی وجود داشت که وزارت از این پس چگونه اقدام خواهد کرد.

هنگامی که جلسه‌ی تودیع برای آقای فلاحیان گرفتند، من در آن شرکت نکردم؛ چون به طور رسمی مسؤولیت وزارت را به عهده نگرفته بودم و به مصلحت نمی‌دانستم سازمانی که رییس و مدیری دارد و در آن‌جا مشغول است، ولو هنوز به طور موقت، کس دیگری به عنوان رییس به آن جا برود.

به هنگام معرفی رسمی این‌جانب حدیثی از رسول اکرم(ص) خواندم در مورد سه مسأله است که احدی در آن معذور نمی‌باشد و عذرخواهی پذیرفته نیست: یک اخلاص عمل و این که کارها برای خدا باشد؛ دوم نصیحت و خیرخواهی برای زمامداری مسلمانان؛ سوم از اجتماع مسلمان‌ها فاصله نگرفتن. جالب این است که هنگام تودیع نیز این حدیث

را قرائت کردم. به هنگامی که وزارت را تحویل گرفتم فقط یک کلید به من داده شد و آقای فلاحیان هم یک صفحه از یک پرونده را به من نشان داد. عصر همان روزی که مشغول کار شدم، غیر از تلفنچی کس دیگری در آن جا نبود. روز بعد از معارفه‌ام آقای گلبدین حکمتیار را خواستم و از او تقاضا کردم که مجاهدین نگذارند قندوز به دست طالبان بیفتد؛ چون اگر این منطقه سقوط می‌کرد شمال افغانستان به دست طالبان می‌افتاد.

در ابتدای تصدی وزارت اطلاعات متوجه شدم که کارها در این وزارت‌خانه در شش ماه آخر به حال خود رها شده است. به طور کلی، شرایط به هیچ وجه برای کار مناسب به نظر نمی‌رسید. اولین قدم من این بود که وزارت اطلاعات را تثبیت کنم. جالب این است این‌جانب دو سه روز قبل از معارفه‌ام به کار مشغول شدم.

جریان دوم خرداد پس از آن که متوجه شدند، این‌جانب دست‌نشانده‌ی آن‌ها نیستم می‌گفتند: آقای دری آدم امنیتی نیست و آدم اقتصادی است و حتی پنج دوست امنیتی ندارد که در وزارت‌خانه به یاری‌اش بشتابند. این جریان فکر می‌کرد که من یک مهره هستم و تسلیم مطلق آن‌ها می‌گردم. به هیچ وجه باورشان نمی‌شد که این‌جانب برای خودم شخصیت مستقل دارم. من اگر قرار بود در تحولات سیاسی تغییر شخصیت بدهم، می‌بایست در جریان آقای منتظری این وضعیت پیش می‌آمد. در رابطه با این‌جانب آن‌ها اشتباه کردند و اشتباهشان این بود که فکر می‌کردند می‌شود دری را دور زد یا به طور مثال، ابطحی می‌تواند به او دستور دهد؛ چون تسلیم محض است.

یکی از برنامه‌های این‌جانب برای وزارت اطلاعات، تقویت و ارتقاء آموزش‌های نیروهای انسانی وزارت بود؛ چون در برخورد با دستگاه‌های بین‌المللی و دستگاه‌های مختلف اطلاعاتی تنها نیروهای کارآمد، لایق و

شایسته می‌توانستند جوابگو باشند. در ابتدای مسؤولیت این جانب، رییس دفتر وزیر وجود نداشت بعد از مدتی تامل آقای خزاعی که مدتی مسؤول اطلاعات قم بود را به سمت رییس دفتر قرار دادم در حالی که آقای خاتمی برای رییس دفتر نظرشان به آقای توکلیان بود. به سرعت دبیرخانه را فعال کردیم. فردی را به نام آقای تهرانی به سمت معاونت پارلمانی گذاشتیم.

بعد از مسأله‌ی معاونت، موضوع مدیران کل اطلاعات استان‌ها مطرح گردید و سپس مدیران حراستی و حفاظتی؛ مهم‌ترین چیزی که در وزارت باید حاکمیت پیدا می‌کرد آرامش بود، باید نوسانات از بین می‌رفت و ثبات جای آن را می‌گرفت.

بعضی از وزرا پس از آن که رأی اعتماد گرفتند هنوز از مجلس بیرون نیامده با موبایل از معاونین خود می‌خواستند که استعفا دهند. من این‌گونه برخوردها را نه شرعی و نه اخلاقی می‌دانستم و آن را یک کودتا تصور می‌کردم. به‌عنوان مثال، برخورد تند با مدیران پیشین در وزارت کشور و وزارت راه رخ داد؛ ولی چنین چیزی هیچ گاه در دوره‌ی وزارت من رخ نداد. من نگاه می‌کردم تا شایسته‌ترین فرد را برای عهده‌دار شدن مسؤولیت‌ها انتخاب نمایم. تصور من این بود که روند گذشته را البته با اصلاح و تکمیل ادامه بدهیم.

از همان روزهای اول، نسبت به سعید امامی حساسیت وجود داشت. ایشان در آن زمان معاونت بررسی وزارت بود. باتوجه به این مسائل به وی حکم مشاوره دادم. البته وی نزدیک به ۶/۵ یا ۷ سال معاون امنیت بود و به خاطر بعضی از مسائلی که در خارج از کشور اتفاق افتاد و در آن رابطه مسؤولیت داشته یا متهم بوده، از آن منصب بر کنار و حکم معاونت بررسی به ایشان داده شد. پس از ۶ ماه که معاونت بررسی را به عهده

داشت ما ایشان را از این کار هم حذف کردیم و حکم مشاوره به او دادیم. در واقع در کشور ما موقعی که می‌خواهند کسی را از کار برکنار کنند، حکم مشاوره به او می‌دهند. آشنایی من با سعید امامی در حد یکی دو گزارش بود که در جلسه‌ی غیرعلنی مجلس داده بود. البته اسمش را شنیده بودم ولی آشنایی زیادی با او نداشتم.

در زمانی که وزارت را به عهده گرفتم آقای آزاده معاونت امنیتی بود. در انتصاب چنین فردی هم باید نظر رییس‌جمهور و هم رهبری تا حدودی تأمین می‌شد. چند نفر در این زمینه مورد نظر بود: یکی آقای راشد که در تهران بودند و دیگری آقای علی‌رضا که در مشهد بودند. هم‌چنین، آقای سرمدی و آقای موسوی که با برادران دوم خرداد و ستاد انتخاباتی خاتمی هم رابطه‌ی نزدیک داشتند مطرح بودند. این آقای موسوی اهل شیراز بود و با آقای عباد رابطه‌ی دوستی داشت.

من ناچار بودم از داخل وزارت اطلاعات و از میان بچه‌های آن کسی را به عنوان معاون امنیتی انتخاب کنم. آقای علی رضا که در مشهد بود به دلیل موقعیت حساس خراسان و مقابله با طالبان و مواد مخدر، لازم بود که در همان‌جا بماند و چون سفرهای مقام معظم رهبری به خراسان نیز حساس بود، لازم بود که فردی در آن جا باشد که قابل اعتماد باشد.

معاونت امنیت حساس‌ترین منصب در وزارت اطلاعات بود. در سال بحث تشکیل کنفرانس اسلامی هم وزارت اطلاعات به راستی در این زمینه سنگ تمام گذاشت و خیلی زحمت کشید.

سرانجام آقای سرمدی را که در بخش مربوط به پاکستان و افغانستان بود برای معاونت امنیت انتخاب کردم و آقای خلیل را از سیستان و بلوچستان آورده و به معاونت ضد جاسوسی گماشتم. البته بعدها در میدان عمل مشخص شد که انتخاب آقای سرمدی انتخاب چندان موفقی

نبوده است [وی الان سفیر ایران در تاجیکستان است]. او نتوانست به معاونت انسجام لازم را بدهد و به خاطر همین تشکیلات با آقای خزاعی درگیری داشت.

در یک جلسه‌ای که مسؤولان وزارت با آقای خاتمی داشتند، آقای موسوی را به ایشان معرفی کردم. آقای خاتمی سریع گفتند: من ایشان را می‌شناسم و از دوستان ماست و ایشان نیاز به معرفی ندارد. در زمان معرفی، آقای موسوی به جای آقای سرمدی قرار داشت و چون این نکته را به آقای خاتمی گفتم ایشان گفتند: آقای موسوی جای خودشان آمده‌اند.

در معاونت آموزشی آقای تاجیک راگذاشتم که آقای خاتمی خیلی به ایشان علاقه‌مند بود. آقای خاتمی خیلی مایل بود که به ایشان مسؤولیت بدهم. من یک بار در منزل خودم رئوس برنامه‌های آقای تاجیک را برایش توضیح دادم. سعید امامی هم آن روز در خانه‌ی ما بود.

آقای شفیعی را به عنوان معاون حفاظت قرار دادم. حفاظت بسیار مهم بود. در آن زمان، عده‌ای می‌گفتند مسؤول حفاظت اطلاعات را باید رهبری تعیین کند؛ اما با آمدن من مقام معظم رهبری گفتند حالا که آقای دری آن جا است دیگر این مباحث مطرح نشود.

هیچ یک از این انتصاب‌ها عکس‌العملی علیه ما برنینگیخت، بلکه با استقبال مواجه شد. در مورد معاونت ویژه نیز حساسیت‌ها زیاد بود. افراد متعددی در این زمینه مورد نظر بودند. چون این معاونت با علما و روحانیون و نیز مراجع و رهبری و خبرگان و مجمع تشخیص مصلحت سروکار داشت، بسیار حساس بود. این معاونت در واقع صندوق‌خانه یا محرم‌خانه‌ی نظام بود. من آقای محسنی را مدنظر داشتم و مقام معظم رهبری هم موافقت کرد. اما آقای خاتمی با این انتصاب مخالفت کرد و ما

هم ناچار شدیم آقای آشنا را برای این منظور پیشنهاد کنیم. معاونت خارجی آقای پورمحمدی و معاونت مردمی هم آقای شفیعی گردید.

من به دنبال تقویت علمی وزارت اطلاعات بودم؛ ولی در عمل به خاطر کارشکنی‌ها توفیق چندان زیاد نبود. من هم‌چنین شورای هماهنگی اطلاعات کشور را که مدتی دچار رکود شده بود فعال ساختم.

گاهشمار

۱۳۲۴	تولد در نجف‌آباد
۱۳۳۱	شروع تحصیلات دبستان
۱۳۳۸	ورود به دبیرستان
۱۳۳۸	آغاز تحصیلات حوزوی
۱۳۴۰	ورود به حوزه‌ی علمیه قم، ورود به مدرسه‌ی گلپایگانی و آشنایی با امام خمینی(ره)
۱۳۴۱	ورود به عرصه‌ی سیاست
۱۳۴۲	پخش اعلامیه‌های امام در چهلم شهدای فیضیه در نجف‌آباد و تبلیغ مرجعیت امام در الیگودرز
۱۳۴۸	بازداشت در لار فارس
۱۳۴۹	سخن‌رانی در سروستان فارس
۱۳۵۳	دیدار با تبعیدی‌ها در نقاط گوناگون کشور

۱۳۵۷	سخن‌رانی در شهرستان بابل، عزیمت به اهواز، شرکت در تحصن مسجد دانشگاه تهران و عزیمت به بندرعباس
۱۳۵۸	مسؤولیت کمیته‌ی انقلاب اسلامی اراک، امامت جمعه‌ی چهارمحال بختیاری و نمایندگی مجلس اول شورای اسلامی
۱۳۵۸ـ۵۹	دادستان انقلاب اسلامی استان چهارمحال بختیاری
۱۳۶۲	نمایندگی مجلس دوم شورای اسلامی
۱۳۶۳	فوت پدر
۱۳۶۹	نمایندگی مجلس خبرگان رهبری از ایلام(دور دوم)
۱۳۷۰	نمایندگی مجلس چهارم شورای اسلامی
۱۳۷۴	نمایندگی مجلس پنجم شورای اسلامی
۱۳۷۶	تصدی وزارت اطلاعات
۱۳۷۷	استعفاء از وزارت اطلاعات
۱۳۷۸	ریاست دیوان عدالت اداری

اسناد

فهرست تفصیلی اسناد

[سند شماره‌ی ۱]

گزارش ساواک در مورد وصول اعلامیه‌ی محصلین حوزه‌ی علمیه‌ی قم به مناسبت سالگرد شهدای مدرسه‌ی فیضیه به همراه متن اعلامیه



گزارش اطلاعات داخلی

موضوع: پخش اعلامیه	شماره: ۲۰۰۰/۲۲۶۶۴/الف
محل: قم	تاریخ حادثه: ۴۴/۱۱/۲۹
عطف بشماره:	تاریخ وصول خبر: ۴۴/۱۱/۳۰
منبع خبر: ۵۹۱۲	تاریخ گزارش: ۴۴/۱۱/۳۰
تقویم: ب - ۲	

برابر اطلاع اعلامیه پیوسته بوسیله یکی از طلاب این ساواک که جهت زیارت در روز ۴۴/۱۱/۲۹ بقم رفته بود بدست آمده است. [illegible]

مرکز اسناد انقلاب اسلامی
آرشیو

گیرندگان: اداره کل سوم بخش ۳۱۲ — تعداد نسخه: ۹

۳۶ - ۵/۱۲۸

بیانیه مدرسین حوزه علمیه قم بمناسبت سالگرد شهداء مدرسهٔ فیضیه

بسمه تعالی

سلام گرم و درود بی‌مهر ما بر شما ای تربیت یافتگان مکتب آل محمد ای شهیدان راه آزادی وای جوانان غیوری که بخاطر حفظ ارکان اسلام و استقلال وطن و برای پاسداری قوانین قرآن در سخت‌ترین شرایط زندگی بسر بردید، جرمی نداشتید جز اینکه پیرو مکتب انقلابی اسلام و خواهان آزادی و استقلال بودید ما آن ساعتی را که دشمنان دیرینه اسلام و عمال اجنبی با لباسهای [illegible] بر پیکر شما [illegible] خون [illegible] ساختند فراموش نمیکنیم

سالروز خونین دوم فروردین ۲۵ شوال (دوم فروردین ۴۲) که منجر بشهادت چندتن از فرزندان رشید اسلام و ضرب و جرح جمع کثیری از محصلین حوزه علمیه قم گردید از سوانحی نیست که ملت شرافتمند ایران بتواند آنرا بدست فراموشی بسپارد. هرچند مسببین آن نوع جنایات میکوشند که با شعبده‌های عوام‌فریبانه جنایاتی که باسلام و حوزه‌های اسلامی و علماء بر ادا میکنند از نظرها بپوشانند. آنها که قوانین مسلمه اسلام و قانون اساسی را بدست غلامان گوش بفرمان سازمان جاسوسی که درخانه ملت بعنوان وکیل جمع شده‌اند ملغی میسازند و قوانین جدیدی را بدون اطلاع ملت [illegible] تصویب میکنند (که قانون ننگین کاپیتولاسیون، تصویب وام دویست میلیون دلاری نمونه بارز آن میباشد) آنها که پیشوای اسلام و مرجع تقلید مسلمین حضرت آیةالله العظمی آقای خمینی را برخلاف نص صریح قانون اساسی شبانه ربوده و تبعید کردند آنها که حضرت آیةالله [illegible] را بزندان طویل المدة محکوم کرده و اساتید مسلم دانشگاه را برخلاف شئون انسانی و برخلاف قانون بزندان [illegible] تبعید کردند آنها که زندانها را از مبارزین و جوانان آزاده و استقلال طلب ساختند و اخیراً نیز عده‌ای از جوانان مسلمان را که بسیاری از آنها از فضلاء حوزه علمیه قم میباشند باتهام ساختگی بزنجیر کشیده و در معرض اعدام [illegible] آنها را سازکرده‌اند. آنها که درشب عید آستانه مقدسه حضرت معصومه (ع) [illegible] کرده [illegible] در زیر چکمه [illegible] آنها که [illegible] شهادت امام صادق (ع) بمدرسه فیضیه لشکر کشیده و در حالیکه عده‌ای از محصلین حوزه علمیه برای رئیس مذهب (امام صادق) بعزاداری مشغول بودند با چوب و دشنه [illegible] ریخته و سیل خون جاری نمودند و در طول چند ساعت آن مرکز علم [illegible] را با کمال وقاحت [illegible] از پشت بامها بیرون ریختند. آنها که زنجیر بپای دانشجو [illegible] امروز برای کسب آبروی از دست رفته [illegible] تا خود را حامی اسلام و علوم دینی معرفی کنند [illegible] حضرت ابوالفضل [illegible] مسلمانها حرکت میکنند [illegible] باصطلاح [illegible] تشکیل میدهند آنها خیال دارند آنهمه جنایات را با اعمال عوام فریبانه [illegible] زهی خیال خام، زهی تصور غلط.

تظاهر باسلام میکنند در حالیکه [illegible] از یهود [illegible] میباشد. دنیا بداند که ملت شریف ایران از اسرائیل غاصب شدیداً متنفر است ملت مسلمان ایران از منویات مقدس قائد عظیم الشأن مرجع تقلید مسلمانان جهان حضرت آیةالله العظمی آقای خمینی پیروی میکنند معظم‌له در بیانات خود چنین فرمودند «برنامه ما برنامه اسلام است، وحدت کلمه مسلمین است پیمان با دول اسلامی است، در مقابل اسرائیل، در مقابل دول استعمار طلب و در مقابل کسانیکه ذخائر این ملت فقیر را برایگان میبرند ... من بسران ممالک اسلامی و دول عربی و غیرعربی اعلام میکنم: علماء اسلام، زعمای دین، ملت دیندار ایران و ارتش نجیب با دول اسلامی برادر است و در منافع و مضار همدوش آنها است و از پیمان اسرائیل دشمن اسلام و دشمن ایران متنفر و منزجر است» لازم است که [illegible] باشند و همه بامر برای استقلال، برقراری عدالت اجتماعی، حفظ قوانین اسلام، تهیه کار برای بیکاران و ایجاد یک ایران آزاد و آباد پا خیزند. والسلام علی من اتبع الهدی

الاحقر محمدتقی موسوی کاظمی - علی اشتهاردی - محمد خندق آبادی - غلامحسین ایزدی - سید صادق زیارتی - احمد آیتی - محمدعلی منتظری - علی اکبر ناطق - سید هادی خامنه‌ای - سید حسین یعقوبی - سید کاظم ارفع - عبدالنبی [illegible] - سید محمود دعائی - حجت‌الله کیانی - غلامحسین حقانی - سید تقی [illegible] - محمد باقر شریعتی - رضا مطلبی - محمدعلی ادیب - محمد مصطفوی - اسدالله عندلیب - محمد کاظم شرفی - لطفعلی [illegible] - علیرضا برزگر - مرتضی صالحی - محسن زمانی - قربانعلی دری - اسدالله نجف‌آبادی - سید محمد حسینی - سید محمدعلی [illegible] - سید حسن مشکوة - سید حسن میرلوحی - سید حسن اسمعیلیان - هادی مروی - ابراهیم [illegible] - محمدباقر [illegible] - نعمت‌الله صالحی - سید علی حسینی - سید محمد احسانی - محمدرضا مؤیدی - میرحسن [illegible] - سید اصغر [illegible] - مرتضی موسوی - غلامرضا [illegible] - محمد حسن رحیمیان - محمد رحیمی - عبدالمجید معادیخواه - عباسعلی [illegible] - [illegible] - سید علی اکبر محتشمی - سید باقر موسوی - حسن حبیب‌اللهی - یحیی سلطانی - فتح‌الله امید - احمدی [illegible] - زین‌العابدین قربانی - ابوالقاسم ابراهیمی - علی [illegible] - محمدتقی محصل - سید عبدالرسول حجازی - مصطفی صالحی - سید کمال‌الدین [illegible] - حسن موسوی - سید علی [illegible] کاشانی - سید حسین شجاعی کیاسری - محمدعلی [illegible] - سید محمد مدنی - سید علی [illegible] - عباس [illegible] یزدی - محمد طباطبائی - سید عباس سالاری - محمدعلی [illegible] - مهدی مهدوی - سید مصطفی موسوی - محمد صدرالدین طباطبائی - سید صدرالدین طاهری - علی کاظمی و جمعی از فضلاء دیگر

[سند شماره‌ی ۲]

گزارش ساواک گیلان مبنی بر وصول بیانیه‌ی ارسالی محصلین حوزه‌ی علمیه‌ی قم برای حاج شیخ محمد لاکانی پیش‌نماز مسجد رشت

خیلی محرمانه

نخست وزیری
سازمان اطلاعات و امنیت کشور

از ساواک استان یکم (گیلان)
شماره ۱۲۴۵۷-۱-ه
تاریخ ۲/۱۲/۱۳۴۴
پیوست دارد

به ریاست سازمان اطلاعات و امنیت کشور (اداره کل سوم) ۳۱۶

درباره: بیانیه محصلین حوزه علمیه قم بمناسبت سالگرد شهدای مدرسه فیضیه

بدینوسیله یکبرگ عین پاکت و بیانیه محصلین حوزه علمیه قم که از قم بعنوان آقای حاج شیخ محمد لاکانی پیشنماز مسجد چهارسرای رشت ارسال گردیده و در کنترل پستی مورخه ۲/۱۲/۴۴ بدست آمده است بپیوست تقدیم و بمامورین آموزش لازم داده شد چنانچه در کنترل پستی نظائر اعلامیه مزبور بدست آمد جمع آوری گردد. —

رئیس سازمان اطلاعات و امنیت استان یکم. — شیخ الاسلامی.

خیلی محرمانه

مرکز اسناد انقلاب اسلامی
آرشیو

[سند شماره‌ی ۳]

گزارش اداره‌ی کل سوم ساواک در مورد دستگیری عده‌ای از عاملان پخش اعلامیه در حرم حضرت معصومه(س)



نخست وزیری

سازمان اطلاعات و امنیت کشور

س.۱.۰.۱.ک

از اداره کل سوم (۳۱۶)

شماره ....

تاریخ ....

پیوست ....

به ....

گـــــزارش :

خیلی محرمانه

در باره : ....

محترماً بطوریکه استحضار دارند عده ای از عناصر افراطی مذهبی شناخته شده که از ایادی آیت اله خمینی میباشند در شهرستان قم در فرصتهای مناسب بعناوین مختلف مردم را تحریک نموده و در هر زمان بصور گوناگون تظاهراتی مینمایند با آنکه بعضی از این اشخاص کراراً دستگیر و تحت تعقیب قانونی قرار گرفته اند معذالک عملاً مشاهده شده که همزمان با عمل دستگیری مدارک مکشوفه یا ضعیف بوده که بازپرس بعلت فقد دلیل قرار منع پیگرد جهت آنان صادر کرده یا محکومیتهای قلیلی پیدا نموده اند که پس از طی محکومیت جری تر گشته بمحض استخلاص از زندان همان رویه ناصواب قبلی خود را بلکه بمراتب شدید تر ادامه داده اند و همانطوریکه مستحضر هستند هنگام تحویل سال ۵۰ عده ای از همین اشخاص در صحن مطهر حضرت معصومه مبادرت به پخش اعلامیه نمودند که تعدادی از عاملین و موزعین اعلامیه مزبور دستگیر و با صدور قرار قانونی بازداشت میباشند لیکن با توجه بمطالب معروضه فوق چون اینگونه مجازاتها و محکومیتها درباره این قبیل افراد تاکنون موثر واقع نشده و حتی نتیجه معکوس داشته است لذا بمنظور خاتمه دادن باین نوع فعالیتها خصوصاً نسبت باین قبیل اشخاص پیشنهاداتی بشرح

شماره
تاریخ
پیوست



نخست وزیری
سازمان اطلاعات و امنیت کشور
س.ا.و.ا.ک

خیلی محرمانه

در باره:

ذیلاً معروض میدارد تا چنانچه تصویب فرمایند بمرحله اجراء درآیـــد .

۱- طبق بررسیهائیکه بعمل آمده عده ای از افراد دستگیرشده از جوانان افراطی بوده که سن آنها بین ۱۲ الی ۲۰ سال میباشد و خدمت نظام وظیفه را انجـــام نداده اند لذا طبق اوامر تیمسار ریاست ساواک ترتیبی اتخاذ گردد که بخدمـــت سربازی اعزام شوند .

۲- سایر دستگیرشدگان که سوابق ممتدی در زمینه فعالیتهای مضره دارند و سنی هم از آنان گذشته است بیکی از نقاط بدآب وهوا حداقل برای مدت یکسال تبعیـــد شوند .

۳- با حضور رئیس ساواک قم پرونده اشخاص شناخته شده و مورد نظر در محل اداره سوم ویا ساواک قم بررسی و تصمیم باقامت اجباری آنان بتدریج درنقاط دوردست و بـــد آب وهوا گرفته شود و حتی ترتیبی اتخاذ شود که عده ای از آنان بنحوی از کسوت روحانیت [illegible] گردنـــد ...

[سند شماره‌ی ۴]

متن نامه‌ی سرگشاده‌ی حجج اسلام و فضلا و محصلین حوزه‌ی علمیه به پیشگاه حضرت آیت‌الله خمینی پس از تبعید ایشان

نامه سرگشاده حجج اسلام و فضلا و محصلین حوزه علمیه قم به پیشگاه مرجع تقلید مسلمانان حضرت آیت‌الله العظمی آقای خمینی

بسم الله الرحمن الرحیم. محضر مقدس بزرگ مرجع عالم تشیع حضرت آیت‌الله العظمی آقای خمینی متع الله المسلمین بطول بقائه

[illegible]

مرکز اسناد انقلاب اسلامی
آرشیو

حسینی اصفهانی ـ حسن القاسمی الملانی ـ سید [illegible] موسوی ـ سید مهدی ایمانی ـ سید محمد طاهر کیانی ـ جعفر [illegible]
حسینی مراغه ـ مصطفی دهقان ـ سید عبدالرضا زنجانی ـ سید مجتبی حسینی سیاسی ـ سید محمد اسماعیل توبه ـ غلامرضا
رحیمی ـ اصفهانی ـ علی باقری ـ علی اصغر [illegible] ـ ابوطالب جمال الدین رشتی ـ اکبر [illegible]
محمد نوری اشکوری ـ حسن شنظری ـ [illegible] ـ سید محمد [illegible] ـ نصر المصالحین علی مختاری ـ
علی اصغر [illegible] تبریزی ـ سید محمد تقی [illegible] ـ سید محمد علی روحانی خراسانی ـ سید محمد حسن [illegible]
محمد ابراهیم [illegible] ـ سید صدرالدین [illegible] شیرازی ـ ابراهیم جلیلی ـ رضا [illegible] ـ مهدی [illegible] ـ محمود
محمد [illegible] شیرازی ـ محمد صدرالدین طباطبائی [illegible] ـ سید احمد موسوی اصفهانی ـ مهدی
[illegible] آقا موسوی زنجانی ـ حسن کاظمی کاشانی ـ سید حسن برقعی قمی ـ علی احمدی ـ سید [illegible] مجتبی
ابراهیم [illegible] سالاری ـ سید حسن طالقانی ـ سید حسن نوری ـ علی اصغر نوروزی [illegible] کاشانی ـ علی محمدی ـ
ابوالقاسم [illegible] ـ محسن [illegible] یزدی ـ محمد علی [illegible] ـ عبدالرسول اردکانی ـ غلامرضا [illegible] اشتهاردی ـ هادی
محمد تقی [illegible] سمنانی ـ غلامعلی [illegible] نجف‌آبادی ـ علی محمد ایزدی ـ سید [illegible] تبریزی ـ مهدی ـ سید
جواد حسینی ـ جواد هاشمی ـ علی اصغر [illegible] سبزواری ـ علی نقی [illegible] زنجانی ـ سید جمال الدین [illegible] ـ حسین
اشتهاردی ـ سید جعفر [illegible] یزدی ـ عبدالحسین [illegible] تهرانی ـ هادی تهرانی ـ محمد [illegible] ـ سید جابر
موسویان ـ [illegible] رضا کریمی [illegible] ـ سید علی جزایری [illegible] ـ سید مرتضی موسوی اصفهانی ـ سید محمد تقی [illegible]
حجة الله [illegible] ـ سید عبدالحسین [illegible] ـ شیخ محمد علی [illegible] ـ سید حسن [illegible] ـ سید محمد تقی حسینی
شیرازی ـ قربانعلی [illegible] ـ ابوالقاسم المهدی ـ [illegible] اصفهانی ـ محمد حسن [illegible] ـ ابوالقاسمی ـ محمد حسن
قاضی ـ قربانعلی طالب ـ سید محمد صادق حسینی یزدی ـ علی برهان یزدی ـ علی حسن زاده ـ سید محمد حسینی
اصفهانی ـ اصغر مجیدی ـ محسن [illegible] ـ محمد علی موحد ـ مهدی طارمی ـ محمد حسن سجادی ـ سید ابوالحسن [illegible]
محمد علی مقدسی ـ [illegible] ـ محمد رضا موید ـ قربان [illegible] ـ مسعودی ـ محسن [illegible] خوانساری ـ مصطفی
یوسفیان ـ محمد حسن طوسی گرگانی ـ سید ابوالفضل موسوی ـ علی رضا اسدی ـ محمد علی [illegible] ـ سید فخرالدین
هاشمی ـ قدرت الله [illegible] ـ محمد حسن حجتی ـ سید عبدالعزیز [illegible] ـ شعبان [illegible] ـ سید محمود موسوی [illegible]
[illegible] تهرانی ـ سید حسن نوری ـ محمد علی [illegible] ـ مصطفی [illegible] ـ محمد اشرفی ـ محمد حسن مرادی
[illegible] کازرونی ـ محمد علی حامدی ـ سید رسول [illegible] ـ علی کریمی جهرمی ـ سید احمد
موسوی ـ محمد کاظم [illegible] ـ حشمت الله امیر احمدی ـ محمود [illegible] شیرازی ـ عبدالنبی انصاری [illegible] گرگانی
علی اکبر هاشمی ـ محسن [illegible] ـ سید ابراهیم [illegible] ـ سید عبدالعالی [illegible] ـ سید محمد باقر آل [illegible] ـ محمد جعفر
امامی ـ سید عبدالرسول حسن انصاری ـ فضل الله [illegible] ـ سید [illegible] حسینی ـ [illegible] ـ حسن امامی ـ جمال
[illegible] یوسف [illegible] ـ سید فاضل اشتهاردی ـ [illegible] صالحی ـ محمد رضا مقدسی ـ محلاتی ـ محمد تقی شنظری
شعبانعلی مقدسی [illegible] ـ سید هاشم [illegible] ـ علی اکبر محمدی [illegible] قاضی ـ جابر [illegible]
کاشانی ـ محمد باقر [illegible] ـ غلامحسین خوشرفتار ـ سید علی اکبر [illegible] ـ خراسانی ـ محمد [illegible] ـ قربانعلی [illegible]
صالحی ـ سید محمد کاظمی ـ محمد باقر رسولی ـ [illegible] المشایخ [illegible] ـ احمد [illegible] ـ محمد تقی جواد
ابراهیم بهرامی ـ سید [illegible] مسجد جامعی تهرانی ـ محمد [illegible] ـ علی اکبر [illegible] ـ سید مرتضی بصری ـ هاشم
[illegible] گیلانی ـ محمد رضا ایمانی ـ محسن کاظم پور لنگرودی ـ محمود برهان ـ علی رضائی ـ اسحق منادی [illegible]
رحمت [illegible] ـ سید عبد المطلب [illegible] ـ اسماعیل [illegible] جعفرزاده ـ علی شاکر ـ [illegible] ـ سید حسن شیخ الاسلامی
تویسرکانی ـ [illegible] حسن زاده ـ محمد حسین انتظاری ـ محمد آشتیانی ـ سید [illegible] نجفی شیرازی ـ سید مهدی [illegible]
طبسی ـ [illegible] ـ سید حسین موسوی ـ عزیزالله جعفری ـ سید مرتضی موسوی ـ مصطفی صالحی ـ سید هادی هاشمی
[illegible] ـ سید حسن واعظ ـ سید محمد باقر موسوی ـ باقر [illegible] اصفهانی ـ محمد هادی [illegible]
شکوری ـ محمد حسن فاتحی ـ سید مجتبی موسوی [illegible] ـ سید حسن موسوی ـ محمد صادق [illegible] طهرانی ـ ابوطالب
[illegible] ـ سید [illegible] الدین جلیلی ـ سید [illegible] ـ علی اکبر املاکی ـ سید حسین [illegible] ـ محمد حسین قانع
[illegible] بیرجندی ـ محسن [illegible] ـ عبدالمهدی ـ غلامحسین فلاح ـ محمد علی صابر ـ [illegible] جلالی ـ مهدی

ص ۳

سید حسن هاشمی ـ حجت‌الله زاده ـ محمد حسن توسلی ـ محمد مؤمن‌زاده ـ مسلم گلپایگانی ـ محمد علی انواری روحانی
محمد شبیری ـ باقر [illegible] ـ [illegible] زنجانی ـ جمال الدین ملاکی ـ مرتضی گرجی زنجانی ـ سید محمد علی احمدی.
اسماعیل مرادی ـ سید فضل الله [illegible] ـ رجبعلی کلانتری ـ سید حسن حسینی ـ محمد علی محمدی ـ سید [illegible] طباطبائی
یزدی ـ علی اکبر قاضی‌جهانی ـ سید عبد العابدین رسولی ـ محمد حسن معصومی زند ـ [illegible] اکبر طبسی ـ محمد تقی نوری
[illegible] علماء کرمانشاهی ـ [illegible] شیرازی ـ سید [illegible] مرلاری ـ مسعود صالحی ـ عباسعلی اختری سمنانی ـ محمد علی
[illegible] خرم‌آبادی ـ عباس حسینی ـ محمد زمان صادقی کاشانی ـ غلامرضا صادقی رودانی ـ محمد حسن زاده ـ شمس‌[illegible]
[illegible] باقر محسن‌پور ـ محمد موحدی ـ [illegible] کاظمی تهرانی ـ [illegible] مرضا کریمی محلاتی ـ حسن بهرامی ـ [illegible] الله
[illegible] اصغر طاهری ـ جعفر شبیری ـ علی اکبر معالی ـ تقی شهابی ـ علی جعفری ـ محمد علی رضا [illegible] ـ ابوالفضل
[illegible] سلیمان علی عبدی ـ محمود صالحی ـ علی کریمی ـ محمد تقی مصطفوی ـ محمد حسن نجفی ـ [illegible] الصمد [illegible] ـ محمد
[illegible] تقی ـ عبد المجید معادیخواه ـ سید رحمن کاظمی ـ علی اصغر ابراهیمی ـ [illegible] ـ محمد [illegible] ـ [illegible] طالقانی
[illegible] کاظمی ـ محمد صادق روحانی ـ مصطفی انصاری‌آبادانی ـ محمود وحیدی ـ سید مهدی مرتضوی اراکی ـ
[illegible] کنی ـ سید کاظم صدرالسادات زنوزی ـ محمد علی کریمی ـ [illegible] مصلحی ـ [illegible] ـ حسن جاوید ـ محمد
[illegible] اصفهانی ـ محمد حسن روشنی ـ [illegible] خرم‌آبادی ـ محمد تقی [illegible] اصفهانی ـ سید محمد موسوی نهاوندی
[illegible] زاده ـ مرتضی آیت الله زاده ـ سید محمد علی [illegible] ـ مرتضی موسوی اصفهانی ـ حسن غفاریان ـ ابوالقاسم
[illegible] ناصری ـ محمد رضا ناصری ـ غلامعلی کاظمی ـ سید عبد المجید بهبهانی ـ سید ابوالحسن موسوی ـ علی اصغر
[illegible] محمد رضا [illegible] ـ سید رضی [illegible] ـ [illegible] ـ احمد دولت‌آبادی ـ سید کاظم [illegible] تهرانی
[illegible] علی اسلامی تهرانی ـ [illegible] ـ [illegible] اصل [illegible]

[سند شماره‌ی ۵]

تأییدیه آیت‌الله مظاهری برای کاندیداتوری آقای دری نجف‌آبادی در مجلس خبرگان رهبری

بسمه تعالی شأنه

نظر به اهمیت شأن و توجه مجلس خبرگان و با توجه به
مراتب علمی و عملی حجة الاسلام والمسلمین آقای حاج شیخ
قربانعلی دری نجف‌آبادی دامت افاضاته، ایشان اهمیت
کاندیداتوری مجلس خبرگان از استان تهران را دارا بوده و شایستگی
کامل دارند.
خداوند متعال ایشان را در خدمت به اسلام و تقویت انقلاب اسلامی تأیید فرماید / ۳ / ربیع المولود ۱۴۱۱

قم حسین المظاهری

حسین المظاهری

۶۹/۷/۲

[سند شماره‌ی ۶]

دعـــوت از آقـای دری بـرای شـرکت در مـراسـم افـتتاحیه‌ی دوره‌ی دوم مجلس خبرگان رهبری

بسم الله الرحمن الرحیم

حضور محترم جناب: حجت‌الاسلام‌والمسلمین دری‌نجف‌آبادی

با حمد و سپاس خدای سبحان و با تشکر از اعضاء محترم اولین دوره مجلس خبرگان رهبری که با انتخاب شایسته و بجای مقام معظم رهبری حضرت آیة الله خامنه‌ای مدظله‌العالی افتخار بزرگی را برای خود و نظام آفریدند.

با توجه به پایان یافتن دوره اول مجلس خبرگان، بدینوسیله از جنابعالی که از طرف مردم استان اصفهان به نمایندگی دوره دوم مجلس خبرگان رهبری انتخاب شده‌اید دعوت میشود در مراسم افتتاحیه دوره دوم مجلس خبرگان رهبری شرکت فرمائید.

رئیس هیات مرکزی نظارت شورای نگهبان بر انتخابات
غلامرضا رضوانی

زمان: ساعت ۸/۵ صبح روز چهارشنبه تاریخ ۶۹/۱۲/۱ مطابق با پنجم شعبان ۱۴۱۱

مکان: تهران، حسینیه حضرت امام خمینی رضوان الله تعالی علیه جنب بیت مقام معظم رهبری

[سند شماره‌ی ۷]

حکم اجازه‌ی اخذ وجوه شرعیه برای آقای دری توسط آیت‌الله محمدعلی اراکی

بسمه تعالی

الحمد لله رب العالمین و الصلوة و السلام علی محمد و آله الطاهرین و اللعن علی اعدائهم اجمعین

و بعد حضرت حجة الاسلام جناب آقای حاج شیخ قربانعلی دری دامت افاضاته

از طرف اینجانب مجاز و مأذونند در تصدی امور حسبیه که در زمان غیبت

منوط باذن فقیه جامع الشرائط است و نیز مجازند در اخذ وجوه

شرعیه از قبیل سهمین مبارکین و زکوات و مظالم و صرف ثلث وجوه

دریافتی را در موارد مقرره و ارسال دو ثلث دیگر را نزد اینجانب

جهت حفظ حوزه‌های علمیه و نیز مجازند در دستگردان و اموال مجهول المالک و اصلاح

و اوصیه بملازمة التقوی و مراعاة الاحتیاط و السلام علیه و رحمة الله

۲۱ ربیع الثانی ۱۴۱۲ قمری الاحقر محمدعلی الاراکی



[سند شماره‌ی ۸]

حکم اجازه‌ی اخذ وجوه شرعیه برای آقای دری توسط آیت‌الله فاضل لنکرانی

بسم الله الرحمن الرحیم

الحمد لله رب العالمین و الصلاة و السلام علی محمد و آله الطاهرین و لعنة الله علی اعدائهم اجمعین و بعد

جناب حجة الاسلام آقای حاج شیخ قربانعلی دری نجف‌آبادی دامت افاضاته از طرف اینجانب مجازند در

تصدی امور حسبیه و اخذ وجوه شرعیه و دستگردان و [illegible] و صرف ثلث از زکوات

و کفارات و [illegible] در مصارف مقرره و [illegible] مجازند در اخذ سهمین مبارکین و صرف ثلث

سهم مبارک امام علیه السلام در ترویج شریعت مقدسه و اداره حوزه علمیه [illegible]

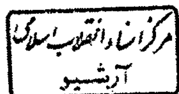
سادات عظام [illegible] ایصال ما بقی سهمین نزد اینجانب جهت

اقامه و احیاء حوزه‌های مقدسه علمیه [illegible]

[illegible]

[illegible]





[سند شماره‌ی ۹]

حکم اجازه‌ی اخذ وجوه شرعیه برای آقای دری توسط آیت‌الله خامنه‌ای

۷۵/۷/۵

۳۸۷۸

بسم الله الرحمن الرحیم

الحمد لله رب العالمین والصلوة والسلام علی خیر خلقه واشرف بریته محمد و
علی آله الطیبین الطاهرین واللعن الدائم علی اعدائهم الی یوم الدین
وبعد جناب مستطاب حجة الاسلام والمسلمین آقای شیخ قربانعلی دری نجف آبادی دامت تأییداته
برحسب استجازه ای که از اینجانب نموده‌اند مجاز و ماذونند در تصدی امور حسبیه و آنچه
در عصر غیبت منوط باذن حاکم شرع است با رعایت احتیاط در تشخیص موضوع و حکم
و نیز مجاز و ماذونند در اخذ وجوه شرعیه مانند زکوة و کفارات و غیرها و صرف در مصارف
مقرره شرعیه و نیز مجازند در اخذ سهمین مبارکین و صرف ثلث در مصارف شخصیه اقتصادیه
و سایر مصارف مقرره شرعیه و ارسال باقی را برای اینجانب جهت صرف در حوزه های علمیه
و خصوصاً حوزه مقدسه علمیه قم التی هی ام الحوزات ومنها تفیض العلم الی سائر البلاد کما فی الروایة
المؤیدة بالدرایة واوصیه بما اوصی به السلف الصالح من ملازمة التقوی و مراعاة الاحتیاط فی
جمیع الحالات فانه طریق النجاة وان لا ینسانی من صالح الدعوات کما لا انساه ان شاء الله
والسلام علیه و علی جمیع اخواننا المؤمنین و عباد الله الصالحین و رحمة الله و برکاته ضمناً اجازه
[illegible] دستگردان و اعمال در صورت ضرورت و مصالحه مظالم مشکوکه / علی خامنه‌ای



۱۰ ربیع الثانی
۱۴۱۷

[سند شماره‌ی ۱۰]

لیست اعضای کمیسیون آئین‌نامه و قانون انتخابات مجلس خبرگان

بسمه تعالی



جمهوری اسلامی ایران
دبیرخانه مجلس خبرگان

شماره
تاریخ
پیوست

اسامی حضرات آیات عظام و حجج اسلام
اعضای کمیسیون آئین نامه و قانون انتخابات

۱ـ جناب آقای محمدباقر محی‌الدین انواری
۲ـ جناب آقای غلامرضا رضوانی
۳ـ جناب آقای محمدصادق حائری
۴ـ جناب آقای قربانعلی دری نجف آبادی
۵ـ جناب آقای محسن مجتهد شبستری
۶ـ جناب آقای اسدالله ایمانی
۷ـ جناب آقای محمد محمدی ری شهری
۸ـ جناب آقای اسماعیل فردوسی پور
۹ـ جناب آقای محسن محمدی گراکی
۱۰ـ جناب آقای سید محمدعلی موسوی جزایری
۱۱ـ جناب آقای محمدعلی حقی

دبیرخانه مجلس خبرگان
ابراهیم امینی

بسمه تعالی



جمهوری اسلامی ایران
دبیرخانه مجلس خبرگان

شماره ۷۰۹
تاریخ [illegible]
پیوست دارد

حضور محترم حضرت حجت‌الاسلام والمسلمین آقای دری نجف آبادی دام عزه
با سلام و تحیت

محترماً استحضار می‌رساند نظر به اینکه حضرتعالی در اولین اجلاسیه دوره دوم مجلس خبرگان رهبری به عضویت کمیسیون آئین نامه و قانون انتخابات مجلس خبرگان انتخاب شدید. لیست اسامی اعضاء کمیسیون جهت اطلاع حضرتعالی و آمادگی برای شرکت در جلسات کمیسیون به پیوست نامه خدمت تقدیم می‌گردد

از خداوند منان عزت و طول عمر و ادامه رهبری حضرت آیت الله خامنه‌ای مدظله و موفقیت حضرتعالی را خواستاریم

دبیرخانه مجلس خبرگان
ابراهیم امینی

[سند شماره‌ی ۱۱]

تأییدیه‌ی حکم عضویت شورای عالی مجمع جهانی اهل بیت(ع) برای آقای دری از طرف دبیرکل مجمع جهانی اهل بیت(ع)

بسمه تعالی

برادر ارجمند حجت الاسلام والمسلمین جناب آقای دری دام عزه العالی

با سلام

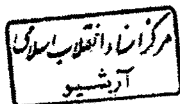
وپس از تشکر از برادر حجت الاسلام ابراهیم انصاری.

طبق تصویب شورایعالی مجمع جهانی اهل بیت (ع) جنابعالی به عنوان معاونت فرهنگی دبیرکل مجمع جهانی اهل بیت (ع) تعیین میشوید.

امیدوارم درراه تحقق اهداف بلند مجمع موفق باشید. ضمناً" راه‌اندازی یك مرکز تحقیقاتی بزرگ درشهر مقدس قم یکی از گامها ی مهم در این راه خواهدبود. / ا

محمدعلی تسخیری

دبیرکل مجمع جهانی اهل بیت (ع)



[سند شماره‌ی ۱۲]

متن حکم انتصاب آقای دری در شورای عالی مجمع جهانی اهل بیت(ع) از سوی مقام معظم رهبری

بسم الله الرحمن الرحیم

حجة الاسلام والمسلمین جناب آقای قربانعلی دری نجف آبادی

اکنون که بحمدالله مجمع جهانی اهل بیت علیهم الصلوة والسلام بعنوان کانون تلاش علمی و عملی تشیع تشکیل یافته و آغاز به کار کرده است شایسته است برابر مواد اساسنامه آن جمعی از برجستگان رجال علمی و چهره‌های برجسته عالم تشیع، شورای عالی آن مجمع را شکل بخشیده، با عضویت در آن، مسئولیت خطیری را که برای اعضای آن شورای عالی پیش بینی شده عهده‌دار گردند.

لذا جنابعالی را که بحمدالله به صفات مزبور موصوف می‌باشید به عضویت شورای عالی مجمع جهانی اهل بیت علیهم الصلوة والسلام منصوب می‌نمایم.

سید علی خامنه‌ای

مرکز اسناد انقلاب اسلامی
آرشیو
شماره: [illegible]
تاریخ: ۱۳۷۰/۶/۱۹

[سند شماره‌ی ۱۳]

متن حکم معاونت اقتصادی مرکز تحقیقات استراتژیک برای آقای دری‌نجف‌آبادی

مرکز تحقیقات استراتژیک
دفتر رئیس

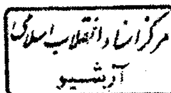
جمهوری اسلامی ایران
ریاست جمهوری

تاریخ ....
شماره ۱۶۵۷

حضرت حجة الاسلام والمسلمین جناب آقای دری نجف آبادی دامت توفیقاته

باتوجه به تجربیات و اطلاعات ذیقیمت شما در مسائل اقتصادی و برنامه ریزی بدینوسیله جنابعالی بعنوان معاونت اقتصادی مرکز تحقیقات استراتژیک منصوب میگردید.

امید است با به کارگیری افراد متخصص در امور اقتصادی نسبت به فعال نمودن اینمعاونت اقدام فرمائید.



حسن روحانی
رئیس مرکز تحقیقات استراتژیک
۷۱/۱۱/۱۰

[سند شماره‌ی ۱۴]

متن حکم انتصاب آقای دری در شورای عالی مجمع جهانی اهل بیت(ع) از سوی مقام معظم رهبری



جمهوری اسلامی ایران
مجلس شورای اسلامی
اداره کل قوانین و تندنویسی

شماره ...
تاریخ ...
پیوست ندارد

بسمه‌تعالی

جناب آقای قربانعلی دری نجف آبادی
نماینده محترم مجلس شورای اسلامی

در اجرای ردیف ۲ بند الف تبصره ۲۹ قانون بودجه سال ۱۳۷۲ کل کشور و بنا بر تصمیم مجلس شورای اسلامی در جلسه روز چهارشنبه بیست و پنجم فروردین ماه یکهزار و سیصد و هفتاد و دو جنابعالی بعنوان عضو ناظر در کمیته ترغیب و تشویق خریدها در داخل و تنظیم بازار ارز انتخاب شده‌اید./ب

رئیس مجلس شورای اسلامی
علی اکبر ناطق نوری

مرکز اسناد انقلاب اسلامی
آرشیو

[سند شماره‌ی ۱۵]

متن حکم انتصاب آقای دری به عنوان عضو مجمع جهانی اهل بیت از سوی آیت‌الله ابراهیم امینی



بسم الله الرحمن الرحیم

﴿ إنّما یُریدُ الله لیُذهِبَ عَنکُمُ الرِّجسَ اهلَ البَیتِ و یُطهِّرکُم تَطهیرا ﴾

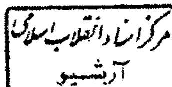
جناب حجة الاسلام و المسلمین حاج شیخ قربانعلی دری نجف‌آبادی دامت افاضاته

اکنون که با الطاف الهی و عنایات مخصوص حضرت بقیةالله الاعظم (ارواحنافداه) مجمع جهانی اهل بیت (ع) تشکیل یافته و برای نشر علوم و معارف قرآن و اهل بیت و دفاع از اسلام ناب محمدی (ص) و تحکیم وحدت در میان امت اسلامی آماده شده، و پیرو موافقت کتبی جنابعالی، و به منظور اجرای ماده هفتم اساسنامه مجمع، شما به مدت ۶ سال، به عضویت مجمع عمومی، انتخاب میشوید تا با یاری خداوند متعال و با همکاری سایر اعضاء محترم در تحقق بخشیدن به اهداف مقدس مجمع و انجام وظائف محوله جدیت نمائید.

توفیق جنابعالی را در حراست از دین و نشر فرهنگ اسلام از خداوند متعال خواستاریم.

رئیس شورای عالی مجمع جهانی اهل بیت (ع)

ابراهیم امینی



شماره: ۱۹۹۹/۱۲ ق م

تاریخ: ۷۱/۷/۱۰

[سند شماره‌ی ۱۶]

کارت شناسایی دوره‌ی چهارم و پنجم مجلس شورای اسلامی و اداره‌ی کل تشریفات ریاست جمهوری



جمهوری اسلامی ایران
دوره پنجم
مجلس شورای اسلامی

نام: قربانعلی
نام خانوادگی: دری نجف آبادی
نماینده: تهران







مجلس شورای اسلامی
دوره چهارم
قربانعلی دری نجف آبادی
نماینده: تهران

رئیس
مجلس شورای اسلامی



جمهوری اسلامی ایران
[illegible]



نام آقای قربانعلی
نام خانوادگی دری نجف آبادی
کد ثبت ۰۱-۲۱
تاریخ اعتبار ۷۲/۱۲/۲۹
امضاء

۰۱۲۲

یادآوری لازم جهت تردد از پاویون:

۱- در پروازهای داخلی، حداقل یک ساعت قبل از پرواز بلیط و بار جهت رزرو جا تحویل پاویون گردد و مسافر نیم ساعت قبل از پرواز مراجعه نماید.

۲- در پروازهای خارجی، حداقل سه ساعت قبل از پرواز، بار، بلیط و رسید تحویل گذرنامه به شرکت پروازی جهت انجام امور مربوطه و رزرو جا تحویل پاویون شود و مسافر ۴۵ دقیقه قبل از پرواز مراجعه کند.

۳- این کارت فقط جهت استفاده صاحب عکس میباشد.

۴- بدلیل بهتر انجام شدن امور تشریفاتی میهمانان دولت لطفاً از پارک وسیله نقلیه در محوطه پاویون خودداری فرمائید.

۵- مسافرین هنگام بازگشت تاریخ و شماره پرواز خودرا به پاویون یا اداره کل تشریفات اطلاع دهند. تلفن: ...۶۶۳

۱۲۲

[سند شماره‌ی ۱۷]

موافقت با مدیرمسؤولی نشریه‌ی الثقلین برای آقای دری نجف‌آبادی

جمهوری اسلامی ایران
وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی

تاریخ: ۷۲/۱۲/۴ شماره: ۳۴/۸۸۰۶

جناب آقای [illegible] دری نجف‌آبادی

هیأت نظارت بر مطبوعات در جلسه مورخ ۷۲/۱۲/۲ با تقاضای مجمع جهانی اهل بیت در مورد معرفی شما به عنوان مدیر مسئول نشریه الثقلین با مشخصات مندرج در پروانهٔ انتشار شماره ۱۲۴/۸۸۰۶ مورخ ۷۲/۹/۴ موافقت کرده است.

امید است در تحقق آنچه که براساس تبصره ۴ ماده ۹ قانون مطبوعات مصوب اسفندماه ۱۳۶۴ مجلس شورای اسلامی برعهدهٔ جنابعالی است موفق باشید.

مدیرکل مطبوعات داخلی

[سند شماره‌ی ۱۸]

درخواست آقای دری از آیت‌الله محلاتی برای تخصیص وجوه شرعی برای طلاب مسجد حجت

بسمه تعالی

بانگرامی آیة‌الله... آقای رسولی محلاتی دامت برکاته

سلام علیکم و رحمة الله...

با توجه باینکه بیش از یکسال است بنده در مسجد حجت خیابان حسام الدین برای حل اختلاف حضور داشته‌ام و مدرسه فراوان و برادران نیز جزء متعلقات مسجد است والحمدلله مدرسین فراوان نحو سطح و مدرسه برادران نیز با تشریفات و زحمات دائر شده. تمنی دارم که ممکن باشد اجازه فرمائید اگر وجه شرعی با اینجانب واصل شود صرف گذران... در رابطه با [illegible] مربوط به طلاب و مدارس فراوان و برادران و مساعدت و امر تبلیغ فرهنگ حوزه نیز بشود. متشکر خواهم شد. با تشکر و التماس دعا فقیر

[illegible] دری نجف آبادی

۶۲/۳/۱۹

[illegible]

مرکز اسناد انقلاب اسلامی
آرشیو

[سند شماره‌ی ۱۹]

متن حکم وزارت اطلاعات آقای دری نجف‌آبادی



جمهوری اسلامی ایران
رئیس جمهور

۱۵۳۳۹
۱۳۷۶/۵/۲۹

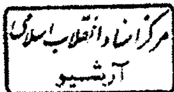
بسم الله الرحمن الرحیم

حجة‌الاسلام جناب آقای قربانعلی دری نجف‌آبادی

بر اساس اصول هشتاد و هفتم و یکصد و سی و سوم قانون اساسی جمهوری اسلامی ایران و با عنایت به رأی اعتماد مورخ ۱۳۷۶/۵/۲۹ مجلس شورای اسلامی جنابعالی به سمت وزیر اطلاعات برگزیده می‌شوید.

امید است ضمن همکاری و هماهنگی با هیأت وزیران و انجام وظایف و مسئولیتهای قانونی خویش در خدمت به اسلام و انقلاب و مردم شریف ایران توفیق یابید.

سید محمد خاتمی
۱۳۷۶/۵/۲۹
رئیس جمهوری اسلامی ایران



[سند شماره‌ی ۲۰]

دعوت برای شرکت در جلسه‌ی هیأت امنای دانشگاه‌های صنعتی اصفهان و کاشان به عنوان عضو هیأت امنا

تاییدیه فاکس

دبیرخانه هیات امنای دانشگاهها
منطقه صنعتی اصفهان

برادر گرامی جناب آقای حجت الاسلام و المسلمین دری نجف آبادی
وزیر محترم اطلاعات و عضو هیات امنای دانشگاههای صنعتی اصفهان ـ کاشان

احتراماً، با اهداء سلام و تحیت،

در اجرای ماده ۲ آئین نامه داخلی مصوب هیئت امناء و حسب نظر مقام محترم وزارت فرهنگ و آموزش عالی، هفتمین جلسه از دوره دوم هیئت امنای دانشگاههای صنعتی اصفهان و کاشان از ساعت ۹:۳۰ الی ۱۱:۳۰ بامداد روز چهارشنبه مورخ ۷۷/۱۱/۲۸ در دانشگاه صنعتی اصفهان (اتاق شورای دانشگاه) تشکیل خواهد شد.

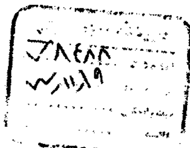
بدینوسیله از جنابعالی صمیمانه دعوت بعمل می‌آید تا در جلسه مذکور شرکت فرمائید.

ضمناً دستور جلسه به پیوست ایفاد می‌گردد.

با تشکر و احترام

مرکز اسناد انقلاب اسلامی
آرشیو

دکتر علی آهون منش
رئیس دانشگاه صنعتی اصفهان و دبیر کمیسیون دائمی
هیات امنای دانشگاههای صنعتی اصفهان و کاشان



دانشگاه صنعتی اصفهان ـ اطلاعات تلفن ۸۹۱۲۲۱۰

[سند شماره‌ی ۲۱]

متن نامه‌ی آقای خاتمی مبنی بر پذیرش استعفای آقای دری نجف‌آبادی

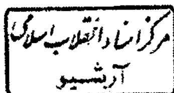
۷۳۸۳۹
۷۷/۱۱/۲۰



بسم الله الرحمن الرحیم

حجت الاسلام والمسلمین جناب آقای دری نجف آبادی
وزیر محترم اطلاعات

اینک که پس از حدود یک سال و نیم تلاش و خدمت در وزارت اطلاعات تصمیم به استعفاء و قطع همکاری با دولت در وزارت اطلاعات گرفته‌اید، ضمن سپاسگزاری از زحمات و خدمات فراوان جناب‌عالی و تقدیر از تلاش ارجمند همکاران عزیزمان در وزارت اطلاعات که پاسداران ارزشهای انقلابی، امنیت ملّی و حقوق و حرمت شهروندان بوده و هستند، استعفایتان را می‌پذیرم. البته مطمئناً دولت و ملّت درجای دیگر و بصورتی مناسب از دانش، تجربه و توان جناب‌عالی بهره خواهند گرفت، ولی از جناب‌عالی می‌خواهم که تاهنگامی که بررسیهای اینجانب به نتیجه برسد و نامزد وزارت اطلاعات انتخاب و به مجلس محترم شورای اسلامی معرفی شود، مسؤولیت سرپرستی وزارت اطلاعات را به عهده داشته باشید. در همه حال و همه جا برایتان آرزوی موفقیت می‌کنم.



۷۷/۱۱/۲۰
سیدمحمد خاتمی
رئیس جمهوری اسلامی ایران

دبیرخانه حوزه وزارتی
شماره ثبت: ۷۸۷۳
تاریخ ثبت: ۷۷/۱۱/۲۴
ثبت بایگانی:

[سند شماره‌ی ۲۲]

متن حکم مشاورت رییس‌جمهور و عضو گروه مشورتی اقتصادی



جمهوری اسلامی ایران

رئیس‌جمهور

۷۷۴۷۲

۷۷/۱۲/۰۹

بسم الله الرحمن الرحیم

حجت‌الاسلام والمسلمین جناب آقای دری نجف آبادی

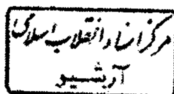
نظر به لزوم استفاده از آراء و عقاید صاحب‌نظران و اندیشمندان جامعه در تصمیم‌سازی و تصمیم گیریهای کلان ملی و نهادینه کردن امر مشارکت در تشکیلات ریاست جمهوری، بدینوسیله جنابعالی را به عنوان "مشاور رئیس‌جمهور و عضو گروه مشورتی اقتصادی" برمی گزینم.

امید است با اتکال به خداوند و مشارکت فعال سایر اعضاء و هماهنگی با سایر گروههای مشورتی و همچنین دفتر خدمات مشاوره ریاست جمهوری، زمینه لازم برای تحقق امر نهادینه شدن مطالعات و مشاورتهای راهبردی برای حوزه ریاست جمهوری فراهم گردد.

از خداوند منان توفیق جنابعالی را در راه خدمت به نظام مقدس جمهوری اسلامی درخواست می‌نمایم.

سیدمحمد خاتمی ۷۷/۱۲/۹

رئیس جمهوری اسلامی ایران



[سند شماره‌ی ۲۳]

متن حکم ریاست کمیته‌ی اقتصادی دبیرخانه‌ی شورای امنیت ملی

جمهوری اسلامی ایران
شورایعالی امنیت ملی

تاریخ ۷۸/۲/۲۷
پیوست

بسمه تعالی

حضرت حجة‌الاسلام والمسلمین جناب آقای قربانعلی دری نجف آبادی

با توجه به تجارب کاری درخشان همراه با توانائیهای فراوان علمی و مدیریتی؛ بدینوسیله جنابعالی بعنوان رئیس کمیته اقتصادی دبیرخانه شورایعالی امنیت ملی منصوب می‌گردید.

امید است با اتکال به عنایات الهی و با استفاده از کارشناسان و خبرگان مسائل اقتصادی و مسئولین دستگاههای اجرائی ذیربط در جهت تحقق اصل یکصدو هفتاد و شش قانون اساسی، و کمک به انجام تصمیم‌گیریهای دقیق‌تر جلسات شورایعالی امنیت ملی، موفق باشید./م

حسن روحانی
دبیر شورایعالی امنیت ملی

[سند شماره‌ی ۲۴]

متن حکم ریاست کل دیوان عدالت اداری



شماره ۱۸۸۵۳ ی ۴

تاریخ ۷۸/۶/۱

وَاِنْ حَکَمْتَ فَاحْکُمْ بَیْنَهُمْ بِالْقِسْطِ اِنَّ اللّٰهَ یُحِبُّ الْمُقْسِطِینَ (قرآن کریم)

...... [illegible]

[illegible]

[illegible] ...... «از وصیتنامه الهی سیاسی امام خمینی (ره)»

حجت‌الاسلام والمسلمین جناب آقای قربانعلی دری نجف‌آبادی

به موجب این حکم به سمت رئیس کل دیوان عدالت اداری و معاونت قوه قضائیه منصوب می‌شوید

امید است با در نظر داشتن اهمیت امر قضا و مسئولیتهای سنگین ناشی از آن اجرای عدالت اسلامی و رسیدگی به محرومین و ستمدیدگان و حمایت از حقوق مشروع مردم را سرلوحه کار خود قرار داده و در انجام وظایف عالی با رعایت دقیق موازین شرعی و قانونی و همراه با سرعت لازم موفق و مؤید باشید

سید محمود هاشمی شاهرودی

رئیس قوه قضائیه

۷۸/۵/۳۱

[سند شماره‌ی ۲۵]

متن حکم عضویت هیأت امنای دانشگاه‌های منطقه‌ی مرکزی کشور از طرف ریاست شورای عالی انقلاب فرهنگی



باسمه تعالی

جمهوری اسلامی ایران

شورایعالی انقلاب فرهنگی

شماره: ...
تاریخ: ...
پیوست: ...

حجت الاسلام والمسلمین جناب آقای قربانعلی دری نجف‌آبادی

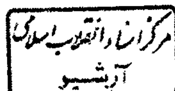
در اجرای بند «ج» ماده ۱ قانون تشکیل هیئت‌های امنای دانشگاه‌ها و مراکز آموزش‌عالی و پژوهشی، بنا به پیشنهاد وزیر محترم فرهنگ و آموزش‌عالی، به موجب این حکم برای مدت چهار سال به عنوان عضو هیئت امنای منطقه مرکزی کشور منصوب می‌شوید.

توفیق جنابعالی را در انجام امور محوله از خداوند متعال خواستارم.

۱۳۷۸/۷/۱۷

سیدمحمد خاتمی

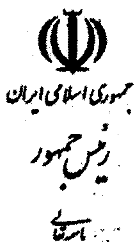
رییس جمهور و رییس شورای‌عالی انقلاب فرهنگی


مرکز اسناد انقلاب اسلامی
آرشیو

[سند شماره‌ی ۲۶]

تقدیر آقای خاتمی از زحمات آقای دری در هیأت عالی گزینش

۲۹۹۶
۱۳۷۹/۲/۱۰



برادر گرامی حجت الاسلام والمسلمین جناب آقای دری نجف آبادی

باسلام و تحیات، مراتب تقدیر و سپاس خود و کلیه همکاران محترم در دولت را از حضرتعالی که بیش از هفده سال در هیأت عالی گزینش متحمل زحمات دلسوزانه شدید و نظام گزینش کشور را بر مبنای اهداف و ارزشهای والای انقلاب اسلامی بنیانگذاری نمودید ابراز نموده، از خداوند متعال توفیقات روزافزون آن برادر عزیز در سنگرهای مختلف خدمت به نظام مقدس جمهوری اسلامی را مسألت دارم.

سید محمد خاتمی
رئیس جمهوری اسلامی ایران

[سند شماره‌ی ۲۷]

متن حکم عضویت آقای دری در هیأت مرکزی نظارت بر انتخابات میان‌دوره‌ای مجلس شورای اسلامی و میان‌دوره‌ای خبرگان رهبری



شماره ۱۲۷/۱۱۶۶/ش/۱۲
تاریخ ۷۹/۸/۱۹
پیوست

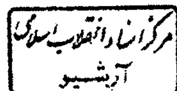
بسمه تعالی

حجت الاسلام والمسلمین جناب آقای حاج شیخ قربانعلی دری نجف آبادی

به استناد ماده (۱) قانون نظارت شورای نگهبان بر انتخابات مجلس شورای اسلامی و ماده (۶۴) قانون نظارت شورای نگهبان بر انتخابات خبرگان رهبری و بر اساس تصمیم جلسه مورخ ۷۹/۸/۱۱ شورای نگهبان جنابعالی بعنوان عضو هیات مرکزی نظارت بر انتخابات میاندوره ای مجلس شورای اسلامی و میاندوره ای خبرگان رهبری تعیین شده اید.

امید است با همکاری دیگر اعضاء محترم بتوانید این وظیفه مهم شرعی و قانونی را به بهترین وجه انجام دهید.

دبیر شورای نگهبان
احمد جنتی



فهرست منابع

۱. ***آرشیو مرکز اسناد انقلاب اسلامی، مصاحبه با حجةالاسلام حسن روحانی و مهدی حائری تهرانی***

۲. ***استاد شهید به روایت اسناد***، به کوشش علی کردی، مرکز اسناد انقلاب اسلامی، تهران ۱۳۷۸

۳. ***اسرار مصطفی، غررالحکم و دررالکلم(پرتوی از کلمات گهربار امام علی)***، نشر چوگان، تهران ۱۳۷۷

۴. ***پیشتازان شهادت در انقلاب سوم***، دفتر انتشارات اسلامی، تهران ۱۳۶۰

۵. جعفریان، رسول، ***جریان‌ها و جنبش‌های مذهبی سیاسی ایران***، پژوهشگاه فرهنگ و اندیشه‌ی اسلامی، تهران ۱۳۸۱

۶. حسینیان، روح‌الله، ***بیست سال تکاپوی اسلام شیعی در ایران***، مرکز اسناد انقلاب اسلامی، تهران ۱۳۸۱

۷. حسینیان، روح‌الله، ***ستاره‌ی صبح انقلاب***، مرکز اسناد انقلاب اسلامی، تهران ۱۳۷۹

۸. ***حماسه‌ی ۱۹ دی ماه قم***، به کوشش علی شیرخانی، مرکز اسناد انقلاب اسلامی، تهران ۱۳۷۷

۹. ***خاطرات آیت‌الله ابوالقاسم خزعلی***، تدوین حمید کرمی‌پور، مرکز اسناد انقلاب اسلامی، تهران ۱۳۸۲

۱۰. ***خاطرات آیت‌الله گرامی***، تدوین محمدرضا احمدی، مرکز اسناد انقلاب اسلامی، تهران ۱۳۸۱

۱۱. ***خاطرات آیت‌الله مسعودی خمینی***، مرکز اسناد انقلاب اسلامی، تهران ۱۳۸۱

۱۲. ***خاطرات احمد احمد***، به کوشش محسن کاظمی، دفتر ادبیات انقلاب اسلامی(حوزه هنری)، تهران ۱۳۷۹

۱۳. ***خاطرات حجةالاسلام والمسلمین ناطق نوری***، تدوین مرتضی میردار، مرکز اسناد انقلاب اسلامی، تهران ۱۳۸۲

۱۴. ***خاطرات سیدمحمد کاظم بجنوردی***، دفتر ادبیات انقلاب اسلامی(حوزه هنری)، تهران ۱۳۷۸

۱۵. ***خاطرات و مبارزات حجةالاسلام فلسفی***، مرکز اسناد انقلاب اسلامی، تهران ۱۳۷۶

۱۶. ***حدیث رویش: خاطرات و یادداشتهای حجةالاسلام محمدحسن رحیمیان***،مرکز اسناد انقلاب اسلامی، تهران ۱۳۸۲

۱۷. ***در سایه‌ی آفتاب، یادداشت‌هایی از زندگی امام خمینی***، به قلم محمدحسین رحیمیان، مؤسسه پاسدار اسلام، قم ۱۳۷۰

۱۸. دوانی، علی، ***زندگی زعیم بزرگ تشیع آیت‌الله بروجردی***، نشر مطهر، تهران ۱۳۷۴

۱۹. دوانی، علی، ***نهضت روحانیون ایران***، ج ۳ و ۴، مرکز اسناد انقلاب اسلامی، تهران ۱۳۷۷

۲۰. روحانی، سیدحمید، ***بررسی و تحلیلی از نهضت امام خمینی***، دفتر انتشارات اسلامی، قم، ۱۳۶۱.

۲۱. ***روزشمار انقلاب اسلامی***، ج ۲، حوزه هنری، تهران ۱۳۷۷

۲۲. زاهد زاهدانی، سیدسعید، ***بهائیت در ایران***، مرکز اسناد انقلاب اسلامی، تهران ۱۳۸۲
۲۳. **ساواک و روحانیت**، حوزه هنری دفتر ادبیات انقلاب اسلامی، ج ۱، تهران ۱۳۷۱
۲۴. شریف رازی، محمد، ***گنجینه‌ی دانشمندان***، کتابفروشی اسلامیه، تهران، ۱۳۵۲
۲۵. شیرخانی، علی، ***حماسه‌ی ۱۷ خرداد ۱۳۵۴***، مرکز اسناد انقلاب اسلامی، تهران ۱۳۷۷
۲۶. صارمی شهاب، اصغر، ***احزاب دولتی و نقش آن‌ها در تاریخ معاصر ایران***، مرکز اسناد انقلاب اسلامی، تهران ۱۳۷۸
۲۷. ***صحیفه‌ی امام***، مؤسسه‌ی تنظیم و نشر آثار امام خمینی، تهران ۱۳۷۹
۲۸. صدری، منیژه، ***زندگی و عملکرد حسنعلی منصور به روایت اسناد***، مرکز اسناد انقلاب اسلامی، تهران ۱۳۸۳
۲۹. فردوست، حسین، ***ظهور و سقوط سلطنت پهلوی***، مؤسسه‌ی مطالعات و پژوهش‌های سیاسی، تهران ۱۳۶۹
۳۰. عاقلی، باقر، ***روزشمار تاریخ ایران***، ج ۲، از مشروطه تا انقلاب اسلامی، گفتار، تهران ۱۳۷۶
۳۱. عباسی‌زاده، سعید، ***آیت‌الله میلانی مرجع بیدار***، مرکز چاپ و نشر سازمان تبلیغات اسلامی، تهران ۱۳۷۴
۳۲. عبیری، عباس، ***آیت‌الله بروجردی زعیم بزرگ***، سازمان تبلیغات اسلامی، تهران ۱۳۷۲
۳۳. فونتن، آندره، **جنگ سرد**، ترجمه‌ی عبدالرضا هوشنگ مهدوی، نشر نو، تهران ۱۳۶۹
۳۴. قربانی، سروش، ***دایرةالمعارف مشاهیر جهان***، هامون، تهران ۱۳۷۵

۳۵. گلشن ابرار، ***جمعی از پژوهشگران حوزه‌ی علمیه‌ی قم***، نشر معروف، قم ۱۳۷۱

۳۶. هایزر، ***مأموریت در تهران***، ترجمه ع. رشیدی، انتشارات اطلاعات، تهران ۱۳۶۵

۳۷. مدنی، سیدجلال‌الدین، ***تاریخ سیاسی معاصر ایران***، دفتر انتشارات اسلامی، قم، (بی‌تا)

۳۸. مطهری، مرتضی، ***بحثی درباره‌ی مرجعیت و روحانیت***، شرکت سهامی انتشار، تهران ۱۳۴۴

۳۹. مقدم، کاظم، ***خشونت قانونی***، محدث، تهران ۱۳۸۰

۴۰. ناظم، رزا، ***گروه ابوذر***، مرکز اسناد انقلاب اسلامی، تهران ۱۳۸۲

۴۱. نجاتی، غلامرضا، ***تاریخ سیاسی ۲۵ ساله‌ی ایران***، مؤسسه‌ی خدمات فرهنگی رسا، تهران ۱۳۷۵

۴۲. نیکبخت، رحیم و اسماعیل‌زاده، صمد، ***زندگی و مبارزات آیت‌الله قاضی طباطبایی***، مرکز اسناد انقلاب اسلامی، تهران ۱۳۸۰

۴۳. ***واقعیات پنهان***، مجتمع فرهنگی شهید بهشتی، انتشارات دفاع، تهران ۱۳۸۳

۴۴. هاشمی‌رفسنجانی، اکبر، ***دوران مبارزه***، زیر نظر محسن هاشمی، دفتر نشر معارف انقلاب، تهران ۱۳۷۶

۴۵. ***همراه با بهشتیان، فرازهایی از زندگی شهدای فاجعه هفتم تیرماه***، ستاد برگزاری مراسم هفتم تیر، تهران، بی‌تا

۴۶. ***همگام با خوشید(از ایران تا ایران)***، خاطرات حجةالاسلام اسماعیل فردوسی‌پور، مجتمع فرهنگی اجتماعی امام خمینی، قم ۱۳۷۲

۴۷. ***یاران امام به روایت اسناد ساواک، ملااحمد کروبی***، مرکز بررسی اسناد تاریخی وزارت اطلاعات، تهران ۱۳۷۹

۴۸. ***یاران امام به روایت اسناد ساواک، آیت‌الله ربانی شیرازی***، مرکز بررسی اسناد تاریخی وزارت اطلاعات، تهران ۱۳۷۹

۴۹. ***یاران امام به روایت اسناد ساواک، آیت‌الله حاج‌شیخ ربانی املشی***، مرکز بررسی اسناد تاریخی وزارت اطلاعات، تهران ۱۳۸۰

۵۰. ***یاران امام به روایت اسناد ساواک، امام موسی صدر***، مرکز بررسی اسناد تاریخی وزارت اطلاعات، تهران ۱۳۷۹

۵۱. ***یاران امام به روایت اسناد، محمدرضا سعیدی***، مرکز بررسی اسناد تاریخی وزارت اطلاعات، تهران ۱۳۷۶

۵۲. یزدی، ابراهیم، ***آخرین تلاش‌ها در آخرین روزها***، انتشارات قلم، تهران ۱۳۶۸

فهرست اعلام

اشخاص

اماکن

سازمانها، احزاب گروه‌ها و...

کتب و نشریات

فهرست منشورات مرکز اسناد انقلاب اسلامی به تفکیک حوزه‌های پژوهشی

ردیف	عنوان	قیمت
	نهضت اسلامی ایران	
۱	تاریخ شفاهی انقلاب	۹۰۰تومان
۲	تاریخ شفاهی انقلاب تاریخ حوزه علمیه قم	۱۸۰۰ «
۳	نقش رهبری در نهضت مشروطه، ملی نفت و انقلاب اسلامی	۱۲۰۰ «
۴	بررسی مشی چریکی در ایران	۱۰۰۰ «
۵	تحلیلی بر نقش عالمان شیعی در پیدایش انقلاب اسلامی	۱۱۰۰ «
۶	رژیم شاه و آزمون‌گیری از طلاب	۵۰۰ «
۷	مشهد در بامداد نهضت امام خمینی	۱۱۰۰ «
۸	حماسه ۱۹ دی قم	۱۴۰۰ «
۹	حماسه ۱۷ خرداد۱۳۵۴	۹۰۰ «
۱۰	جایگاه قیام ۱۹ دی ۱۳۵۶ در انقلاب اسلامی	۵۰۰ «
۱۱	ساواک و نقش آن در تحولات داخلی رژیم شاه	۱۰۰۰ «
۱۲	زندگی‌نامه سیاسی امام خمینی (ره)	۲۵۰۰ «
۱۳_۲۲	نهضت روحانیون ایران (دوره ۱۰ جلدی)	۱۰۰۰۰«
۲۳_۲۴	نهضت امام خمینی (جلد ۲ و ۳)	۴۵۰۰ «
۲۵	حماسه ۲۹ بهمن تبریز	۱۲۰۰ «
۲۶	روزنامهٔ صدای سمنان	۱۲۰۰ «
۲۷	روزنامهٔ نبرد ملت ارگان رسمی فداییان اسلام	۴۵۰۰ «
۲۸	نهضت امام خمینی و مطبوعات رژیم شاه (۱۳۴۱ـ ۱۳۵۷)	۱۱۰۰ «
۲۹	جمعیت فدائیان اسلام و نقش آن در تحولات سیاسی ـ اجتماعی ایران	۲۲۰۰ «
۳۰	بیست سال تکاپوی اسلام شیعی در ایران (۱۳۲۰ـ ۱۳۴۰)	۲۵۰۰ «
۳۱	روشنفکری دینی و انقلاب اسلامی	۲۴۰۰ «
۳۲	اصلاحات آمریکایی ۱۳۳۹ـ ۱۳۴۲ و قیام ۱۵ خرداد	۱۸۰۰ «
۳۳	انقلاب اسلامی در شهرستان میانه	۲۳۰۰ «
۳۴	همه‌پرسی‌های رژیم شاه	۱۴۰۰ «
۳۵	امام خمینی و انتفاضه فلسطین	۱۲۰۰ «
۳۶	گروه ابوذر	۱۷۰۰ «
۳۷	تاریخ شفاهی انقلاب اسلامی (جلد دوم)	۳۰۰۰ «
۳۸	مواضع امام‌خمینی(ره) در برابر نظام سیاسی پهلوی و نهادهای آن	۱۳۰۰ «
۳۹	انقلاب اسلامی به روایت خاطره	۱۳۰۰ «

ردیف	عنوان	قیمت
۴۰	سه سال ستیز مرجعیت شیعه (۱۳۴۳ـ۱۳۴۱)	۳۵۰۰تومان
۴۱	تاریخ شفاهی گروه ابوذر	۱۲۰۰ «
۴۲	انقلاب فرهنگی در جمهوری اسلامی ایران (دگرگونی در آموزش عالی)	۱۷۰۰ «
۴۳	انقلاب اسلامی ایران و جنبش‌های معاصر	۱۹۰۰ «
۴۴	تاریخ شفاهی مسجد جلیلی	۱۱۰۰ «
۴۵	تاریخ شفاهی گروه‌های مبارز هفت‌گانه‌ی مسلمان	۳۷۰۰ «
۴۶	دولت بختیار و تحولات انقلاب اسلامی	۱۸۰۰ «
۴۷	سفر به کشورهای مختلف جهان در ارتباط با انقلاب اسلامی	۴۴۰۰ «
۴۸	مساجد بازار تهران در نهضت امام خمینی	۲۰۰۰ «
۴۹	چهارده سال رقابت ایدئولوژیک شیعه در ایران	۷۲۰۰ «
۵۰	بررسی تغییر ایدئولوژی سازمان مجاهدین خلق ایران	۲۱۰۰ «
۵۱	یکشنبه خونین مشهد (۱۳۵۷)	۲۴۰۰ «
	تاریخ معاصر ایران	
۵۲	نقش علماء در انجمن‌ها و احزاب دوران مشروطیت	۱۳۰۰ «
۵۳	قاجاریه، انگلستان و قراردادهای استعماری	۱۶۰۰ «
۵۴	دولت موقت	۱۲۰۰ «
۵۵	برگ‌هایی از تاریخ حوزهٔ علمیه قم	۱۱۵۰ «
۵۶	پلیس جنوب ایران	۱۹۰۰ «
۵۷	مجلس شورای ملی و تحکیم دیکتاتوری رضاشاه	۱۸۰۰ «
۵۸	قشقایی‌ها و مبارزات مردم جنوب	۲۱۰۰ «
۵۹	تاریخ دخانیه	۱۵۰۰ «
۶۰	آیت‌الله سیدعبدالحسین لاری و جنبش مشروطه‌خواهی	۱۸۰۰ «
۶۱	مدرس و سیاست‌گذاری عمومی	۱۷۰۰ «
۶۲	داستان حجاب در ایران پیش از انقلاب	۱۹۰۰ «
۶۳	چالش مشروعیت در رژیم شاه و قتل نخست‌وزیران	۱۹۰۰ «
۶۴	جریان‌ها و سازمان‌های مذهبی ـ سیاسی ایران	۷۰۰۰ «
۶۵	شیخ محمد خالصی‌زاده (روحانیت در مصاف با انگلیس)	۱۴۰۰ «
۶۶	ناپایداری کابینه‌ها در ایران	۱۴۰۰ «
۶۷	شهید رابع آیت‌الله اصطهباناتی عالم مشروعه‌خواه	۳۱۰۰ «
	تاریخ منطقه‌ای انقلاب اسلامی	
۶۸	تاریخ انقلاب اسلامی در کاشان (جلد اول)	۳۵۰۰ «
۶۹	تاریخ انقلاب اسلامی در کاشان (جلد دوم)	۳۵۰۰ «
۷۰	انقلاب اسلامی در ورامین	۳۶۰۰ «

ردیف	عنوان	قیمت
	جمهوری اسلامی ایران	
۷۱	ماجراهای هاشم آغاجری	۵۰۰تومان
۷۲	بازشناسی حکومت ولایی	۱۸۰۰ «
۷۳	مجلس هفتم (جلد اول)	۴۱۰۰ «
۷۴	مجلس هفتم (جلد دوم)	۲۹۰۰ «
	سیاست و روابط خارجی	
۷۵	تحولات سیاست خارجی آمریکا	۵۵۰ «
۷۶	سیاست خارجی ایران در دوران سازندگی	۷۰۰ «
۷۷	رفتارشناسی آمریکا در قبال نهضت ملی ایران	۱۲۰۰ «
۷۸	نه شرقی، نه غربی	۱۱۰۰ «
۷۹	روابط سیاسی ـ اقتصادی ایران و آلمان بین دو جنگ جهانی	۱۶۰۰ «
۸۰	بررسی روابط شاه با سازمانهای بین‌الملل حقوق بشر	۱۰۰۰ «
۸۱	اتحاد جماهیر شوروی و انقلاب اسلامی ایران	۱۵۰۰ «
۸۲	روس و انگلیس در ایران	۱۲۵۰ «
۸۳	ایران و سازمان‌های بین‌المللی	۱۹۰۰ «
۸۴	گاه‌شمار سیاست خارجی ایران از دی ماه ۱۳۵۶ تا مرداد ماه ۱۳۶۷	۳۰۰۰ «
۸۵	گاه‌شمار سیاست خارجی ایران از مرداد ماه ۱۳۶۷ تا خرداد ماه ۱۳۸۰	۳۶۰۰ «
۸۶	چالشهای ایران و آمریکا بعد از پیروزی انقلاب اسلامی	۱۲۰۰ «
۸۷	مناسبات ایران و اسرائیل در دوره‌ی پهلوی دوم	۱۸۰۰ «
۸۸	سیاست حقوق بشر کارتر و انقلاب اسلامی ایران	۱۰۰۰ «
۸۹	الگوهای رفتاری ایالات متحده آمریکا در رویارویی با جمهوری‌اسلامی ایران	۲۵۰۰ «
۹۰	سیاست در ایالات متحده آمریکا	۲۷۰۰ «
	سیاست و حکومت	
۹۱	سیاست و حکومت رژیم صهیونیستی	۱۷۰۰ «
۹۲	سیاست و انتخابات در ایالات متحده آمریکا	۱۲۰۰ «
	اقتصاد سیاسی	
۹۳	دولت، نفت و توسعه اقتصادی در ایران	۵۰۰ «
۹۴	نظریه دولت تحصیلدار و انقلاب اسلامی	۸۰۰ «
۹۵	دولت پهلوی و توسعه اقتصادی	۱۶۰۰ «

ردیف	عنوان	قیمت
۹۶	اقتصاد و انقلاب اسلامی	۱۳۰۰تومان
۹۷	اصلاحات اقتصادی رضاخان و تأثیر عوامل خارجی	۱۰۰۰ «
۹۸	از توسعه لرزان تا سقوط شتابان	۱۳۰۰ «
۹۹	بر لبه‌ی پرتگاه مصرف‌گرایی	۱۰۰۰ «
۱۰۰	از اعتصاب کارکنان صنعت نفت تا پیروزی انقلاب اسلامی	۱۶۰۰ «
	حقوق سیاسی	
۱۰۱	سیر تحول قوانین انتخاباتی مجلس در ایران	۲۲۰۰ «
۱۰۲	بررسی تطبیقی اصول محاکمات مدنی در قوانین مشروطه و انقلاب‌اسلامی	۱۲۰۰ «
۱۰۳	تحول نظام قضایی ایران جلد اول	۲۸۰۰ «
۱۰۴	تحول نظام قضایی ایران جلد دوم	۱۹۰۰ «
۱۰۵	حقوق و آزادیهای فردی از دیدگاه امام خمینی (ره)	۱۴۰۰ «
۱۰۶	تجدیدنظرهای چندگانه در قانون اساسی مشروطه	۱۴۰۰ «
۱۰۷	تفکیک قوا در حقوق ایران، آمریکا، فرانسه	۲۳۰۰ «
۱۰۸	تطبیق قوانین با شرع در نظام قانون‌گذاری ایران	۱۶۰۰ «
۱۰۹	دادسرا و دادگاه ویژه‌ی روحانیت	۲۰۰۰ «
۱۱۰	مجمع تشخیص مصلحت نظام بررسی سیاسی ـ حقوقی جایگاه، ساختار و...	۱۴۰۰ «
۱۱۱	سنای ایران جایگاه حقوقی و عملکرد سیاسی	۱۴۰۰ «
۱۱۲	شورای انقلاب اسلامی ایران	۱۲۰۰ «
	اندیشه سیاسی	
۱۱۳	ساختارهای قدرت	۱۲۰۰ «
۱۱۴	مبانی فراماسونری	۱۲۰۰ «
۱۱۵	حکومت مقایسه‌ای	۱۸۰۰ «
۱۱۶	بررسی مقایسه‌ای مفهوم عدالت از دیدگاه مطهری، شریعتی، سید قطب	۷۰۰ «
۱۱۷	پارلمانتاریسم در ایران	۱۸۰۰ «
۱۱۸	درآمدی بر نظریه سیاسی امام خمینی (ره)	۱۵۰۰ «
۱۱۹	تأملاتی بر اندیشه سیاسی امام خمینی (ره)	۷۰۰ «

ردیف	عنوان	قیمت
۱۲۰	تحول ناسیونالیسم در ایران	۱۰۰۰ تومان
۱۲۱	مذهب و مدرنیزاسیون در ایران	۲۰۰۰ «
۱۲۲	رقابت سیاسی و ثبات سیاسی در جمهوری اسلامی ایران	۳۲۰۰ «
۱۲۳	انقلاب اسلامی ایران از دیدگاه محققان شوروی	۱۲۰۰ «
۱۲۴	سازمان پرورش افکار	۲۱۰۰ «
۱۲۵	اندیشه‌های سیاسی سیدقطب	۱۸۰۰ «
۱۲۶	نقد و بررسی ناسیونالیسم تجددخواه در عصر رضاشاه	۱۶۰۰ «
۱۲۷	امت و ملت در اندیشه‌ی امام خمینی(ره)	۲۰۰۰ «
	جهان اسلام	
۱۲۸	سازمان کنفرانس اسلامی	۹۵۰ «
۱۲۹	دو قرن مبارزه مسلمانان قفقاز	۹۰۰ «
۱۳۰	عراق، ساختارها و فرایند گرایش‌های سیاسی	۱۴۰۰ «
۱۳۱	مناسبات امام‌خمینی(ره) با حرکت‌ها و مبارزان اسلامی(۱۳۴۳ـ۱۳۵۷)	۱۵۰۰ «
	هنر و ادبیات سیاسی	
۱۳۲	توصیف خاکیان از آفتاب	۱۸۰۰ «
۱۳۳	شعر سیاسی در دوره‌ی پهلوی دوم	۱۹۰۰ «
۱۳۴	درآمدی بر ادبیات داستانی پس از پیروزی انقلاب اسلامی	۱۶۰۰ «
۱۳۵	چراغ عجم	۱۸۰۰ «
۱۳۶	سینمای دینی پس از پیروزی انقلاب اسلامی(۱۳۵۸ـ ۱۳۸۰)	۱۸۰۰ «
	جامعه‌شناسی سیاسی	
۱۳۷	فرهنگ سیاسی شیعه و انقلاب اسلامی	۱۰۰۰ «
۱۳۸	دولت رضاشاه و نظام ایلی	۱۲۰۰ «
۱۳۹	طبقات اجتماعی و رژیم شاه	۱۴۰۰ «
۱۴۰	مسجد و انقلاب اسلامی	۱۲۰۰ «
۱۴۱	علل تشکیل و انحلال جبهه ملی ایران	۶۰۰ «
۱۴۲	نفوذ فراماسونری در مدیریت نهادهای فرهنگی ایران	۱۰۰۰ «
۱۴۳	ارتش و انقلاب اسلامی	۲۲۰۰ «
۱۴۴	بهائیت در ایران	۱۵۰۰ «

قیمت	عنوان	ردیف
۲۰۰۰ تومان	جنبش دانشجویی در ایران از تأسیس دانشگاه تا پیروزی انقلاب اسلامی	۱۴۵
۱۳۰۰ «	دولت و نیروهای اجتماعی در عصر پهلوی اول	۱۴۶
۱۵۰۰ «	تئوری‌های ساخت قدرت و رژیم پهلوی دوم	۱۴۷
۱۵۰۰ «	انقلاب اسلامی و رهیافت فرهنگی	۱۴۸
۱۶۰۰ «	جایگاه حقوقی ـ سیاسی شوراها در جمهوری اسلامی ایران	۱۴۹
۱۸۰۰ «	حقوق سیاسی ـ اجتماعی زنان قبل و بعد از پیروزی انقلاب اسلامی	۱۵۰
۲۳۰۰ «	قومیت‌هاونقش آنان در تحولات سیاسی سلطنت محمدرضاپهلوی	۱۵۱
۲۰۰۰ «	نقش روحانیت شیعه در انقلاب اسلامی ایران	۱۵۲
۲۵۰۰ «	روشنفکری و سیاست (بررسی تحولات روشن‌فکری در ایران معاصر)	۱۵۳
۱۷۰۰ «	مهاجرت روستاییان به شهرها و تأثیرات اقتصادی و سیاسی آن	۱۵۴
	احزاب سیاسی	
۵۰۰ «	استالینیسم و حزب توده ایران	۱۵۵
۹۰۰ «	حزب پان ایرانیست	۱۵۶
۱۰۰۰ «	احزاب دولتی و نقش آن در تاریخ معاصر	۱۵۷
۱۹۰۰ «	حزب مردم	۱۵۸
	شخصیت‌ها	
۱۵۰۰ «	مفاخر اسلام جلد ۱	۱۵۹
۲۵۰۰ «	مفاخر اسلام جلد ۲	۱۶۰
۲۲۰۰ «	مفاخر اسلام جلد ۳	۱۶۱
۲۵۰۰ «	مفاخر اسلام جلد ۴	۱۶۲
۱۲۰۰ «	مفاخر اسلام جلد ۷ (دانشمندان لاهیجان)	۱۶۳
۱۲۰۰ «	مفاخر اسلام جلد ۸ (علامه مجلسی)	۱۶۴
۳۵۰۰ «	مفاخر اسلام جلد ۹ (وحید بهبهانی)	۱۶۵
۲۵۰۰ «	مفاخر اسلام جلد ۱۱ بخش اول (حاج‌شیخ عباس قمی، زندگینامه)	۱۶۶
۲۵۰۰ «	مفاخر اسلام جلد ۱۱ بخش دوم (حاج‌شیخ عباس قمی، گزیده آثار)	۱۶۷
۲۸۰۰ «	مفاخر اسلام جلد ۱۲ (آیت‌الله العظمی بروجردی)	۱۶۸
۲۲۰۰ «	زندگی و مبارزات آیت‌الله قاضی‌طباطبائی	۱۶۹
۱۵۰۰ «	مرآت‌الاحوال جهان‌نما	۱۷۰

ردیف	عنوان	قیمت
۱۷۱	**تاریخ و سفرنامه حزین** (شیخ محمدعلی حزین لاهیجی)	۱۱۰۰ تومان
۱۷۲	**حاج شیخ عبدالکریم حائری**	۷۵۰ «
۱۷۳	**زندگی‌نامه‌ی سیاسی شهید هاشمی‌نژاد**	۲۳۰۰ «
۱۷۴	**سیداسدالله خرقانی** (روحانی نوگرای روزگار مشروطه و رضاشاه)	۱۶۰۰ «
۱۷۵	**زندگی‌نامه‌ی سیاسی شهید رجایی**	۱۸۰۰ «
۱۷۶	**مصدق و خاندان مستوفیان آشتیانی**	۱۸۰۰ «
۱۷۷	زندگی و مبارزات **حجةالاسلام والمسلمین شهید مهدی شاه‌آبادی**	۱۴۰۰ «
۱۷۸	**شهید دکتر محمدجواد باهنر** (مبارزات، مواضع و دیدگاهها)	۲۲۰۰ «
	دفاع مقدس	
۱۷۹	**مدرسه عشق** (زندگی‌نامه شهید تیمسار سرلشکر سیدموسی نامجو)	۱۲۰۰ «
۱۸۰	**امیرخستگی‌ناپذیر** (زندگی‌نامه شهید سرلشکر ولی‌الله فلاحی)	۱۲۰۰ «
۱۸۱	**خاطرات سپهبد شهید صیاد شیرازی**	۵۰۰ «
۱۸۲	**بر فراز کنگرک**	۸۰۰ «
۱۸۳	**منظومه عشق**	۴۰۰ «
۱۸۴	**یاد آن روزها**	۱۰۰۰ «
۱۸۵	**زندگی‌نامه و خاطراتی از شهید اقارب‌پرست**	۱۳۰۰ «
۱۸۶	**یاد یاران**	۱۰۰۰ «
۱۸۷	**مرد ره**	۱۳۰۰ «
۱۸۸	**میان خون**	۱۴۰۰ «
۱۸۹	**باید رفت**	۱۰۰۰ «
۱۹۰	**نبرد میمک**	۹۰۰ «
۱۹۱	**سرود آزادی**	۷۰۰ «
۱۹۲	**تپه‌ی سبز**	۹۰۰ «
۱۹۳	**شیر صحرا**	۱۱۰۰ «
۱۹۴	**دلاوران حاج عمران**	۱۰۰۰ «
۱۹۵	**لشکر نه نفره**	۱۳۰۰ «
۱۹۶	**کوچه‌ی مرگ**	۷۵۰ «
۱۹۷	**در محاصره**	۹۵۰ «
۱۹۸	**چزابه**	۱۵۰۰ «

ردیف	عنوان	قیمت
۱۹۹	اهالی آسمان (زندگی‌نامه شهدای هوانیروز)	۲۴۰۰ تومان
۲۰۰	سکوت رادیویی	۱۴۰۰ 〃
۲۰۱	اردوگاه عنبر(خاطرات آزادگان هوانیروز)	۹۰۰ 〃
۲۰۲	شکارچی	۶۰۰ 〃
۲۰۳	پرواز در پرواز	۱۴۰۰ 〃
۲۰۴	پل شناور	۱۰۰۰ 〃
	خاطرات	
۲۰۵	خاطرات و مبارزات شهید محلاتی	۹۰۰ 〃
۲۰۶	خاطرات و مبارزات حجةالاسلام فلسفی (چاپ چهارم)	۷۰۰۰ 〃
۲۰۷	خاطرات امام کائویانگ	۴۰۰ 〃
۲۰۸	خاطرات آیت‌الله طاهری خرم‌آبادی	۱۴۰۰ 〃
۲۰۹	خاطرات حجةالاسلام سیدعلی اصغر دستغیب	۶۰۰ 〃
۲۱۰	ماجرای قتل سردار اسعد بختیاری	۱۴۰۰ 〃
۲۱۱	خاطرات عبدخدایی	۱۵۰۰ 〃
۲۱۲	هفتاد سال خاطره (آیت‌الله سیدحسین بدلا)	۹۰۰ 〃
۲۱۳	خاطرات حجةالاسلام عمید زنجانی	۱۶۰۰ 〃
۲۱۴	خاطرات آیت‌الله یزدی	۳۰۰۰ 〃
۲۱۵	خاطرات آیت‌الله میانجی	۱۳۰۰ 〃
۲۱۶	خاطرات شهید سیدمحمد واحدی	۱۱۰۰ 〃
۲۱۷	خاطرات آیت‌الله سیدعباس خاتم یزدی (ره)	۱۳۰۰ 〃
۲۱۸	خاطرات مرحوم حجةالاسلام موحدی ساوجی	۲۰۰۰ 〃
۲۱۹	خاطرات آیت‌الله مسعودی خمینی	۲۳۰۰ 〃
۲۲۰	خاطرات حجةالاسلام جعفر شجونی	۱۵۰۰ 〃
۲۲۱	خاطرات آیت‌الله محمدعلی گرامی	۲۷۰۰ 〃
۲۲۲	خاطرات علی جنتی	۱۶۰۰ 〃
۲۲۳	خاطرات حجةالاسلام و المسلمین سیدسجاد حججی	۱۶۰۰ 〃
۲۲۴	خاطرات آیت‌الله ابوالقاسم خزعلی	۱۵۰۰ 〃
۲۲۵	خاطرات حجةالاسلام والمسلمین حاج شیخ حسین انصاریان	۲۶۰۰ 〃
۲۲۶	خاطرت حجةالاسلام علی‌اکبر ناطق نوری	۲۱۰۰ 〃
۲۲۷	خاطرات مرحوم حجةالاسلام والمسلمین حسینی همدانی	۱۷۰۰ 〃
۲۲۸	خاطرات حجةالاسلام محسن دعاگو	۲۵۰۰ 〃

ردیف	عنوان	قیمت
۲۲۹	**خاطرات حجةالاسلام والمسلمین پورهادی**	۱۶۰۰ تومان
۲۳۰	**جام شکسته** (خاطرات حجةالاسلام عبدالمجید معادیخواه) (جلد اول)	۳۷۰۰ 〃
۲۳۱	**از غبار تا باران** (خاطرات دکتر عبدالله جاسبی)	۱۹۰۰ 〃
۲۳۲	**خاطرات سرهنگ محمدمهدی کتیبه**	۱۳۰۰ 〃
۲۳۳	**حدیث رویش** (خاطرات و یادداشت‌های حجةالاسلام محمدحسن رحیمیان)	۲۵۰۰ 〃
۲۳۴	**خاطرات حاج احمد قدیریان**	۲۷۰۰ 〃
۲۳۵	**خاطرات حجةالاسلام والمسلمین رسول منتجب‌نیا**	۱۹۰۰ 〃
۲۳۶	**عبور از شط شب** (خاطرات علی‌محمد بشارتی جهرمی)	۲۳۰۰ 〃
۲۳۷	**خاطرات حجةالاسلام والمسلمین مرحوم سیدمنیرالدین حسینی شیرازی**	۲۰۰۰ 〃
۲۳۸	**خاطره‌ها** (جلد اول)	۳۳۰۰ 〃
۲۳۹	**از جنوب لبنان تا جنوب ایران**(خاطرات سردار رحیم صفوی)	۲۰۰۰ 〃
۲۴۰	**خاطرات نیرةالسادات احتشام رضوی** (همسر شهید نواب صفوی)	۱۶۰۰ 〃
۲۴۱	**خاطرات محسن رفیق‌دوست**	۱۴۰۰ 〃
۲۴۲	**خاطرات آیت‌الله سیدهاشم رسولی محلاتی**	۱۳۰۰ 〃
۲۴۳	**خورشیدواره** خاطرات طاهره سجادی(غبوران)	۱۷۰۰ 〃
۲۴۴	**خاطرات محمدحسن خاکساران**	۲۲۰۰ 〃
۲۴۵	**خاطرات آیت‌الله احمد صابری همدانی**	۲۰۰۰ 〃
۲۴۶	**خاطرات ابوالفضل توکلی‌بینا**	۱۵۰۰ 〃
۲۴۷	**خاطرات محمدرضا اعتمادیان**	۱۲۰۰ 〃
۲۴۸	**جام شکسته** (خاطرات حجةالاسلام عبدالمجید معادیخواه) (جلد دوم)	۳۴۰۰ 〃
	اسناد	
	ما گرفتار یک جنگ واقعی روانی شده‌ایم	۲۲۰ 〃
	تصمیم شوم، جمعه خونین	۳۰۰ 〃
	آیا او تصمیم دارد بیاید به ایران	۲۸۰ 〃
۲۵۲	**تاریخ قیام ۱۵ خرداد جلد ۱** (دوره ۲ جلدی)	۵۰۰۰ 〃
	شریعتی به روایت اسناد (دوره ۳ جلدی)	۵۴۰۰ 〃
	استاد شهید به روایت اسناد	۱۰۰۰ 〃
	زندگی و مبارزات شهید اندرزگو	۱۰۰۰ 〃
	شهید صدوقی (عملکرد، مبارزات و دیدگاهها)	۱۲۰۰ 〃
	جامعه تعلیمات اسلامی(شیخ عباسعلی اسلامی و نقش ایشان در انقلاب اسلامی)	۱۵۰۰ 〃
	نقش بازار در قیام ۱۵ خرداد	۲۵۰۰ 〃
	همکاری ساواک و موساد	۲۱۰۰ 〃
	مستشاران آمریکایی در ایران به روایت اسناد	۴۰۰۰ 〃
	جمعیت فدائیان اسلام به روایت اسناد (دوره ۲ جلدی)	۴۸۰۰ 〃

ردیف	عنوان	قیمت
۲۶۶	زندگی‌نامه‌ی آیت‌الله‌العظمی سیدمحمدرضا گلپایگانی(ره) به روایت اسناد	۳۸۰۰ تومان
۲۶۷	جامعه سوسیالیست‌های نهضت ملی(نیروی سوم)	۲۳۰۰ =
۲۶۸	نقش مساجد و دانشگاه‌ها در پیروزی انقلاب اسلامی	۲۱۰۰ =
۲۶۹	فعالیت‌های سیاسی ـ اجتماعی محمد نخشب به روایت اسناد	۲۵۰۰ =
۲۷۰	آیت‌الله سیداحمد خوانساری به روایت اسناد	۱۶۰۰ =
۲۷۱	زندگی و عملکرد حسنعلی منصور به روایت اسناد	۱۶۰۰ =
۲۷۲	اللهیار صالح به روایت اسناد	۲۷۰۰ =
۲۷۳	حزب سوسیالیست ملی کارگران (سومکا)	۶۰۰۰ =
	دانستنیهای انقلاب اسلامی برای جوانان	
۲۷۴	ستاره صبح انقلاب	= ۲۲۰
۲۷۵	صورتک	= ۲۵۰
۲۷۶	ساواک	۳۰۰
۲۷۷	سند بردگی	۳۰۰
۲۷۸	مثنوی بی‌تابی	۳۰۰
۲۷۹	قلب روشن دانا	۳۰۰
۲۸۰	کشف حجاب	۳۰۰
۲۸۱	در گوادلوپ چه گذشت	۳۰۰
۲۸۲	تبریز در خون	۳۰۰
۲۸۳	دولت صالحان	۳۰۰
۲۸۴	آن سوی آفتاب	۸۰۰
۲۸۵	یاس در قفس	۳۰۰
۲۸۶	رهبر الهی	۵۰۰
۲۸۷	سوخته عشق	[illegible]
۲۸۸	مبارز نستوه	[illegible]
۲۸۹	پلنگ سیاه	[illegible]
۲۹۰	گلبانگ سربلندی	[illegible]
۲۹۱	چکمه‌ی سیا	[illegible]
۲۹۲	آذرخشی بر تاریکی	[illegible]
۲۹۳	شیفته خدمت	[illegible]
۲۹۴	حدیث عاشقی	[illegible]
۲۹۵	پیام‌آور امید	[illegible]
۲۹۶	سیری در اندیشه‌های استاد مطهری	[illegible]
۲۹۷	تا آسمان	[illegible]
۲۹۸	روزهای سیاه، روزهای سپید	

ردیف	عنوان	قیمت
۲۹۹	یک فتوا یک اراده	۴۰۰تومان
۳۰۰	یک روز تأخیر	۴۰۰ 〃
۳۰۱	دو هفته تا مهر	۳۰۰ 〃
۳۰۲	از کویر تا بهشت	۶۰۰ 〃
۳۰۳	بن‌بست غرور	۶۰۰ 〃
۳۰۴	مثل باران	۶۰۰ 〃
۳۰۵	رؤیاهای بربادرفته	۶۰۰ 〃
۳۰۶	خمینی آذربایجان	۴۵۰ 〃
۳۰۷	از محراب تا معراج	۵۰۰ 〃
۳۰۸	برق غیرت	۴۵۰ 〃
۳۰۹	مسافر ملکوت	۳۰۰ 〃
۳۱۰	پا به پای ستاره	۸۰۰ 〃
۳۱۱	دربار به روایت دربار(فساد اخلاقی)	۶۰۰ 〃
۳۱۲	دربار به روایت دربار(فساد سیاسی)	۷۰۰ 〃
۳۱۳	سیری در اندیشه‌های شریعتی	۶۰۰ 〃
۳۱۴	ستاره‌ای بر دار	۴۰۰ 〃
۳۱۵	کودتای شب	۶۰۰ 〃
۳۱۶	سال‌های خاکستری	۷۰۰ 〃
۳۱۷	همپای ذوالفقار	۵۰۰ 〃
۳۱۸	دربار به روایت دربار(فساد مالی ـ اقتصادی)	۹۰۰ 〃
۳۱۹	شاهد عتیق	۷۰۰ 〃
۳۲۰	عروس آخر	۷۰۰ 〃
۳۲۱	یار قدوسیان	۵۰۰ 〃
	داستان‌های انقلاب اسلامی	
۳۲۲	برگی از باغ	۵۰۰ 〃
۳۲۳	شریف جان، سلام	۷۵۰ 〃
	تاریخ اسلام	
۳۲۴	تاریخ سیاسی تشیع	۲۲۰۰ 〃
۳۲۵	چهارده قرن تلاش شیعه برای ماندن و توسعه	۳۱۰۰ 〃

ردیف	عنوان	قیمت
	مرجع	
۳۲۶	یادنامه شهدای قم	۹۰۰تومان
۳۲۷	تقویم تاریخ خراسان	۱۵۰۰ «
۳۲۸	کتابشناسی ۱۵ خرداد	۴۰۰ «
۳۲۹ـ۳۳۱	انقلاب اسلامی در پایان‌نامه‌های دانشگاهی جهان (دوره ۳ جلدی)	۴۴۰۰ «
۳۳۲	فرهنگ شعارهای انقلاب اسلامی	۲۲۰۰ «
۳۳۳	اسناد انقلاب اسلامی جلد اول (بیانیه‌ها، نامه‌ها... آیات عظام و مراجع تقلید)	۱۱۵۰ «
۳۳۴	اسناد انقلاب اسلامی جلد دوم (بیانیه‌ها، اطلاعیه‌ها... علمای شهرها)	۱۱۵۰ «
۳۳۵	اسناد انقلاب اسلامی جلد سوم (بیانیه‌ها، اطلاعیه‌ها... کثیرالامضاء)	۱۱۵۰ «
۳۳۶	اسناد انقلاب اسلامی جلد چهارم (بیانیه‌ها، اطلاعیه‌ها... مجامع مذهبی)	۱۱۵۰ «
۳۳۷	اسناد انقلاب اسلامی جلد پنجم (بیانیه‌ها، اطلاعیه‌ها... مراجع تقلید)	۷۰۰ «
۳۳۸	فراماسونرها، روتارینها و لاینزهای ایران	۲۲۰۰ «
۳۳۹	علمای مجاهد	۶۰۰۰ «

دفتر فروش تلفن / فکس ۲۲۱۱۱۷۴ (پیام‌گیر شبانه‌روزی)

شماره حساب: جاری **۳۰۵۹۰۲۲۶** نزد بانک رفاه کارگران شعبه تجریش

به نام انتشارات مرکز اسناد انقلاب اسلامی

Abstract :

Mr. Dorri Najaf Abadi is one of the fighters who in his youth which was simultaneous with the movement of Imam Khomeini, joined the movement and in all phases of his life till the victory of the revolution conveyed the message of the revolution to the ears of people. He intensified his political activities in the cities of Najaf Abad, Bandar Abbas and Share Kord and had close connections with political activists such as martyr Mohammad Montazeri.

The political and cultural conditions of Esfahan in particular the city of Najaf Abad and its seminary are among the important discussions of this memoirs.

The political conditions of Ghom's seminary and the important political events in the first days of the revolution in Bandar Abbas , Arak and Share Kord as well as the deposition of Mr. Montazeri from his second in comman position to the leader are among other interesting subjects s of this book.

Memoirs of

Hodjat-al-islam val moslemin

Dorri Najaf Abadi

By:

Heidar Nazari (ed.)

The Center for

Islamic Revolution Documents

May 2005

قیمت: ۲۱۰۰ تومان

آقای دری نجف آبادی یکی از مبارزانی است که در ایام جوانی که همزمان با شروع نهضت امام خمینی(ره) بود به آن پیوست و در تمام مراحل زندگی خود تا پیروزی انقلاب پیام انقلاب را به گوش مردم می رسانید. وی درشهرهای نجف آباد، بندرعباس و شهرکرد فعالیت های سیاسی خود را شدت بخشید و با مبارزان سیاسی همچون شهید محمد منتظری ارتباط نزدیکی داشت.
وضعیت سیاسی و فرهنگی اصفهان بخصوص شهر نجف آباد و حوزه‌ی علمیه آن، از مباحث مهم این خاطرات است. اوضاع سیاسی حوزه‌ی علمیه‌ی قم و وقایع مهم سیاسی در نخستین روزهای انقلاب در بندرعباس و اراک و شهرکرد هم چنین چگونگی عزل آقای منتظری از قائم مقامی رهبری از مطالب جالب توجه دیگر این کتاب است.



۳۴۰

خاطرات - ۴۵

شابک: ۹۶۴-۴۱۹-۰۵۸-۰
ISBN: 964 - 419 - 058 - 0